بعون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مطبوع جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی را سزاست که بقدرت کامله خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفرید و از ان قیام
نوع انسان را بتحفهٔ فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بفحوای فضلنا بعضکم علی بعض یکے را بر دیگرے بمرتبهٔ افضل و اعلی نهاد و هر احدی را لعطاے صحتیکه
مایهٔ حیات هست باموردینی و دنیوی دستگاه وافر داد قطعه پادشاهی که پادشاهان راه پادشاهی
ز فیض نعمت اوست ❊ این همه عز و فر و طول و حشمت و جاه ❊ ریزه ها از نوال و رحمت اوست ❊ و درود
نامعدود طیبه زا بجاست که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم طب را بر علم
منقول و معقول افتخارے پدید هست و از قانون اسلام و ذخیرهٔ احکام او علیلان علل و فنون جهول را
صحت کامله پدید هست قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک ❊ که بر بساط شرف شهسوار کونین هست ❊
زهی بلند مکانی که در صفت دعوی ❊ همه نشانهٔ او قلب قاب قوسین هست ❊ ده صد هزار تحفهٔ تحیات
بر اولاد معظم و آل مطهر و ازواج مکرم و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید العرب و العجم نثار باد اما بعد
حقیر اقصیر الاثیم محمد سلیم المتهم بالطبیب ولد حکیم محمد عظیم خان مرحوم خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان
دام ظله متوطن شاهجهان آباد بر خواطر ارباب فراست و ضمائر اصحاب راست منکشف و هویدا
میگرداند که روزے دوستے از دوستان صادق و محبے از محبان واثق برای تالیف مختصرے
که حاوی اکثر مسائل ضروریه طب و مشتمل بر قواعد متعارفهٔ علاج که بعبارت سلیس نگاشته آید

ایمای فرموده عاصی اگرچه بگرویات دوران که هر فرد بشر را تا زمانهٔ حیات مستعار بهیچ نهج استخلاص
ازان نیست پابندی میداشت امّا ازانجا که رنجانیدن دل دوستان جهل است جای معذرت
و انکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبرهٔ متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمة و قامع الاسقام
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی رح و موجز و نفیسی و زبده و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیه شرح اسباب و علامات مؤلفهٔ جنات حکیم محمد شریف خان مرحوم برادر زادهٔ جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیعی و مجموعهٔ جناب حکیم اجمل خان صاحب
موصوف که این نحیف را سلسلهٔ فرزندی و تلمیذی با آنجناب مربوط است و تقویم الابدان و برء الساعة
و رسالهٔ قبریه و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حیلة البرء جالینوس و ستار بدری
و زمرد خضر و یاقوت احمر و دافع العلل و غیره مسائل و معالجات بانتخاب برآورده به تکشیف الحکمة
که سال آغازش توان گفت موسوم نموده دیباچه را مزیب و مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور
فیض گنجور خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود و الاحسان خورشید فلک دادبخشی و کامرانی
کوکب اوج جهانبانی و کشورکشائی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض مرحمت و الطاف
معدن جود و سخا منبع کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سر جویبار تلطف و انعام گوهر عمان
عاطفت و نوال یاقوت بدخشان عطوفت و افضال راجهٔ راجگان مهاراجه ادهیراج جناب
سری سوائی مهاراج رام سنگه بهادر دام حشمته و ملکه قطعه آنکه فیض ترحم عامش ؛ در جهان رحمتیست
یزدانی ؛ نوبهار نظام عالم را ؛ دست او چون سحاب نیسانی ؛ و چونکه این بی استطاعت قلیل البضاعت را
سلسلهٔ ملازمت با آن بارگاه ثریاجاه مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر
اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیه گردد و التجا از مبصران جواهر زواهر علوم و فنون آنست
که اگر بمقتضای فعل انسان لا یخلو عن الخطا و النسیان جای سهو و خطا راه یافته باشد
معاف فرمایند بیت بپوش گر بخطای رسی و طعنه مزن ؛ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ؛
و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک خاتمه و من الله توفیق الاتمام مطلوب
مقدمه در حد طب طب علمیست بقوانین که شناخته میشود ازو احوال بدن انسان
از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و استرداد آن در حالت زوال
و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنکه گفته شود در طب که
اقسام حمیات سه اند و امزجه نه و عملی آنکه گفته شود در طب که در اورام حاره واجب است

گذاشتن بر دو در ابتدا ازو داغ لفظ میگویند هر دو قسم را بنابر نسبتی علمی و عملی و ازین نسبت
این هر دو بعلم طب است و طب علم است پس مغایرت نیست درمیان منسوب و منسوب الیه
و لازم می آید نسبت شئ بنفس شئ و این محال است جواب مراد از علمی بعلمی است
یعنی شناختن علم اعمال مثل علم فصد و مراد از عملی نفس عمل ست مثل فصد کشادن و داغ دادن
پس با وقتیکه غریب ثابت شد نسبت کردیم علمی را بعلمی و عملی را به نفس عمل **قانون اول**
در قواعد طب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در قواعد قسم نظری و آن مشتمل است
بر شش اجزا **جزو اول** در اسباب و آنها چهار اند مادی و صوری و فاعلی و غائی و وجه حصر
قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حاصل میشود بآنها
صحت بدن انسان و از ان انچه بسیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند روح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برای صحت مزاج
و قوی و التیام اعضا است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب را
امور طبیعیه نامند زیرا که طبیعت بمنزله مکین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب
وجود بدن محال و نسبت مکین بمکان ضروری است ازینجهت این امور را طبیعت منسوب کردند
و لقول بقراط الطبیعت قوت مدبره بدن است بلا اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت
سته امور اند پس اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه عدم اعتدال صادر شوند
موجب مرض اند و باید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه
پس آن اسباب ضروریه اند و اگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند
و اگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد آن انسان اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه
بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج نیند بسوی آنها بعض افراد و نه جمیع
افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند
و گاهی غیر مضاد چنانچه مفصل بیان میشود یابند اما ارکان و آن اجسام اربعه بسیط و اجزا اولیه
برای موالید اند و هر یک ازان یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود
یا طالب جهت انچه طالب غایت جهة محیط است آن آتش است و انچه که متوجه جهت
محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب انچه که طالب غایت
مرکز است آن خاک است و هر واحد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله دوم منفعله

پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه حرارت
و برودت در ضد خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکنند و رطوبت و یبوست در ضد خود
فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمیکنند ازینجهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله
و رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص ست تعریف آتش
نار جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر ست تعریف هوا
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش تعریف آب ماء
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل
بر جامد بودن آب اینست که چون تمازت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد تعریف ارض خاک
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکه اطبا دلیل آورده اند
بر حرارت آتش که آتشیکه نزد ماست حرارت او ظاهر ست پس نار بسیط که در حیز خود ست او باعتبار
این اولی خواهد بود و دلیل یبوست آن نگذاشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر
مربع یا مثلث وغیره را و دلیل بر حرارت هوا خفت و لطافت اوست و دلیل بر رطوبت او
سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذاشتن او را سوال هوا اگر گرم است ابدان مایان را
چرا سرد محسوس میشود جواب هوا اگرچه گرم است لیکن به نسبت ابدان مایان را سرد است از سبب
سرد محسوس میشود دلیل بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنهاست و دلیل
بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و هرگاه فارغ شدیم از بحث
ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند
فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقة حاصل میشود
از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی
پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود و در اصل خلقت از مادهٔ معادن و مادهٔ
معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیراکه بخار اجزاء هوائیه اند و مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار مائیه که لطیف بحرارت میشوند
و دخان اجزاء ناریه اند که مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند
فصل در حدوث موالید بدانکه موالید بقول جمهور بسه قسم منقسم میشود و صاحب جامع الحکمة
می نویسند که آنها چهار اند اول معادن و او منحصر اند در پنج قسم یکی اقسام حجریه دوم زیبق

سوم اجسام منطرقه چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس میشوند آن وقت اختلاط می یابند هر دو اجسام باختلاطات المختلفه فی الکیف والکم پس اگر بوقت اختلاط دخان بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد ملح وزاج وکبریت ونوسادر واگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد شد یاقوت وزیبق وزرنیخ واز اختلاط زیبق وکبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند ذهب و فضه ونحاس وحدید وحارصینی وسرب وقلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ معدن زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ معدن موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد خواهد شد القبول نفس نباتی وحاصل خواهد شد در وقت غاذیه نامیه ومولده وحادث خواهد شد از و نبات موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که مادهٔ مرجان حجر است بدلیل آنکه بعد مرور مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود و هرگاه که حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ نبات زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ نبات موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد خواهد شد بقبول نفس حیوانی وحاصل خواهد شد در وقت مدرکه ومحرکه پس حاصل خواهد شد از و حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصف سمکی و نصف ارضی بود بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت وبدانکه حیوانات دارنده بلغم و از مادهٔ اجسام مشتعله حیوانات که مدت حمل شان طویل وعمر دراز است از مادهٔ اجسام حجریه وحیوانات که اجسام آنها پشم نیست از مادهٔ زیبق وحیوانات که لحم شان لذیذ وعمر قصیر است از اجسام ملحیه وحیوانات که بار گران میبردارند مثل شتر وثور از مادهٔ اجسام منطرقه متولد شده اند ووقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ حیوان زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ حیوان موجود بود آن وقت مادهٔ مستعد خواهد شد بر قبول نفس ناطقه وحادث خواهد شد انسان چهارم مرکبات ناقصه بدانکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد بر سطح ارض از و بخار یا دخان یا هر دو معاً مرتفع خواهد شد اما بخار پس اجزای مائیه آن بسبب شدت حرارت شمس اگر به تحلیل روند مستحیل به هوا شوند اگر اجزای مائیه به تحلیل نروند وبخار بسوی فلک مرتفع شود پس اگر رسد در طبقهٔ زمهریر ودر طبقهٔ مذکور برد قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن برد بآن رسد نازل شود در ثلج واگر نرسد نازل شود ژاله واگر در طبقهٔ مذکور برد قوی نبود وبخار کثیف مجتمع ومتقاطر گردد وبخار مجتمع مسمی بسحاب شود ومتقاطر بمطر واگر بخار قلیل بود وبسبب قلت در طبقهٔ مذکور نرسد پس اگر از برد شب جامد گردد مسمی شود بصقیع واگر جامد نگردد و در طل خوانند واگر بخار کثیر بسته گردد مسمی شود بسحاب واگر بسته نشود نام نهاده شود

بفضیاب آنا دخان هرگاه مرتفع شود بطرف خود بلند گردد در میان سحاب پس آنچه ازو بلند شود
باستعلای در سحاب را و از دریدنش آنچه آواز هولناک پدید آید رعد است و آنچه از حرکتش
روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعله بسبب کثرت امتزاج اجزای ارضیه
بر زمین می افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف رطوبت در حیز نار رسیده
روشن گشته مستحیل بنار میشود الا اول بطرف اعلی آن روشن میگردد بعده رفته رفته بطرف آخرش
پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص مستحیل میشوند از نظر غائب میگردد ولیکن دخان غلیظ
تا مدتها ایام و ماه ها باقی بر غلاظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار شده
مسمی میشود بشهاب و بصورت کواکب دمدار و گیسودار و بصورت نیزه ها و حیوانات شاخ دار و غیره
هویدا شود و گاه دخان در حیز نار نمی رسد و منقلب بهوا میگردد اما وقتیکه بخار و دخان هم مرتفع شوند
پس اگر غالب بود بخار بر دخان و در وی حرارت معتدله اثر کند و حاصل شود حلاوت پیدا خواهد شد
ترنجبین و اگر دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد شکنگبین و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود
شیرخشت و بعد از آن وقتیکه بخار قلیل با ارض محتبس شده میل بطرف جهت خواهد کرد از برودت ارض
سرد شده منقلب بآب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد
انشقاق ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
جهت خواهد نمود حدوث زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق ارض
و حدوث آواز هولناک و ظهور شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند که
متولد میشود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند برئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم شوند بدو قسم مهیئی و مودی و
و غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشد بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیئی او ست که چیزی را مهیا نماید برای قبول
فعل مخدوم خود و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در و فعل کرده باشد او را از و نقل کرده بسوی دیگر
اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه و غیر مرؤسه اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای رئیسه جاری نمی شود بلکه
در ذاتهای شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه از و تمام میشود پس هرگاه

برای بقای شخص اعضای رئیسه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و رئیسه حسب ابقای نوع
انثیین و هر سه مذکوره اند اما مبتی چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و ماساریقا برای کبد و شبکیه برای
دماغ و اوعیه منی برای انثیین و مودی چون شرائین برای قلب و اورده برای کبد و اعصاب برای
دماغ و احلیل برای انثیین و مرؤسه چون کلیه و لحم حساسه و غیر مرؤسه مثل عظام و غضروف [illegible] شوند
اعضا مفرد و مرکب مفرد آنست که بر جزو محسوس که ازو گرفته شود در اسم و حد با کل مشارک باشد
و مرکب بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و غشا و وتر و رباط و شرائین و اورده و عضل اعلی
رای بعض و شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین را اعضای دمویه نامید
و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها با اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما بعض از اعضای
مرکبه آلات حیات تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیافرغمه و بعض آلات غذا اند
چون فم و لسان و لوزتین و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعا و ثرب و کلیتین و مثانه
و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعض آلات تناسل مثل انثیین
و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضوی منوی غیر حساس صلابتش
بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ او ست و جمله استخوان
بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعد والرحم ۲۴۸ اند اما جمجمه مرکب است از
هفت عظم چهار مانند دیوار قائم هر یک بر چهار طرف الا استخوان پیشانی که بقدام مثل دیوار ممدا
قائم است در بعضی اطفال دو لخت پیدا شود و بجوانان استخوان واحد و از استخوانیکه بسوی راست
قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بشاخیکه از استخوان رخسار راست
نمودار شده پیوسته است و همچنین نمط از استخوان چپ و یکی بمنزله سطحه است که آنرا قاعده
دماغ نامند و ازو دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ به شبیه برآمده اند
که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند کما هو شاهد بنا
اما فلک اعلی مرکب است از چهارده عظام دو برای حنک و دو استخوان برای رخسار پنج برای بینی
پنج استخوان برای خانه های چشم بمارات یعنی اما فلک اسفل پس برای آن در اطفال دو عظم اند
و بجوانان استخوان واحد [illegible] دندان مرکوز اند کما نظرت و اختلاف است در خلقت
دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر یک بر اثبات مطلب خود دلیل می آرد

آنانکه استخوان گویند دلیل مے آرند که اگر عصب بودی از سائیدن و تراشیدن آن الم پدید آمدی
و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان بودے از ترشی حذر شدی
لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در بیخهای شان منبسط و
پیوسته اند بباعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل مے آید اما عنق مرکب است
از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب ست اما صدر موافق تحریر
متقدمین مرکب ست از هفت استخوان و در آخر شان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل
مسمے به عظم الخنجری مے باشد لیکن مؤلف باطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان صدر را
بچهار استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طویله بودند و یکی بفم معده مستدیر الشکل فی الاسفل
اما ظهر مخلوق است از دوازده فقره و بست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن
مرکب است بر پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبا متقدمین مرکب است از سه فقرات و بفقرات عجز
و دو عظم مسمے به عظم عانه پیوسته اند که اطراف اربعه شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام
مسمے است بعظم عانه و جهت خلف مسمی است بعظم الورک و جهت وحشی مسمے بحافره و جهت اسفل مسمی ست بحق الورک
لیکن مؤلف بجای فقرات عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب به شش فقرات بود والا درمیان آنها
درزی و فصیلے نبود بخلاف فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب شش فقرات
که درمیان آنها درزها بودند اگرچه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود
اما عصعص مخلوق است به سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف
و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد
مؤلف است از دو عظم و آنرا زند اعلے و زند اسفل نامند و رسغ مؤلف است از هشت عظم و کف
مؤلف است از چهار عظم و پنج اصابع مؤلف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است از فخذ و زانو و ساق
و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است و برای زانو عظمے
مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق ست و ساق مرکب است از دو عظم که او را قصبه
صغرا و قصبه کبرا نامند و قدم از عظم نردے و عقب و کعب و زورقے مرکب است و رسغ مرکب است
از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام اما غضروف
و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از دو صلب از سائر اعضا و فائده او اتصال عظم است
و عظم تاکه نیج استحکاک نمائد و قائم مقام عظم ست در عضوی که عظم دران مفقود است و جمله غضاریف

دربدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نمود بدین تفصیل اند برای هر دو گوش دو غضروف
و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبهٔ ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و بر راس اضلاع بست و چهار غضار لیف در فم معده یک عظم
مسمی بعظم حنجری و برای نقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان در میان فقرات
دو صد و شش غضار لیف اند اما عصب پس او عضو لیست سفید رنگ صلب که شکستن و لین در انعطاف
فائده آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضار و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم
قسم اول از دماغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است
و پوشیده نماند که از اعصاب دماغی اعضار عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت
اعضار سوای عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت
از موخر دماغ رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضار تنور بدن
از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت
اعضار که دران حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته بخلاف آن
بظهور میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح
نفسانی است و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا رسنده افتد روح مذکور
بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضار فتور راه یابد اما عضل مؤلف است
از الیاف و عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که درمیان آنها واقع شد
بلحم احمر مملو است و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضار بواسطه تشنج و استرخار از معاونت
اوتار و فائده دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات در بدن
انسان صاحب مجمع الحکمة مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
که پانصد و هیجده اند و گویند که پانصد و بست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن
مؤلف انچه مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت
عضله چهار برای حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و بچشم چپ همین نمط و برای اجفان هر دو
چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار
ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
مری ده و برای حنجره ده و برای صدر هشت و درمیان خلل اضلاع شش و بالا معده هیجده

وبرای مقعد شانزده ۱۶ وبرای کتفین دوازده ۱۲ وبرای عضدین هشت وبرای ساعدین چهار
وبرای هر دو سرین هیجده ۱۸ وبرای فخذین سی ودو ۳۲ وبرای ساقین بست وشش ۲۶ وبرای قدمین
بست ودو ۲۲ وچهار اما غشا جسمیست عصبانی یا رباطی یا مؤلف از هر دو عریض شدید الرقة
صلب القوام سفید رنگ عدیم الحرکت فائده آن ستر ونگاهداشتن هیئت اعضاء ونیز
تشدید آن وتحبس حرارت غریزی نماید فائده آن بخشیدن حس در اعضاء عدیم الحس
اما وتر جسمیست شبیه بعصب واز اطراف عضل مے روید باعضاء متحرکه برای حرکت دادن ملاقی
میگردد اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید رنگ صلب زیراکه از عظم مے روید وحس ندارد
وفائده آن وصل کردن عظمے را بعظمے وعضوی را بعضوی اما شرائین عروق متحرکه مجوفه اند
که از بطن ایسر قلب رسته واز لیف عصب مخلوق اند وآنرا حرکتیست انبساطی وانقباضی بسبب
روح وحس وحرکت ندارد ودر جوف آنها روح کثیر ودم قلیل هست وفائده آن رسانیدن روح
از قلب بجمیع بدن وجمیع شرائین دو طبقه دارند الا شریان وریدی که یک طبقه دارد ودر بریه زخته اما
اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند واز محدب شقعر جگر رسته ودر جوف شان
دم کثیر وروح قلیل هست وحس ندارد وفائده آن رسانیدن روح طبعی ودم از جگر بجمیع بدن
وجمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه دارد اما شعر منفعت آن اخراج
فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض ازان برای زیب بدن اند مثل شعر راس ولحیه
وبعض برای منفعت وهم برای زیب بدن اند مثل اجفان وصاحب مجمع الحکمة مینویسد که مثل ظفر
بعد موت نیز می رویند وکیفیت خلقت شعر چنین هست که بخار دخانی که اجزاء ارضیه او تحلیل شده باشند
وقدری که تماسک اجزای ارضیه بدان تواند شد دران بماند پس چون بمسام در آید وزمانی شایسته
درو محتبس بماند وقرار پذیرد از مستحیل شدن بکیفیت غیر ملائم لهذا بخار مذکور منعقد شده وجزو سوم میگردد
بماده شعری وچون رطوبت بدن لزج وچرب باشد واز عقب مدد رسد از قوت دافعه ماده مذکور
دراز شده برمی آید وجائی که بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد لیکن زمانه شایسته محتبس نماند
ومنعقد گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها
قلت تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد خواهد شد وبدانکه عدم نفوذ بخار در مسام بچند نوع است
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت نه روئیدن
لحیه در اطفال وزنان ازین سبب است دوم آنکه چون که ماده بخار دخانی است که متولد شود

چنانچه سقوط موها در ناقهین و پیران بجهت نرسیدن مدد است سوم آنکه در بدن رطوبت بخاریه
زیاده و ماده دخانی کم باشد و اظهر است که تا ناریت غالب نبود بخار میل بخارج نه نماید چنانچه در صبیان
ازین جهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار تنگ و باریک باشند بسبب برد و یبس مزاج کثیف
و ماده موها نتواند که از انها بیرون آید پنجم آنکه سیلان فضول مانند طمث و دم بواسیر و غیره باعث
امالهٔ بخار گردد اما عدم و رنگ بخار دخانی در زمانی که متولد گردد در سه وجه است اول آنکه مادهٔ او بسیار
رقیق باشد و بدان سبب زود به تحلیل رود و ظاهر است که تا کثافت که لازم دخانیت است در بخار نباشد
قبول انعقاد موها نمی کند زیرا که با انعقاد و رنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که ماده مستعد
بزودی برآید و به تحلیل رود سوم آنکه ماده و مسام بحد اعتدال باشند لیکن آن اسباب محلله مفرطه
از امور بدنیه یا خارجیه جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند اما تکیف بودن ماده
بکیفیت رویه ظاهر است که آن باعث فساد تکون است زیرا که نمی گذارد که مادهٔ شعری تحت جلد برنگ آید
و در مسام نفوذ کند و برآید و نیز از احتباس اخلاط ردی مادهٔ شعری فاسد میگردد اما ظفر جمیعت
بی حس مثابه غضروف فائده او محکم داشتن بن انگشتان و چیدن اشیای باریک و شگافتن
بعض اشیاء و سبب تلون او فضول او دخنه بدنیه است که طبیعت بسمت اطراف دفع می نماید
و جرم او ذی انعطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب شگافته نگردد اما لحم جمیعت
که از دم طبعی متولد می شود و عاقد او حرارت و یبوست است و فائده او تسخین و دفع کردن
آفات اکران و پر کردن خلل اعضا است اما شحم جمیعت سفید رنگ در اعضاء عصبانی مثل
قرب و غیره از مادهٔ مائیه دم متولد میشود و عاقد او برودت است لهذا بر اعضاء عصبانی و غشائیه
متکون میشود و فائده او تربیت اعضاء یابسه اما سمین و اوشل و شحم است که از دم متولد میگردد
و فائده او تربیت اعضاء یابسه و فرق در سمین و شحم آنست که در شحم رطوبت و لینت کم تر باشد
و سمین بعکس آن اما قلب عضو یست رئیس مؤلف از لحم صلب و اقسام لیفات و غشاء صلب
که بقاعده قلب چسپیده و از قلب تدریجاً جدا است بر و محیط گشته و قاعده او بر رباطات
مضبوط مربوط است و شکل صنوبری دارد و قاعده در وسط صدر و راس او بجانب یسار است
و دو بطن دارد بطن ایمن محاذی کبد که در وی خون کثیر و روح قلیل است و وریدیت رساندن
دم لطیف از کبد با وی متصل گشته و بطن الیسر اکبر است از بطن ایمن که در وی روح کثیر و دم قلیل است
و آن را شغاف القلب خوانند و از وی دو شریان یکی شریان وریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده

ودیگرے شریان عظیم که اصل جمیع شرائین است طالع شده ودرمیان بطنین قلب منفذیست
مثل قمع جهت تلطیف دمی که از بطن ایمن بایسری رود که آنرا دهلیز القلب خوانند وآن بهر دو طرف
قلب اقرب بقاعده آن که موضع دخول نسیم است دو زایده اند که بروقت انقباض قلب مرتخی میشوند
وبروقت انبساطش کشیده می گردند وآنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب
از لحم سخیف ردی اللون ودر ذات خود حس ندارد ولیکن غشای قلیل الحس بر وی محیط است وشکل آن ترس
آسا است وبدو حصه منقسم گشته یکی بطرف یمین ودیگرے بطرف یسار حصه یمنی به سه شعبه منقسم گشته
وحصه یساری بدو شعبه ومجموع بگرد قلب برآمده وفائده آن ترویح قلب است بواسطه جذب هوا
واستحاله هوا حسب مزاج قلب می نماید ودفع بخار دخانیه می کند اما قصبة الریه عضویست مراری الشکل
مرکب از غضاریف مدوره که دوائر آن غیر تامه اند وبر وی غشائیست محیط ومحلش قدام مری است
وفائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکے انکه پیش
که مسمی بزورقی ودو دیگر از خلف مری اند یکے را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند
ودیگرے را مکبی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام ونوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که در ری
نرود واین هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او صاف
نمودن هوا از دخان وغبار است وبصوت مدد می بخشد اما دیافرغم عضویست مؤلف از جوهر
لحم وغشا واز اعصاب حس وحرکت وفائده او آنست که صدر را بر انبساط وانقباض مدد می بخشد
ودرمیان آلات نفس وغذا حاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم سفید وعصب حساس
وشرائین واورده وغشائیکه متصل است بغشاء مری ودر اصل او قطعه غدودی اند فائده او
تقلیب طعام ومدد بخشیدن بر بلع وقوت تکلم باو حاصل مے آید اما لوزتین دو جسم لحمی عصبی
غدودے اند که اصل زبان رسته وفائده آنها منع هوا است از آنکه دفعةً نفوذ کند اما شفتان
عضویست مخلوق از عصب وعضلات وشرائین واورده وفائده آن مدد دادن
بتکلم وحفظ مضوغ وستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم وغشا واز ابتدا
حلقوم ابتدا نموده بعظام القص منتهی میشود وموضعش خلف قصبه الریه است اما معده جسمیست
مستدیر الشکل مؤلف از لحم وشرائین واورده وعصب ودو طبقه دارد طبقه داخلے آن
عصبانی است وطبقه خارجے لحمی ومعده از طرف خلف بفقار واز طرف یمین بکبد واز طرف
یسار بطحال مربوط است وفم او مقابل بعظم خنجرے است که این عظم از لحم معرا است

و در قعر معده مائل بطرف یمین قدری لحم است و فائده آن هضم غذا است اما کبد عضویست
رئیس هلالی شکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد و لیکن غشاء ذی حس بر و محیط است
در رنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او برباطات قویه باضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و منبت
رگهای اورده و مبدار روح طبیعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج فردی مثل
انگشتان است که با دو بمعده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را بانگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از و در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آنرا
ماساریقا نامند و بعضی از امعاء غذاء لطیف جذب کرده در شعب داخله جمع سے گردانند
تا النضج یابد و از محدب کبد رگے رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب وی جهت جذب دم
در نفس کبد متفرق شده و انچه از و خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی
منشعب گشته باعلے بدن صاعد است و قسمی بابط شده باسفل بدن متفرق گردیده اما طحال
عضویست سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشای حاسه برو محیط اگرچه بذات خود
حس ندارد و محلش درمیان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس باضلاع و مقعر آن
مماس بقعر معده و آن ظرف سودا است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دو مجری
دارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگرے متصل بفم معده جهت انصباب سودا برو اما
مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از و رگے بیرون آمده منقسم بدو قسم شده
قسمے بمجای صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمے بقعر معده برای انصباب صفرا برو
متصل گشته و فائده آن جذب کردن صفرا است از کبد اما امعاء اجسام اند عصبانے
مؤلف از شرائین و اورده و عصب و شحم و اکثرش عدد اند یکی اثنای عشری که متصل بقعر
معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و عالیه نامند چهارم اعور
پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلے نامند و فائده آن دفع ثقل طعام است
اما کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ و صلب قلیل الحمرة و اورده و شرائین و شحم کثیر و مثل
نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکے بجانب راست و دیگرے بجانب چپ
می باشد و حس ندارد و لیکن غشاء حساسه برو محیط است و فائده آن جذب کردن بول است
از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانے است مؤلف از شرائین

واورده و ذی عنق مخلوق گشته و موضعش درمیان عانه و دبر است وفائده آن جمع کردن
بول و اخراج آن اما جلد منتسج است از لیفات و شظایا و عصب و خلل او بلحم مملو است
و حس کثیر دارد فائده آن ستر اعضا است و حفظ هیئت آنها و ادراک ملموسات اما دماغ
جوهر رخو متخلخل سفید رنگ عضوی رئیس مخروطی شکل مرکب از مخ و شرائین و اورده و غشاء رقیق
که مسمی بام الدماغ است و غشاء صلب که مماس القحف است و مبدار روح نفسانی است و قاعدهٔ او
جانب پیشانی و زاویهٔ او بطرف موخر دماغ است و در طول به سه قسم منقسم که آنرا بطون دماغ گویند
و در عرض به دو قسم منقسم و علت غائیه دماغ معلم اول گوید که وجود بهر دو چشم است درا و زیرا که
بلندتر از مواضع بدن است و امام داؤد گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید
پس علت غائی او تعدیل قلب است و اگر وجود یکی از بهر دو نبود تعدیل صورت نه بندد چنانچه
در افعی که حرارت موضع قلب آن بباعث نبودن قلعش به دماغ رسیده سم قاتل میگردد و نیز در ماهی
مشاهده میشود که بسبب فقدان دماغش تعدیل قلب آن از برودت آب میگردد لهذا او بوقت
بیرون شدن از آب می میرد و صاحب مجمع الحکمت تردید شد نموده گفته که سرطان باوجودیکه دماغ
ندارد از بیرون آمدن بخشکی نمی میرد پس علت غائیه دماغ ثبوت حس و حرکت است اما نخاع
جسمی است شبیه بجوهر دماغ که مثل دنباله بفقرات منحدر شده تا بعصعص رسیده و آن در عرض مثل
دماغ ذو شعبتین است لیکن جدائی این دو شعبه بباعث نهایت تماس محسوس نمیگردد و برای آن
ستر غشاء مخلوق اند اما عینان پس هر واحد از دو مرکب است بهفت طبقه و سه رطوبت طبقهٔ اول
ملتحمه دوم قرنیه که رنگی ندارد سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه و در چشم بعض ازرق می باشد و بعده
رطوبت بیضیه واقع است چهارم عنکبوتیه بخلاف آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه
واقع است پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه کما نظرت اما اذن مخلوق است از عصب حساسه
و لحم غضروف و فائده آن قبول صوت است اما انف پس منخرین تا انتهای بینی رسیده بدو تجویف
منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی میشود و جهت نفس و استنشاق بود و قسمی بعظامی که شبیه بمصفات است
تمام میگردد و جهت فضلات دماغی و ادراک روائح حاصل میشود و بدان دو عارد که شبیه بدو سر پستان اند
و آنرا زوائد تان و حلمتان نامند اما انثیین هر واحد مرکب است از لحم سفید غددی و ورد
شرائین و اورده و لیفات مجتمع شده و غشاء بر و محیط است و هر دو ذمیناگی مخلوق اند و در منی
مجتمع گردیده نضج می یابد و باید دانست که منی از فضلهٔ هضم رابع متولد میگردد و در انثیین آمده

بواسطهٔ بیاض جواهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم طمث در پستان زنان و منی در انثیین [illegible] شده
استعداد تولید پیدا می نماید و انثیین مردان خارج و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده
اما قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و عضلات و خلل دار و مجوف است بلحم قلیل
و او بعظم عانه متصل و رباطیست و فائده آن ایصال ماده برحم باشد و حس بسیار دارد [illegible]
آن و طول او اقل از شش انگشت صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و نعوظ او است که شرائین
آن بریح و اورده آن بدم و تجاویف بریح ممتلی شوند اما رحم جسمیست عصبانی ذی عنق تا بفرج منتهی میگردد
و در اصل آن دو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و فوهات عروق
بدو متصل شده اند برای فضله طمث و تغذیه جنین و مجری دارد محاذی بفم فرج جهت خروج جنین و فضول
منویه و بر فم آن غشای است رقیق که ازالهٔ بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل فراخ تر گردد و فضله طمث
در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بجذب منی شوق مفرط است و ازینجهت بوقت مجامعت
فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد
پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال متغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه
حاصل میشود در و غلیان و بروز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم
نقطه بالایش پدید آید و آن نقطه دماغ است و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور می یابد و آن جگر است
و بروز هفتم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد مسمی بمشیمه ظاهر میگردد و به نطفه موسوم میگردد برغوه
اختلاف است اطبا را در آنکه اول از همه اعضا کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی
که اول تکون یابد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و بتردیدش
صاحب مجمع الحکمت مینویسد قوله غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع و الاعضاء
اللحمیة متاخرة فی الوجود انتهی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدء
اعصاب است و رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدو نشو و نمو جنین
و تغذیه آن محال است و نزد بعضی سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط عروق
در و و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمث بآن و این حالت تمام میشود
در چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم آنکه
[illegible] منقلب گردد و ترشح دم طمث و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این
تمام میشود در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابند
و این تمام میشود در پنج روز و بعده بمرور هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز
روح حیوانی متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی اطراف کبد میرود و بعد
صد روز روح حیوانی قادر است در دماغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند
و درین وقت حکم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل
میشود قوت کامله و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث
بمدت دراز تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز اتمام می یابد و خلقت اناث
در چهل روز تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده ازان متولد شود زنده ماند و بخلافش اکثر میرد
بعض اوقات در رحم دو جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
از شکم پنج جنین بر آمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مجامعین
واقع شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
دو جنین یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده
بتقدیم و تاخیر روز ولادت است اما ارواح اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده
و بواسطه شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند بسه قسم یکی روح حیوانی که معدنش
قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبعی که محلش جگر است و بدانکه چون
از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر آید
روح طبعی گردد اما اخلاط جسمیست رطب بالفعل قابل تسییل و مستحیل میگردد بسوی آن غذا
در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا که یابس اند
آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست یبوست بالقوه است لکن خون را که از بلغم و سودا را
که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحاله غذا مذکور است
جواب اولیه باعتبار نوعیت در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط یافته میشود
پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا
شود بچهار استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول از زمان مضغ است
تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیفش براه امعاء مندفع گردد که براز است

ولطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد و هضم دوم در جگر است و آن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند و ازین نضج حاصل میشود شئ مانند رغوه و او صفرا است و شئ مثل رسوب
و او سوداست و شئ مصفّی و او دم است و شئ خام و آن بلغم است و فضله این هضم براه گرده
و مثانه که بول است مندفع گردد و لطیفش بعروق میرود و هضم سوم در عروق است و او عبارت
از استحاله اخلاط باعضا رو آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه
فضول بود و بدن را ازو حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط نا طبیعی است و اخراجش مفید
دوم آنکه بدن را باو حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است
دوم آنکه مستحیل شود بجوهر بحسب مزاج مقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزله طل یعنی مثل شبنم
در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام والتصاق اعضا را باو است و هضم چهارم در اعضا است و آن
عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت طبی بدین طریق که استحاله معده شش ساعت و دیگر یعنی ثلاث بدو دو ساعت منتهی
میشوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط بست و چهار جزو است پس نصف از آن یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود و ثلث جزو یعنی هشت جزو بلغم و ربع جزو یعنی شش جزو صفرا و از سفرا ثلث جزو
یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم و تر است دوم صفرا و او
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یکی ازین
هر چهار طبیعی بود یا غیر طبیعی پس دم طبیعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل قوام طعم او شیرین
و رنگ او سرخ است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا بخلط دیگر دوم غیر طبیعی و او چهار گونه است
یکی آنکه زیاده شود در تعداد دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود
کف زرد بر خون پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
سودا و بلغم می باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود در رنگ او مائل بسیاهی باشد
و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند چهارم متعفن و سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده کند
و بلغم طبیعی طعم او مائل بشیرینی و فائده آن تر داشتن و با خون ممزوج گشتن جهت غذای دماغ
و خون شدن وقت فقدان خون و بلغم غیر طبیعی و آن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی طعمش
نمکین بود و او مائل بحرارت و یبوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای محترق حاصل می آید
و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش دارد مائل به برودت و یبوست است

سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود و او نیز مائل به برودت و یبوست است که سودا
باوی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم [illegible]
خام باشد زیرا که ماده آبی برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه بود غلیظ باشد لیکن
رطوبت درو باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی مثل گچ و آن از همه اقسام غلیظ تر است که رطوبتش به
تحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم مخاطی و هم بلغم خام
هر دو مختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام و صفرای
طبیعی رنگ او مائل به سرخی و زردی و در جگر پیدا و قسم میشود یکی همراه خون در عروق میرود برای
رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد و تلطیف اخلاط
از جهه می نماید قسم دوم همراه ره رود و از انجا بامعاء ریزد جهت غسل او و صفرای غیر طبیعی و او بر شش
نوع است یکی مره دسویلی و آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ او چون
آب گندنا بود و او بذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنگاری گردد چهارم مره صفرا
و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگ و قوام آن مثل زرده بیضه مرغ
بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز گویند
و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدانکه احتراق اخلاط عبارت از انست که اجزای رقیق
و لطیف تحلیل رود و انچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبیعی و آن درد خون طبیعی است طعمش
میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد دو قسم منقسم میشود قسمی با خون برای تغلیظ دم
بعروق رود و غذای بعض اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از انجا به معده ریزد جهت
دغدغه غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبیعی و او بر سه نوع است یکی آنکه از احتراق خلط بود
و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برد خارجی یا داخلی خلطی که اخلاط منجمد گردد و سودا
غیر طبیعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه در دو خون نا طبیعی بود و لیکن هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد به
سودای غیر طبیعی بود اگر سودای طبیعی احتراق یابد پس سودای بوهی و این قلیل الفساد است
و انچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی و انچه احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد و سودای
صفراوی داد کثیر الفساد است لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودای بلغمی انچه
از ماده لزج باشد زود تحلیل نشود اگرچه ضررش کمتر باشد و انچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی

و عفونست سودای سوداوی آنچه سودای رقیق محترق مے شود علاج قبول میکند و آنچه سودای
غلیظ محترق گردد جنبشش آن کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود جہت غلظ خود لیکن بقبول علاج نمی بود
و آنچه از سودای رقیق بود طعمش ترش مائل بعفونت و آنچه از سودای غلیظ بود عفونت در ان
غالب و ترشی کمتر باشد و چونکه اخلاط اربعہ ذکر یافتند بیان علل اربعہ آنها نیز لازم آمد زیرا که علم
بوجود شے کامل نمے شود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزے را گویند
که بآن وسیلہ کنند بحصول امر دیگر و در اصطلاح حکما ما یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برائے
ماہیت بود یا برای وجود و این بر چہار قسم است زیرا که سبب یا داخلے بود یا خارجے پس اگر داخلے بود
بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون آہن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند
مثل صورت سیف که معوج یا راست است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب فاعلے گویند چون
حداد و اگر ایجاد برای اوست آنرا سبب غائے گویند مثل قتل اعدا بدانکه علت غائی اگرچه در وجود مؤخر است
لیکن در ذہن مقدم است سبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه و اشربه
معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائے او تغذیه و ترطیب و تسخین
و سبب فاعلے صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب شیرین و تیز و سبب صوری
او نضج کامل و سبب غائے او تغذیه و تلطیف دم و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او
غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری او نضج قاصر و سبب غائے او تغذیه و ترطیب و غذا شدن
وقت فقدان آن و سبب فاعلے سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت
و سبب صوری او تغلیظ و سبب غائے او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج انست
که حرارت اثر کند در جسم که تری وارد و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود بگرداند و نضج باید که هر خلط را
نضج خاص اعتدال قوامی است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام تساوی است
مثلاً نضج بلغم بتقطیع و ترقیق و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج بنضج نیست
پس مقصود بنضج اعتدال قوام است که تا در منتفع شدن آن قصوری نسازد اعتراض
در حد نضج حرارت ماخوذ است و متفق اند اطبا بر این آنکه منضج صفرا بارد است پس حد نضج
فاسد گشت جواب منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آلة الطبیعت در نضج حرارت غریزی است
از ینجہت نضج بحرارت ثابت شده و اما اشیاء بارده در صفرا معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت
بحسب هر ماده محتاج بمعاونیکه مناسب اوست میباشد و این قادح مقصود نیست اما مزاج

وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس شوند هر واحد با همدیگر و فعل کند هر یکے بقوتهاے متضاده
بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت دیگرے را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال
منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسط و آن مزاج است و مزاج بر دو قسم منقسم میگردد یکے معتدل حقیقی
دوم معتدل غیر حقیقی زیراکه یا مشتق است از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل
فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل فی القسمت بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود
ندارد زیراکه اگر هر چهار ارکان برابر باشند و یکی را بر دیگرے غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب
صورت نخواهد بست که هر رکن از ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود
خواهد رفت و بوجه قاسر یکجا قرار نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است
منقسم میشود به هشت قسم یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانی دوم معتدل صنفی
مثل ترکی و هندی سوم معتدل شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این چهار قسم بنظر
باصل خود و بنظر بخارج خود هشت قسم گشتند و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است
از تکافو هشت قسم است و این هشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار
قسم است یکی حار دوم بارد سوم رطب چهارم یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است
یکے حار یابس دوم حار رطب سوم بارد یابس چهارم بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل
غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است او نیز هشت قسم است زیراکه چهار ازین
هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی احر دوم ابرد سوم ارطب چهارم ایبس
و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب سوم ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه
اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان سن شباب و اعدل اعضا جلد انمله
سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد کف پس جلد دست پس جلد مطلق
بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه
پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و بارد در بدن شعر پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس
جامد و یابس در بدن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا
پس شرائین پس اورده پس عضد متحرکه پس قلب پس عصب پس جلد و رطب
در بدن سمین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثرب پس ثدی پس انثیین

پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد اما قوی مبدء فعل اند یا بالذات پس اگر صدور
فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بے شعور و مختص بحیوان بود قوت حیوانیہ نامند
و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبعی خوانند اما قوت طبعی کارش تغذیه و تنمیه و محلش کبد است
و او خادمه بود یا مخدومه و یا متصرفه برای بقاے شخص پس متصرفه برای بقاے شخص دو نوع است
یکے غاذیه و او آنست که غذا را مشابه بجوهر عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او آنست
که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبیعی و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و متصرفه برای نوع
بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که جوهر منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزوی را
مختص بعضو عضو دوم مصوره و او آنست که صادر شود از و تخطیط و تشکیل اعضا و خادمه بر چهار
نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم دافعه و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند
و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده
خادم مصوره است اما قوت نفسانی که از و حاصل میشود حس و حرکت و محلش دماغ است
و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است یکی باعث بر حرکت و آن را
شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم براے حرکت که فاعله گویند و حرکت او
بر دو قسم است یکی براے قبض و دوم براے بسط پس حرکت قبض بدین طریق حاصل آید
که کشیده شود عضل پس منجذب شود از و عباره منقبض گردد عضل و حرکت بسط بدین نهج است
که فراخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم مدرکه و آن بر دو نوع است
یکے مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند برای مدرکه باطنه
و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه
و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشیاء محسوسه
باو مودی میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باوی سپرد میکنند و جای آن موخر بطن اول
دماغ است سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال
موجود اند تصرف می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه
که بمحسوسات تمام ضد میکند مثل صداقت عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است
پنجم حافظه و او قوتیست که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آن را نگاه دارد و او را متذکره

نیز نامند زیرا که چیزهای فراموش شده باز بیاد می آرد و محلش بطن آخر دماغ است اما قوت حیوانی
و او قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت
تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب ضروریه
و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است
و اگر عارض شود ضرورتش بامدادات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود
ضرورت آن اعضا را بوسیله استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش بحاجت
اعضا را پس اگر عارض شد لیکن سبب اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شود
آن فقط بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه
اما هوا که محیط است بابدان و محتاج میشود بسوی آن انسان باستنشاق برای تعدیل روح
و اخراج فضلات آن به بر آوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از کدرات و معتدل باشد
هر آینه پیدا خواهد کرد صحت را والا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آن از اعتدال طبیعی باشد یا غیر طبیعی
اما تغیرات طبعیه تغیرات فصول اند و فصول ماورای خط استوا چهار اند اول ربیع و او معتدل است
دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم شتا و او سرد و تر است
و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه بربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال
و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل و بشتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب
پیدا میشوند و تغیرات غیر طبیعیه یا غیر مضاد اند بطبیعت انسان یا مضاد پس تغیر مضاد بچند نوع اند
یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره رخشان مثل مشتری و زهره نزد
آفتاب پس به تجمیع اینها حرارت حاصل میشود دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارضی باختلاف نواحی
ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار و غیره اما نواحی ریاح پس ریاح جنوبی
و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن
هر دو قریب اعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائره نصف النهار
که واقع است در مقابل آن بلد در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بلاد که اقلیم
دوم و سوم کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال و اقلیم پنجم و ششم و هفتم
کثیر البرودت اند و شناخته میشود اقالیم بتعداد ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست

که در ابتدای آن نهایت درازی یومش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده
و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع
کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده
و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم هفتده ساعت باشد و در وسط آن هفتده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن
نهایت درازی روز هفتده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هیجده ساعت ربع کم
اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بارد و واضح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه
متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است
و جنوبی سرد و کوه مغربی بهتر است از مشرق اما نزدیکی بحار داد بهر طرف که بود هوا را تر سازد
اما دریای شمالی سرد کننده هوا است و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر می کند
فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد
بسبب استغنای هوا از آن بلد از موثرا اما اختلاف ارض بلد پس زمین کسر بد رطبه گرم و خشک
و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین طینیه ارطب است و زمین نمناک تر است
اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه وارد شود شے در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه
یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود غذای مطلق
و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دوای معتدل و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است
و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و و متغیر گرداند او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود
غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند
نام نهاده شود دوای مطلق و میگویند که تاثیر آن شے اگر بماده باشد غذای مطلق است
مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بصورت باشد
نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود نام نهاده شود
غذای دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوای
ذو الخاصیت مثل کاسنی و اگر تاثیر بماده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت

مثل روغن زرد و اگر تاثیرش بماده وکیفیت وصورت بود نام نهاده شود غذاے
ذواتی ذو الخاصیت مثل سیب و بارانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط
بنها پس غذا که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود بغذاء لطیف وانچه خون غلیظ پیدا کند
نام نهاده شود بغذای غلیظ وآنچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذاے متوسط و هر یک
ازین اقسام ثانیه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد و نیز هر یک از ینها صالح الکیموس یا ردی الکیموس
مے باشد پس بعد ضرب هیجده اقسام مے شوند به تفصیلیکه در جدول مندرج

نقشهٔ جدول هیجده اقسام					
لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا زرده بیضه مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار وسیب وکاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچه کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible] هرچند تیز باشد وتند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر [illegible]
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمی شود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذا می بخشد تا در مجاری ضیقه نفوذ نماید
و ترطیب و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آبیست که بر گل خالص یا بسنگ ریزها
جاری بود و آفتاب بر و تابد و مجرے او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصلهٔ کثیر و از بلندی منحدر شود
و زود گرم و سرد گردد و تیز رو باشد و وقتیکه بیاشامند تشنگی بنشاند و چیزے را که باو طبخ دهند
جلد مهرا گردد و اکثرے ازین صفات بآب گنگ موجود اند و بعد این آب موصوفه آب باران
بهتر است زیرا که خفیف الوزن و هاضم و سریع الانحدار از معده است لیکن جلد تر متعفن میگردد
بجهة لطافت و رطوبت خود و اصلاحش طبخ قرار داده اند و بعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود

بهتر است و آب ذهبی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک و سخت کنندهٔ اعضا است
و آب گرم مفسد معده و زائل کنندهٔ قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و لصداع بارد
و اصحاب صرع شرباً و نطولاً مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شهوة و مسکن عطش است و باعصاب
و با احشا در متورمه مضرت دارد و آب چاه ثقیل است باید که بعد از کشیدن بقدر ع انبیق استعمالش کنند
اما استفراغ و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت باعث
انصراف خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سدد یا از ضعف دافعه یا هاضمه یا از غلظ
ماده یا از لزوجت ماده و غیره بود و استفراغ در اضداد اسباب احتباس حدوث می یابد
و بدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب سدد و سقوط
شهوه و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون بدنی
پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقای ماده بود بر قوة یا بفعل
پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن است و سکون بضد آن اما اعراض
نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند و او حرکتیست روحی بطرف داخل یا بطرف خارج
یا بطرفین پس بطرف خارج دفعةً مثل غضب یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعةً
مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح باعث خجلت
اول بجانب داخل بعده بطرف خارج و ایضاً لازم است حرکت نفسانی را سخونت ما یتحرک الیه
و برودت ما یتحرک عنه و کثرت حرکت نفسانی مهلک است و افراط سکون نفسانی مبرد
اما نوم و یقظه پس نوم نجاد معده مبرد است و نوم نهار مفسد لون و مرخی قوی نفسانی
و مورث کسالت طحال است و کسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظهٔ
مفرط مضعف دماغ است اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است به نسبت زنان
و مزاج زنان سرد و تر است به نسبت مردان اما اسنان و آن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو و او بر پنج نوع است یکی سن طفولیت و او
وقتی بود که مولود قابل نشست و برخاست نباشد دوم سن صبویت و او بعد از نهوض و قبل
از سخت شدن اعضا بود سوم سن ترعرع و او بعد روئیدن دندانست چهارم سن رباق
و او آنست که مولود ببلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است تا بسی سال دوم سن وقوف
و آن بعد گذشتن سن نمو بود تا بچهل سال و حرارت و یبوست درین سال غلبه مے نماید

وسن کهولت که آنرا سن انحطاط نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در و نقصان لیکن قوت هنوز
ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه مے نماید
وسن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند اما صناعات
و عادات پس صناعات مثل حدادی مسخن و مجفف است و افراطش موجب تحلیل رطوبات
و در موسم صیف بصفراوی مزاج مفرطش اکاری موجب تپ است و قصارے بالعکس آن
و صناعے در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و معماری بعکس آن و عادات پس ترک آن
بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری پس آن مضاد اند طبیعت را مثل
استعمال سمومات یا غیر مضاد اند مثل وضع ضمده فائده اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند
که اگر سبب فاعل باشد برائے حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب
حافظ باشد برائے حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود حافظ و بتقدیرین بدنے خواهد بود
یا غیر بدنے اما بدنی و غیر بدنے پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود یا عرض پس جوهر
مثل اغذیه و زیادتے اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و برائے هر واحد
از احوال ثلثه سه سبب اند زیرا که سبب امری از امور خارجیه یا نفسانیه خواهد بود و از خلط
و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این خواهد بود نام نهاده
خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتے را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
خواهد نمود حالتے را بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقے و اگر پیدا خواهد ساخت
حالتے را بیواسطه نام نهاده خواهد شد سبب واصلے اما مثال سبب بادی برای صحت و هم
برائے مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقے
برائے صحت مثل تنقیح تام و بحران جید و برائے مرض مثل امتلا جهت حمی عفنے و مثال
سبب واصلی برائے صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله
که ذکر کردیم برائے صحت اگر واقع شوند در میان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت
متوسطه خواهند شد و گاه شے واحد هم سبب و هم مرض و هم عرض باختیارات مختلفه میباشد

جزو دوم در احوال بدن انسان

جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند
یکے صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت حالتیست بدنی که جاری میشوند جمیع افعال
بسلامتے بر مجرای طبعی و مرض حالتیست بخلاف این و حالت ثالثه حالتے است که نه حد صحت

بر وصادق آید نه حار مر شرح عمل حال شیخ و نافه اما مرض واو بر دو قسم است یکے مفرد دوم
مرکب پس مفرد البته سه قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج
واو نیز بر دو نوع است یکی متفق که ویرا مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی هر دو لفظ
اطبا را ختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که آنچه در جوهر عضو مستقر شود و مباینش
در طبیعت مقاومت نماند و حکم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است والا مختلف و جالینوس گوید
که آنچه در جمیع بدن عام بود مستوی است و آنچه مخصوص بعضو بود مختلف است ابو سهیل
مسیحی گوید که آنچه ایذا نمی دهد مستوی و آنچه می دهد مختلف است پس بقول شیخ
و مسیحی حمی عفنی سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نزد شیخ متساوی است
و نزد جالینوس مختلف و پوشیده نماند که سوء مزاج گاه خلقی بود و گاه عارضی خلقی آنست
که مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی آنست که مزاج در اصل خلقت
معتدل بوده باشد و بعد متغیر گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادی و ساذج پس مادی آنست
که از جهت خلطے حادث شود و ساذج آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست
خارجیه حادث گردد و سوء مزاج خارجیه و مادی بشانزده قسم است چنانچه درین جدول

	جدول		
سوء مزاج خارجیه مفرد حار چون تپ دق	سوء مزاج خارجیه مفرد بارد چون جمود که از رسیدن برودت خارجی میشود	سوء مزاج خارجیه مفرد رطب چون ترهل در ابتدا	سوء مزاج خارجیه مفرد یابس چون تشنج یابس که از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجیه مرکب حار رطب چون استنشاق هوای جنوبی	سوء مزاج خارجیه مرکب حار یابس چون دق بدرجه دوم و سوم	سوء مزاج خارجیه مرکب بارد رطب چون ترهل مستحکم	سوء مزاج خارجیه مرکب بارد یابس چون دق شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد حار چون تپ دموی و صفراوی یعنے از یک خلط بود	سوء مزاج مادی مفرد بارد چون فالج	سوء مزاج مادی مفرد رطب چون استسقاء لحمی	سوء مزاج مادی مفرد یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب حار رطب چون تپ دموی	سوء مزاج مادی مرکب حار یابس چون غب خالص	سوء مزاج مادی مرکب بارد رطب چون تپ بلغمی	سوء مزاج مادی مرکب بارد یابس چون حمی سوداوی

سوال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطے نیست که آن را کیفیت واحد باشد

پس ہر گاہ خلطے از اخلاط اربعہ خواہد افزود بروکیفیت آن خلط غلبہ خواہد نمود **جواب** در وجود سوء مزاج
افزودن مادہ شرط نیست بلکہ تغیر کافیست و بدین نہج رطوبت خون از اغذیہ یا اشربہ زیادہ شود
و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم کہ خلطے از اخلاط اربعہ
میفزود پس درینصورت ممکن است کہ مثلاً چون خون میفزاید حرارت او اشتداد نماید و رطوبتش
از جہتہ غذا یا دوا کہ معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است کہ در خون و صفرا تغیر
پدید آید و رطوبت و یبوست ہر دو از جہتہ فعل و انفعال بر حال اصلے ماند فقط حرارت
خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی ہذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چہار قسم است
یکے مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چہارم وضع اما امراض خلقت آن نیز بر چہار نوع اند
یکے امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سہ قسم اند
یکے اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مرارہ سوم
ضیق المجاری مثل ضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معدہ و رحم و خشونت
قصبۂ ریہ چہارم امراض التجاویف و آن بر چہار قسم ست یکی آنکہ بزرگ شود مثل کیسۂ انثیین
دوم آنکہ کوچک شود مثل صغر معدہ سوم آنکہ خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مہلک
چہارم ممتلے و متسدد شود چنانچہ در صرع و سکتہ دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان
و آن ہر دو یا عام باشند مثل سمین مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس
عدد عضو یا کما ینبغے باشد یا نہ اما اگر کما ینبغے نبود پس یا کم خواہد بود یا زیادہ مثل کمی و زیادتی
اصابع و این یا طبعے بود یا غیر طبعی اما طبعے یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی و کمی کلی مثل زیادتی و کمی
اصابع و زیادتی و کمے جزئے مثل زیادتے و کمی جزو اصابع اما زیادتی غیر طبعے چون ظفرہ و کمی
غیر طبعے مثل قطع انگشت و پوشیدہ نماند کہ طبعے آنست کہ مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشند
و غیر طبعے برعکس آن چہارم امراض وضع و او زوال عضو ست از موضعی بخلع یا بغیرہ اما تفرق
اتصال بدانکہ اسمار تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر تقادم نشدہ باشد قرحہ و اگر تقادم شدہ باشد
تفسخ اگر در عظم واقع شدہ باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نہجے بود کہ دہن رگہا کشادہ گردد شق گویند اما مرکب و این

از جمع آمدن امراض مفردہ بواقع شود مثل شل کہ از حمٰے دق و قرحہ ریہ مرکب ست و بسیار امراض
مرکب یا حسب مشابہت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض
چون صرع و پوشیدہ نماند کہ مرض اصلے بود و بشرکت انچہ اول حادث گردد اصلی بود و انچہ از سکون
مرض اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکہ بشرکت بود یا بواسطہ مجاورت باشد یا بواسطہ
آنکہ از عضو باوف طریقے بدو بود یا آنکہ میان عضوین یکے خادم و دیگرے مخدوم باشد یا چون
عصب و دماغ یا مبدء فعلش بود چون حجاب و ریہ یا محاذی عضو ماؤف چون دماغ و معدہ
یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و مرضیکہ بہ صحت منتہی گردد بر چہار ازمنہ منقسم شود
یکے ابتدا دوم تزاید سوم انتہا چہارم انحطاط زیرا کہ آنوقت کہ مرض حادث شود زمانہ ابتدا گویند
و وقتیکہ بزیادتی بود زمانہ تزاید خوانند و وقتیکہ نہ خفت پذیرد نہ تزاید قبول کند زمانہ انتہا گویند
و وقتیکہ خفت و کمی در مرض پدید آید زمانہ انحطاط شمارند و گویند کہ امراض متعدیہ باشند
و متوارثہ پس امراض متعدیہ آن باشند کہ از شخصے بشخصے منتقل شوند مثل جذام و برص آبلہ و قروح عفنہ
و حمے وبائیہ و امراض متوارثہ آن باشند کہ از والدین بفرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع
مفاصل و سل و جذام و مالیخولیا و ربو و بواسیر و این ہمہ کہ گفتہ شد از قبیل ممکن الوقوع است
جزو سوم در علامات بدانکہ علامت آنست کہ استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیہ اند
کہ دقوف می یابد طبیب بسبب شان بر احوال خفیہ بدن و آن گاہ نافع میشوند طبیب را و آن امور اند
کہ دلالت کنند بر حال ماضی مثل نداوہ بدن بتقدیم عرق و این بسمے میشود بمذکرہ و گاہ نافع شوند
بمریض و آن امور اند کہ دلالت مینمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض وغیرہ بر حالت موجودہ
و آن بسمے میشود بدال و گاہ نافع بہر دو شوند و آن امور اند کہ دلالت میکنند بر زمانہ مستقبل
چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدم المعرفہ نامند و علامات امزجہ
جبلیہ بچند نوع منقسم میشوند یکی ملمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد و غلبہ یکے از کیفیات اربعہ
دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین کثرت اینہا دلالت میکند بر غلبہ امزجہ اینہا و قلت اینہا
بر عکس آن مثلاً لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت سوم شعر غلظت و سیاہی و کثرتش
دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن بہ برودت و حمرتش دلیل اعتدال مزاج باشد
چہارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمرت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت
صفرا و کدورت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی کثرت و سرعت و قوت آنہا دلیل حرارت و سرعت

زوال آنها دلیل رطوبت وثبات آنها دلیل یبوست وبلادت شان دلیل برودت وحدت ذهن
دلیل حرارت وشدت وقار وحیا دلیل برودت باشد ششم افعال طبعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال
واگر سریع اند دلیل حرارت واگر بطی اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض ووسعت سینه
دلیل حرارت باشد وبخلاف آن دلیل برودت هشتم نوم ویقظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است
وکثرت یقظه دلیل حرارت ویبوست وکثرت نوم دلیل برودت ورطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت
انفعال بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت رائحه وصبغ آن
دلیل حرارت بود وضد آن دلیل برودت وکثرتش دلیل رطوبت وقلتش دلیل یبوست است
وعلامتهای امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند وعلامات داله بر احوال بدن انسان
از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت وتمدد وحلاوت دهن وتکدر حواس
وحمرت قاروره وچشم وزبان وظهور بثورها ودنبلها وسیلان دم از بن دندان وبینی علامات
غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره ولینت لمس وضعف هضم وقلت عطش
وعلامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره وخشکی بدن ومنخرین
وضعف شهوت طعام وتلخی دهن وغشیان ووقوع قی صفرا واخضر وقشعریره وشدت
عطش وعلامات غلبه سودا سیاهی بول وچشم وبدن وزبان وشهوت کاذب وکثرت افکار
وگاه بر نوع ماده سن وعادت وبلد وصنعت وفصل وتدبیر مقدم دلالت میکنند مثلاً
سن شیخوخت وسکونت وغواصی وبلد وفصل بارد وتدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است
وگاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا وخیالات اصفر
بر صفرا وخیالات سرخ بر دم وخیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید وبدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
وبخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بحالے مثلاً اگر تناسب اعضا کما ینبغی
باشد دلیل صحت بود وبخلاف آن دلیل مرض باتمامی باشند مثل استدلال بافعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است واگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت ورداءت
ترکیب است واگر پراگنده اند دلیل حرارت است وچونکه نبض ونفس وبول وبراز از علامات
کلیه داله بودند ازینجهت شرح هر یک لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است وضعی برای
ادعیه روح مؤلف از انبساط وانقباض ونبض بر اکثر حال دل دلالت میکند وانسب الخ است

نشست طبیب پیش مریض چپ بدست چپ و نبض دست راست بدست راست گردیده شود
مریض بنحویکه دست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین و غیره چسپیده نبود و نشیند و از حرکات که حرکت
نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض نه اند اما جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل
هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم
زیرا که هر ترکیب نخواهد افزود از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و مافوق آن از برای آنکه
چهارم قسم از اقسام تسعه جمع نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محال است

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی
که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود
با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شده نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب
کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه و مجموع آن بیست و هفت قسم حاصل آمدند

چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاث ثلاث آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم بعده اعتبار
کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولی و عریض از قسم عرضی پس ضم کرده شود
باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شود سه قسم زیرا که طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
یا معتدل و قس علی هذا ما بقی پس مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت بدانکه طویل آنست
که اجزاء نبض در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه
ضد این باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزاء نبض موافق مقیس علیه
محسوس شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزاء نبض در قطر عرض اکثر از مقیس علیه
محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما و مشرف آنکه
اجزاء نبض در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منخفض ضد آن باشد
و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و او سه نوع است یکی قوی
و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی دوم ضعیف و او
ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است
یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت تنسیم بارد است و این نبض
دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط
بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او نیز سه نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش
نهایت کوتاه بود و سببش شدت حاجت ترویح و ضعف قوت حیوانی است دوم متفاوت
که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است از قوام آلة و آن نیز سه نوع است
یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس
ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او نیز سه نوع است یکی ممتلی سببش کثرت دم و روح باشد
دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هفتم ماخوذ است از ملمس آلة و او
نیز سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل
متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استواء و اختلاف و او بر دو قسم است یکی مستوی
و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن بدن دوم مختلف
که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست که اختلافش را
نظامی باشد یعنی برای او در چند دور اختلافی واحد دوم مختلف مطلق و او آنست

که اختلاف آن را انتظامی نباشد یعنی بهر دور اختلاف دیگر محسوس شود جنس نهم وآن مأخوذ است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل شود بر وقت صحت مناسب سن صاحب نبض
و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن و آن است
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلا نبض جنینی مثل صاحب شباب باشد دوم مباین الوزن
و او آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که وزنش متشابه هیچ وزن
از اوزان نبض نباشد و این ردی است و چون اجناس بسیطه نبض ذکر یافتند بیان انواع
مرکبه آن لازم آید پس انواع مرکبه نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است که در اقطار ثلثه
زائد باشد بسبب کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد اوست سوم معتدل متوسط بینهما
چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق و او ضد اوست ششم معتدل متوسط بینهما
و این اقسام مرکبه نبض دلالت میکند بر آن شئ که دلالت میکند بسائط اینها هفتم منشاری و آن
نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور در صلابت و لینت باشد و دلالت
میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصبانی بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی
و او نبضیست متشابه بمنشاری لیکن الین از و مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند
بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و او نبضی است متشابه موجی لیکن صغیر از و
و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی و او نبضیست متشابه بدودی لیکن صغیر تر و متواتر تر
از و و ضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب مرگ حادث گردد و لیکن بعد وضع حمل نیز دال
بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار و او آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک
در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید
پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهاء خود رجوع بحالت اولی نماید ذنب را جمع گویند
و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بحیثیتیکه حرکتش احساس نکرده شود ذنب
منقطع گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غزالی و او آنست که قرع کند انامل را یکبار
و باز قرع کند مرتبه دوم بحیثیتی که سکون و رجوع آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت ترویح سیزدهم مسلی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود این بحالت اول
بتدریج بود و عود آن دفعة چهاردهم ذو الفترة و او آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع باشد
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد سکون و دلالت میکند

برشدت حرارت شانزدهم مطرقی واو آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه باشد یعنی
قرع کند اول انامل را و عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن غایت مرکز
باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند هفدهم مرتعش واو آنست که حرکتش مثل حرکت
رعشه بود هیجدهم ملتویست واو آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد نوزدهم
مرتعب واو آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان باعتبار زنان
قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله در عظم و سرعت و تواتر زیاده ازان باشد که قبل از
حمل بود و نبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از ما سبق هر
قدر بجوانی رسد قوی شود و نبض کهول نسبت بجوانان صغیر و بطی بود و در عظم و قوت
میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بجمیع امر معتدل بود الا در قوت افزون و
در شهرهای معتدل الهوا موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم
موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شهرهای مختلف الهوا موافق آن و در شتا بطی
بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در سرما قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض
خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سببی
خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر
و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود
صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هر گاه ریاضت بافراط تمام رسد
نبض را دودی یا نملی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود
و نبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد و نبض طعامیکه بسیار
کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن با آب گرم نبض را عظیم کند خصوصاً
که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر سازد
و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و باطن حرارت
جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوف و
بحالت لطی و عظیم و در سرور و در غم صغیر و بطی و ضعیف و در فزع سریع و مرتعش و غیر منتظم
و نبض در ابتداء هر وجع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم
بارد بطی و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود و اما النفس پس نفس غیر طبعی بر یازده نوعست

یکے عظیم واو آنست کہ بوقت دم زدن سینہ وشش فراخ تر شود تا ہوا اکثر اندرون رود وآنرا
سہ سبب اندیکی بسیارے قوت دوم فرمابرداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم صغیر
واو ضد عظیم ست سوم شدید واین نفس مشابہ باشد وسبب این کثرت حاجت است
ودلالت میکند بر قایم بودن قوت ونبودن آفت در آلات چہارم شاہق واو آنست کہ طرف زیرین
سینہ حرکت کند بغیر از حرکت حجاب وعضلہای نیمہ طرف زیرین وسبب او کثرت حاجت است
واین قسم در حمی وبائی اکثر حادث میگردد پنجم طویل واو آنست کہ حرکت انبساطی دراز تر باشد
تا ہوای بیرونی بیشتر اندر رود واین قسم بسبب تنگی آلات تنفس وبسبب دردی کہ بسبب ہوا
از سبب او دشوار شود می باشد ششم قطیع واین ضد طویل است ہفتم سریع واو آنست
کہ حرکتہای انبساط وانقباض کوتاہ شوند وسبب آن کثرت حاجت است زیراکہ طبیعت میخواہد
کہ ہوای دخانی را زود تر بیرون کند وہوای تازہ را اندرون کشد وگاہ این قسم بسبب الم
وآفتیکہ اندر آلات تنفس واقع شود می افتد ہشتم بطی واین ضد سریع است نہم متواتر
واو آنست کہ مدت میان دم زدن کوتاہ بود وسببش کثرت حاجت است وگاہ این قسم
بسبب آفتیکہ بآلات واقع شود میباشد زیراکہ از فعل باز دارد وطبیعت بدین سبب
بتواتر رجوع کند دہم بار بار نفس بار ونشان سرد شدن دل وتحلیل حرارت عزیزی است
یازدہم مختلف واختلاف واسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدہم
متضاعف واو آنست کہ حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم
کودکان کہ ہنگام گریستن مے باشد وسبب او یا آفتے بود در آلات یا کثرت حاجت
سیزدہم منخرے واو آنست کہ کنارہ پرہ بینی را بجنباند واین نشان ضعف قوی باشد
یا تنگی گذرگاہ نفس چہاردہم منتن واو آنست کہ بوقت انقباض از تنفس
بدبو پدید آید واین قسم دلالت میکند بر عفونت سینہ پانزدہم نفس العسر
واو آنست کہ آلات تنفس اندر ہوا التصرف بدشواری نماید اما بول واو دلالت
میکند بر حال کبد مجاری بول وبولیکہ گرفتہ شود قبل از اکل وشرب واستعمال
ملونات مغیرات وبعد نوم واز حرارت آفتاب وہوا محفوظ بود وزیادہ از شش ساعت
تا نوبت ملاحظہ بر و نگذشتہ باشد وقبل از بول نمودن از امور نفسانیہ وبدنیہ وطبعیہ
واز کثرت نوشیدن آب وقی وجماع اجتناب نماید وبول صبیان نیز غیر معتبر است

و اجناس بول هفت اند جنس اول لون است و او منقسم میشود به پنج اصول اصل اول اصفر است و او بشش مراتب منقسم است مرتبهٔ اول تبنے و او مشابه بآب گاه یعنی آبیکه در و کاه زرد خشک تر کرده باشند بوده و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصور نضج مرتبهٔ دوم اترجے و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال نضج مرتبهٔ سوم اشقر و او لونست زرد مائل بسرخی مرتبهٔ چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر بحمرت از اشقر مرتبهٔ پنجم ناریست و او لونست مثل نار مرتبهٔ ششم زعفرانی و او لونست مشابه بشعر زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است اصل دوم احمر است و او منقسم میشود بچهار مرتبهٔ اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرة قریب بباض مرتبهٔ دوم وردی و او لونیست مشابه بگل سرخ مرتبهٔ سوم احمر قانی و آن لونیست که سرخی دران غالب بود مرتبهٔ چهارم اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که سیاهے زند و این چهار مراتب بر غلبهٔ دم و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود و او بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبهٔ اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنے اول لون اصفر زعفرانے بوده باشد و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودائی مستحصله از صفرا مرتبهٔ دوم سیاهے است که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از و انتقال نموده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای که از دم حاصل شده باشد مرتبهٔ سوم سیاهی است که از سفید حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب سفیدی بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم چهارم قرحهٔ مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کند هفتم سدد و کلیه هشتم سوء مزاج بارد نهم حرارت کلیه دهم غلبهٔ عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب اند مرتبهٔ اول فستقی و او رنگیست پسته‌ئے دال بر برودت مرتبهٔ دوم آسمانجونے و او رنگیست مثل رنگ آسمان مرتبهٔ سوم نیلنجے و او لونیست مشابه به آبے که نیل در حل کرده باشند هر واحد ازین دلالت میکند بر بردکثیر مرتبهٔ چهارم کراثے و او لونیست که سواد وش بیشتر از نیلنجے و صفرت او کمتر از صفرتش باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبهٔ پنجم زنجاریست او لونیست بخضرت و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم قوام بول است و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه کثرت شرب بارد و اند لو عاع

رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد
که بنضج دال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر نکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت
بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط
و گاه بر ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد
و قوام کدر مختلف آن جنس چهارم رائحه بول و او پنج نوع است یکی قلیل الرائحه و این دلیل برد مزاج
باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارده [illegible] سوم حلو الرائحه
و این از غلبه خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بدبو و این از قرحه مجاری بول بود پنجم حرافت الرائحه
و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول بقای [illegible] کثرتش
بر ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح دلالت مینماید جنس ششم رسوب است و او بر دو قسم منقسم گشته
قسم اول رسوب طبعی است و او آنست که سفید و ته نشین متصل الاجزا بود و [illegible]
حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و بسرعت نازل نشود و این دلالت میکند بر نضج ماده
بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبعی است
و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی ازان قشور ابیض
رقیق الجرم سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالت کند و قسمی ازان قشور آنکه سرخ رنگ
بخراش کلیه دال بود و قسمی ازان قشور کمد اللون که بر خراشش اعضای اصلی دال بود
و قسمی است از رسوب خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز
قسمی است از رسوب متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود و دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم
و شیشی که وی را سویقی نیز گویند و او مشابه برنج احمر باشد و دلالت میکند بر احتراق دم
نوع سوم لحمی و او مشابه بجوهر لحم باشد نوع چهارم وسخی و او مثل [illegible] بود و [illegible] آن
لحم و شحم دلالت میکند پنجم نوع مدی و او برشگافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت
دلالت میکند نوع ششم مخاطی که دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعری و او مثل
تارهای مو باشد که از اخلاط خام در رطوبت انعقاد و امتداد [illegible] یافته باشد نوع هشتم خمیری
و او مثل قطعهای خمیر باشد و دلالت میکند بضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملی
و او دلالت میکند بر سنگ مثانه و حصاة گرده نوع دهم رمادی و این مثل خاکستر بود
دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم دموی و این چون خون منجمد بود پس اگر

این رسوب بآب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بضد آن باشد بر جراحت مجاری
دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمام و او مثل ابر بر بول مے ایستد
و سبب او قلت نضج و برآمدن ریح بطرف بالاست دوم تعلق و او در میان قاروره می ایستد
و سبب او کمی امرین مذکورین بود سوم رسوب است و او آنست که ته نشین شود این قسم دلالت میکند
در رسوب طبیعی بر نضج و در غیر طبیعی بر بدی حال بدن جنس هفتم مقدار بول کثرتش دلالت میکند
بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفراغ فضول کثیره
چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای رطوبت و شدت
و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس
افضل ترین براز آنست که سهل الخروج و متشابه الاجزاء و خفیف النارية معتدل القوام
و مقدار و وقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید
بر حرارت و غلبهٔ صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبهٔ بلغم و شدة وقع شود
بمجاری مراره و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز ندی و قیحی دلالت مے کند
بر انفجار ورم و این قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد
و براز اسود دلالت میکند بچیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر احتراق نبود پس
زنجاری و کراثی دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه
و حباس آنها وگاه بر ضعف قوت دافعه دلالت میکند و منذر قولنج است و کثرت مقدارش
دلالت میکند بضد آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ماساریقا و باکل اغذیه
مزلق و نزله و سدد که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجیت قوامش بر اکل غذا لزج
و اخلاط لزج دلالت میکند و اگر همراهش بدبو بود سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و یبوست براز
بر تحلل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت بول
براز دلیل کثرت ریاح بود و براز بدرنگ و بدبو دلالت بر هلاکت مریض نماید فاذا ...
براز رطوبت مثل منی برآید منذر بواسیر بود و چون بحران نیز از علامات ...

ذکر مے یابد **فصل در بحران** بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند
و نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو
و بدن را باقلیم و طبیعت را بالسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند واگر طبیعت بمرض غالب شود بحران جید تام نامند واگر مرض قدری
قدری قلیل غالب آید بحران ردی ناقص گویند واگر قدری قلیل طبیعت غالب آید
بحران جید ناقص خوانند وگاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال
بعضو خسیس بود بحران انتقالی جید گویند واگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند
و بحران جید آنست که در انتهای مرض نضج و بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود
بدست و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکی را
ازین اقسام علامات مخصوصه اند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین
و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوی
و طنین و سرخی او و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات
عرق تری بدن و موجیت نبض و انتفاخ بشره پس بحرانی که بعرق و ادرار بود ماده رقیق از آن
مندفع گردد ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقی و اسهال و رعاف بود تام باشد
و بحران در وقت تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد
مریض را هیچ نحو تحریک ندهند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برای اندفاع ماده بقی مستعد بود
تدبیر قی فرمایند و قس علی هذا فائده در تفسیر ایام باحوری وغیره روز اول بحران روز دوم
خلافی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الوسط روز ششم بحران ردی
روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران
روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم بحران جید روز پانزدهم خلافی روز
شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز هیجدهم بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم
بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل روز بست و سوم مسهل روز بست و چهارم
بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم مسهل روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم
خلافی روز بست و نهم مسهل روز سی ام خلافی روز سی و یکم بحران روز سی و دوم
مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم
مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهلم
بحران کما فی مجمع الحکمة و پوشیده نماند که در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون
عدد روزهای امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت نوبت غب باشد

وہمچنین بحران بعد یکصد و بست روز یا بعد ہفت ماہ یا بود ہفت سال یا بعد چہاردہ سال
یا بعد بست و یکسال باشد و بقراط بعد چہل روز بجز روز شصتم و ہشتادم و صد و بستم روز
بحران نمے شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بجز روز بحران نمے باشد پس لازم است
کہ بروز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکہ از علامات اند علامات محمودہ و ردیہ پس
علامات محمودہ علاماتے اند کہ بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیہ آنند کہ منذر بہ ہلاکت
مریض باشند اما علامات محمودہ قائم ماندن قوت مریض و اشتہا و عقل و ہوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سہولت برداشتن مرض و وقوع بحران جیّد بروز بحران
و قائم ماندن نفس طبیعے اما علامات ردیہ دم زدن زود زود زدن و لاغر شدن بن گوش و ہوای سرد
از بینی برآمدن و ہمیشہ بہ یکجا نظر کردن و بجامہ و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بدون روز بحران و پوشیدہ مباد کہ ہرگاہ بر روی مریض حمرة پیدا شود
و سبب ظاہری آن ہویدا نبود و مریض دست چپ بر سینہ نہادہ باشد پس بمیرد و صاحبش
بسیزدہ روز و اگر در رگہاے سرطان پدید آمد صاحبش بسہ روز بمیرد و اگر در شبات کہ گیست
در گردن بثرہ پدید آید صاحبش در پنجاہ و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثرہ
مثل پستہ یا مقدار دانہ انجیر بر زبان ظاہر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع مکوم حمرة
پیدا شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثرہ بمقدار دانہ باقلا
ظاہر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر ہنگام وبا بثرہ براق بانگشت وسطی دست راست
ظاہر شود صاحبش بدوازدہ روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاہ شوند و در پیشانی بثرہ سرخ پدید آید
صاحبش بچہار روز بمیرد و اگر در ناخن ہاے انگشت ہا خارش پدید آید و رنگ گردن
سیاہ گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سہ بثرہ یکے سیاہ دوم سرخ رنگ
مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز ہفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثرہ نرم سیاہ رنگ
مانند گردگان برآید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و ہمراہش در دست راست بثرہ سفید بثرہ سفیدی مائل بیدر و ظاہر شود
صاحبش بروز سوم بمیرد و اگر در ران چپ سرخ بادہ کہ ورمی است صفراوی و ایذا ندہد و طولش
بمقدار سہ انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سیقر دش کہ
ثبوریست سخت مثل نخود ظاہر آید صاحبش در بست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثرہ سیاہ پدید آید

صاحبش در بیست و چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش
در هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیه بثره مانند دانه باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد
و اگر صدغ چپ حمرة که در میت از ورم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد و اگر در صدغ
سرطان پدید آید صاحبش در سه روز بمیرد والله اعلم بالصواب **فصل در علاماتیکه دلالت
میکند بر اخلاق** و آنرا علم قیافه و علم فراست نامند و آن استدلال از صورت و هیئت
ظاهری بر خلق باطنی بود و اگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بیانش را
انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت و قوت دماغ است
و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کتف و گردن علامت حماقت و بسیاری
موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت بود
و پیشانی فراخ و بی شکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خساست
پیشانی متوسط با شکن علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ علامت حمق و ابرو متوسط
میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی
پیوسته علامت دزدی باشد و خضرت و کبودی چشم با سفیدی لون علامت بی شرمی
و چشم ارزق علامت بد ذاتی و چشم کبود علامت بیحیائی و چشم سرخ علامت شجاعت
و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بدکاری و چشم بطی الحرکت
علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگی و سرخی و سیاهی علامت هوشیاری
و راست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جهل و درازی عمر و گوش بسیار خرد علامت دزدی
و حمق و متوسط بینهما علامت دانائی بود و بینی باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت
شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکیست
و فراخی دهن علامت شجاعت و بزرگی لب علامت حماقت و اعتدال لب بسرخی و سفیدی
علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت
امانت و ذکی علمی است و رخسار پر گوشت منتفخ علامت جهل و رخسار لاغر و باریک علامت
حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت خبث و مکر و گردن باریک دراز علامت حماقت
و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغری کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست
اگر از دست چپ دراز بود علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز

علامت عقل و هوشیاری بود و پستان مرد و خوش غبغبه سخت پرگوشت که رگهاے سرخ
برآن نمودار باشد علامت سعادت و دولت و پستان دراز و پرگوشت علامت کثرت اولاد
و پستان دراز کم گوشت علامت افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رای و عقل
و شکم بزرگ علامت جهل باشد و ناف عمیق و پرگوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت
افلاس و کم شهوتی و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار
بلند باشد و ران پرگوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بے گوشت
علامت دهقانیت و حماقت بود و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پرگوشت علامت
دزدے و پاشنه دراز در رنج و فلاح متوسط بود و پشت پا خوش اندام پرگوشت
علامت سعادت باشد و ناخنهاے دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است
و مردیکه در راه رفتن هر دو سرین خود را بجنباند صاحب علت المشائخ باشد و زنی که در راه رفتن
بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته باشد و چشمان خود را بجانب چشم بگرداند علامات بدکاری
و عیاری باشد **مقالهٔ دوم در قواعد جزو عملی از طب بر وجه کلی** و او منقسم
میشود **بعلم تدبیر تندرستان و بعلم علاج مرضی** قسم اول تدبیر صحا
و او منقسم میشود و بچند تدبیر **تدبیر اول در ماکول** بدانکه بهترین اغذیه آن غذاست
که دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن مبرا بود و گوشت گوسفند یکساله
و بهترین میوهاے انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود
تناول نمایند که مضرت میکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن سیر یا نعناع
بخورند و اگر گندنا یا پیاز خورده باشند عقب آن برگ خرفه بخورند و اگر غذای غلیظ
مثل هریسه و نان فطیر و حلوای نشاسته خورده باشند و سدّه حادث گردد پیاز بسرکه بخورند
و سکنجبین ساده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و گوشت یخنی پلاو بزمستان نباید و بتابستان
اولی است و وقتیکه اشتها غالب شود طعام بخورند و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد
و اتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن طعام کثرت اتفاق افتد روز دوم تقلیل غذا کنند و بهتر است
که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بهتر بعد از غذا بهتر
و خواب ممد هضم و بعد خواب که بیدار شوند قدری جوارش معتدل المزاج باید داد
و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند یعنی چیزے که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود

اول بخورند و بعض گویند که غذای کثیف و غلیظ دیرهضم اول از اکل اشیای لطیفه بهتر است
و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر و ماهی نباید خورد زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید
و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسی را که غذای بدگوار و بران اعتبار نه نموده
بتدریج ترک آن کوشد و بوقت اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمهٔ اولی هضم شود و لقمهٔ ثانی دور افتد
و هضم ناهموار گردد و شخصی را که معده گرم بود باید که علی الصباح چند لقمهٔ نان با شراب لیمو یا غوره
یا انار بخورد و بعده بریاضت پردازد و مرد پیر و آن را که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید
و صفراوی مزاج را غذای سرد و تر مثل کشک جو و کدو و سوداوی مزاج را اغذیهٔ حار رطب
چون کشک مرغ فربه و بیضهٔ مرغ مبرود مزاج را اغذیهٔ گرم و لطیف مناسب اند و شخصی
که اغذیهٔ غلیظه بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوش کند
تا بخوبی هضم گردد و اغذیهٔ یابسه و شور و تیز شهوت طعام و چشم را زیان وارد باید که
غوره با دوغ و آلو یا شفتالو و برنج لبن که و گوشت مرغ بجغرات و آب یخ بمیوه و عسل بخربزه
و شیر یا شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و هرچه زود هضم بود یا دیرهضم
نباید خورد و مرغ را که با دوغ و حموضات را که در ظرف مسی پخته باشند مضر اند
و ازو اجتناب ورزند و در زمستان غذای که مائل بحرارت و نیز بالفعل حار بود و در
تابستان غذای بارد که بالفعل بارد بود مناسب است و در ربیع و خریف غذای معتدل
باید خورد تدبیر دوم در مشروب هرانکه وقت نوشیدن آب عطش صادق باید
و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت است و در طعام
و قبل از طعام آب نباید خورد الا کسی که عادت بود و خوردن آب بعد خواب و حرکت عنیفه
خصوصاً جماع و حمام ممتنع بود و برفوا که نزد مسهل قوی و بوقت عطش کاذب آب نباید نوشید
و آب نهر یا آب چاه و آب باران با آب نهر ممزوج نه نمایند و آب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم فی الحال بسبیل علاج باید نوشید و آب
بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب ملحی با حشا و اعضای تنفس و اعصاب مضرت دارد
و چونکه ذکر النجس نجس الاذکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
در حرکت و مراد ازان ریاضت است و ذلک پس ریاضت
وقتی باید که غذا از معده منحدر گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

در ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید است و با امتلاء معده و خلو او مضر و قبل از
عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضا
شامل بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی مزاجان
مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقهان
مثل آهسته رفتن و بزورق نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون افکار
که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیاء دقیق که ریاضت
چشم است و ریاضت آلات تنفس باواز بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی
از ریاضت است دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگی زائل کند و کثرتش هزال آرد
و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید
و در تابستان ریاضت کمتر و بزمستان بضد آن مفید بود و همچنین بصبیان ریاضت
قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و کهول و مشایخان را لطیفه طویله مناسب است
و ریاضت با بدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد تدبیر چهارم در نوم و یقظه
پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده منحدر شده باشد و بهترین خواب آنست
که مغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست بخسپند تا که غذا
بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه تسخین آن
هضم کامل حاصل آید و بعد ازین به هیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا از کبد اسهل بود
و بشکم خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید
و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیرش
بتدهین دماغ و به مشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر پنجم در استفراغ
و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که بهر روز دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را
حبس یا کثرت استفراغ حادث شود بتدابیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند
تدبیر ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید
که وقت جماع گاه گاهی که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بر آن اعتبار نباید نمود زیرا که او وقت
جوع است و جماع وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و داعیه منی مهیا و قوت بدن قوی
و نعوذ بکثرت بدون تخیل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم بپشت بخواباند و مرد بالای

او بیاید و پاہائش را برداشتہ و سرین ہا را بلند ساختہ ہر دو پا را ہر دو پہلوئش بچسپاند
و سر زن بابالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداختہ سر پستان بر سینہ
اندک اندک بمالد و نیز مساس عصبی کہ بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعدہ
سر آلت را بدہلیز فرج بساید تا شہوت زن غالب آید و ہئیت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند کشد
پس ہرگاہ این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نمودہ سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم
ناکردہ کار را محال بود پس باید کہ درین امر سعی نماید تا کہ لذت زن حاصل آید و ذکر را
بسرعت شدت اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و ہرگاہ منی بجنبش آید زن را
بخود کشیدہ آب دہد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع بہ پہلو مضر بود
و جماع بمنت و الحاح و با زنان حائض و نابالغہ و پیر و متروک الجماع و زنانیکہ بواسیر دارند
مضرت دارد و جماع با محبوبہ موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبہ موجب ضعف
تدبیر ہفتم در حمام پس حمام معتدل نضج دہندہ و دفع کنندہ فضلات و فربہ کنندہ بدن
و کشایندہ مسامات است و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفہ و ضعف قوی
لاحق میگردد چنانچہ گوید کہ بہترین حمام آنست کہ قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و ہوای آن
خوشگوار و آب او شیرین باشد و بہتر آنست کہ حرارت حمام موافق مزاج شخصی کہ داخل حمام
شود باشد و حمام باید کہ بسیار گرم و نیم گرم نباشد بلکہ بحیثیت معتدل باید کہ بزمانہ معتدل جسم صاحب
حمام عرق آلودہ گردد و بدانکہ خانہ اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم خشک
و استحمام بخلو معدہ حدوث یبوست کند و بہ پری آن فربہی آرد الا حدوث سدہ کند پس
لازم است کہ قبل از استحمام سکنجبین وغیرہ بنوشند و بحمام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند
و تا مدت طویل در آن قیام نہ پذیرند و قرشی گوید کہ یابس مزاج را آب اکثر از استعمال ہوا
واجب است و رطب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال وغیرہ را استحمام
لازم نیست و اغتسال بآب کبریتی صاحبان فالج و رعشہ و تشنج و اوجاع مفاصل انفع دارد
و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظہر بعد ہضم غذا جوانان و حار مزاجان را
مناسب است و اغتسال بآب سرد صاحب ضعف معدہ و تخمہ و نزلہ و تشنج و صبی را مضرت نماید
تدبیر ہشتم در فصول در شروع فصل ربیع باسہال و فصد تنقیہ بدن کنند و تقلیل غذا
و مسکنات مواد و ریاضت معتدل و اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف

سبب نفی در تلیین طبیعت مبادرت فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیزند
و استعمال اغذیهٔ لطیفه و فواکه رطبه نیز و در فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع و قی و از آب بارد
شرباً و غسلاً پرهیزند و مسهل غیر قوی و فصد تنقیهٔ بدن کنند و استعمال اشیاء قلیل الرطوبت
و حرارت و غسل بآب نیمگرم و در مکان بارد خواب نمودن بهتر است و در فصل شتا از فصد و قی
پرهیزند و استعمال اغذیهٔ غلیظ قویهٔ حاره و لحوم مفید است تدبیر نهم در فساد هوا
هرگاه که فساد در هوا پدید آید از اغذیهٔ رطبه پرهیزند و تریاق مثرودیطوس احتیاطاً استعمال کنند
و اگر مزاج بارد بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیه در بدن جمع آید
به تنقیهٔ بدن متوجه شوند الا از تحریک تسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند
و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل وغیره ببویند تدبیر دهم
در صبیان و شبان و کهولان و مشایخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیر شان
سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان بارد و رطب باید اما
کهولان پس غذا و جمیع تدبیر شان گرم تر باید اما مشایخان پس اگر از اعراض ظاهریهٔ آنها
برودت و یبوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکه اراده
سفر کند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بر ریاضت و بیداری و تشنگی و پیاده رفتن
و مثل آن بچیزیکه در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر یازدهم در زن حامله
پس وقتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام
رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سر پستان وغیره ظاهر شود از فصد و قی و اسهال و حمام
و از آواز دهشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه پرهیزند و بعد چهار ماه اگر ضرورت
قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم اجتناب از امور مذکوره واجب است
زیرا که درین وقت جنین قریب خروج میباشد و ازین امور بوی خستگی حاصل می آید و نزد
ایام ولادت غذای لطیف زود هضم و گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از عانه تا بزانو
روغن کنجد بمالند تدبیر دوازدهم در مولود وقتیکه از رحم مادر بدر آید نافش از بالای
چهار انگشت قطع کنند و باهستگی و نرمی کنافش را دور نموده رشته بران بپیچند و پنبه بزیت تر
نموده بالای آن گذارند و مولود را آب نمک نشویند باحتیاطیکه آب در گوش و بینی نرود بعد
از آب شیرین نیمگرم غسل دهند قدری شهد خالص بلیسانند و بجامهٔ پیچیده هر عضوش

بر جای غوو بوضع شایسته بدارند و بخانهٔ تاریک پرورش نمایند و از هوای خارج اجتناب کنند لیکن بتدریج با دو عادی کنند تدبیر سیزدهم در مرضعه پس مرضعه را باید که از جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه پرهیز دو مرضعه باید که جوان خوبصورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام و از زائیدنش چهل روز نگذشته باشند تدبیر چهاردهم شیر دادن بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب مادرش متعذر بود نام مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعهٔ پنبه بشیر تر کنند و در دهنش گذارند تا با عضای دهن آن مفرستی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و پوشیده نماند که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد فائده در اصلاح شیر پس اگر شیر غلیظ بود ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل استعمال نمایند و اگر رقیق بود اغذیهٔ مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تقلیل غذا نمایند که از فساد ایمن باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن بپردازند و پوشیده نماند که بعد دو سال طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد و قوی الاثر دا عفس ترسند و اگر بهنگام شیر دادن دو ار طفل حاجت استعمال ادویه افتد تا اول بعده را از شیر پاک کنند بعده باستعمالش بپردازند تدبیر پانزدهم در برون آمدن دندان پس وقتیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و عسل بر لثه بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز برگردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت بسیار بخاید دهنش بعسل و نمک بشویند و قطعهٔ اصل السوس مقشر کرده بدست او دهنده بدانکه اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الجنس یمیل الی الجنس معالجات امراض که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملا بیان کرده می آید فصل در امراض الاطفال و علامات و معالجات آنها ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچید و کف بدهن آرد علاج در وقت حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا بچیزی خشن بمالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرط نمایند و غذا و دوا و غذا تلیین طبیعت کنند و مرضعه غذای خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد

مگر تنقیه بمسهل گرم کنند لیکن از غاریقون و قرید پرهیزند و جدوار با شیر مادر سائیده دادن مفید است و بمرضعه جوارشات و معاجین گرم توان داد و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد **عطسه** متواتر اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تپ یا حرارت نیز یار بود **علاجش** چون علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود که به رسیده باشد الایه حاره بکار برند **عطاس** بضم عین مهمله ورمی است حار که بدماغ صبیان حادث شود **علامت آن** عدم سیری از آب و زردی چشم و ورد آن **علاج** تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفه و روغن گل قدری سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت و آب عناب مفید بود و مرضعه اقلیل هذا اکنا نند و هرچه قوی قبض بود بخورند **اجتماع الماء فی الرأس** گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال داخل قحف بالای عشاء صلب جمع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف زیر جلد بسبب خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و ازین سبب دهن رگها کشاده شود و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و بانگشت فرو نه نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نه نشیند و وجع محسوس شود و ورم باشد **علاج** نظر کنند که رطوبت قلیل است یا کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در ان مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر محصور است **علاجش** خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج ان چنین کنند که اول موی سر بتراشند بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم بآب بجوشانند و نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک مثل زعفران وغیره ضماد کنند و در صورت ورم علاج سرسام باید نمود و **تشنج** اگر بسبب یبوست بود بعد استفراغات و حمیات واقع شود علاج آن از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند و اگر از بیخوابی بود بتدبیر نوم کوشند و اگر وقت برآمدن دندان بسبب الم واقع شود تدبیر آن کنند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذاء مرضعه و طفل بعمل آیند

کثرت البکاء اگر درد گوشش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند
و اگر بسبب فساد شیر و درد معده بود علامت آن از قے رحمت یافتن علاج اصلاح شیر
و تنقیه معده کنند **الفزاع فی النوم** اگر از دیدن خوابهاے پریشان بود علاج آن
بحیله شایسته ازاله توهم نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند
و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند و گاہے طفل را حالتے مثل کابوس حادث میگردد
علاجش مثل علاج کابوس است **زکام و نزله** علاجش مثل علاج جوانان کنند
حول و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن و بعد صرع لاحق شود علاج جامه رنگین
بطرف مخالف میلان چشم آویزند **احتباس الشیء فی مجری الانف** علاج آن
اول از روغن بیتی را چرب کنند بعده چیزے که عطسه آرد ببویند **قلاع** علاجش
مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی النوم** و آن مرضیست که طفل
در خواب دندان میساید علاج بعد از نضج مسهل گرم دهند و عاقر قرحا و فلفل
سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید **ورم لثه** آن
بوقت برآمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر برآمدن دندان نمایند **بثور لثات**
علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لثات مالند **سعال** و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند **ذات الریه** ورم ریه است
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند علاج بمنضجات و مسهلات تنقیه
بلغم نمایند و سینه مریض را از هواے سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار
نضج نکنند و خون خرگوش در عرق گاوزبان نوشانیدن مفید است **فواق** علاج آن
جوز هندی بشکر سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است **قی شدید** اگر بسبب فساد شیر بود
اصلاح کنند و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست
علاجش تنقیه نمایند **اسهال** و آن بوقت برآمدن دندان حادث شود بند نباید نمود
و بوقت ظهور مضرت تدبیر برآمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد طباشیر
و زهر مهره و حبس جائز است **مغص** چون باطفال عارض شود خود را بسے میپیچد علاج
نمک و زیت و آب نیم گرم بمثانه گاو انداخته بر شکم طفل تکمید کنند **تولد دیدان** یعنی
کرمها که در مقعده طفل متولد میشوند علاج حضض و کمیله همراه آب بدهند و دخان بنجمد

یعنی دخانیکه در سقف مطبخ میباشد و ناس سورتی هر دو را هموزن آمیخته در مقعد پر کنند
و از دست مقعد را اندک اندک بزنند خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید
پس باید که اول او را از دست رو کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو چرب کنند
تا زود باز گردد و خشت نیمگرم بر و گذارند **البول فی الفراش** طفلیکه بول در فراش کند
علاج آن کندر و خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال
کنانند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه نیما و نمایند و معجون فلاسفه
مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد بپرهیزند **حمیات اطفال** را اگر تپ خلطی
حادث بشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تپ دموی اگر طفل زیاده
از شش ماه بود بر سر گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلو چسپانیدن نیز
بهتر است **جدری و حصبه** باید دانست که مادهٔ جدری خون است و مادهٔ حصبه صفرا
پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر چسپانند و حجامت مع الشرط
بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر طبع راغب گردد
لحم را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید و تپ جدری
حدوث یابد در بر آوردن آن کوشش کنند و از حدت و تپش نه ترسند مروارید کوچک
بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند تا که تمام و کمال بر آید چون نمودار شود
شیره عناب عرق عنب الثعلب گاو زبان نبات سفید خاکشی بقدر مناسب بطفل دهند
و اگر بطفل ضعف باشد عرق کیوڑه نیز باید داد و اگر جدری در بر آمدن دیر نماید و روز چهارم
بگذرد بدوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفتیح مسامات
درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مروارید مناسب است و اگر خارش
که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بهیج بیر بخور کنند و گرد و شش ببدن طفل رسانند
و اگر بیهوشی عارض گردد بتقویت دل کوشند و غذا بر وقت بر آمدن برنج بشکر پخته
و نخود شیرین و نان شیرین و کهچڑی و دال مونگ و عدس بدهند و بموسم سرما عرق گاو زبان
بجای آب باید داد و اگر آبلهای جدری بسیار بر آید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدری
کافور در روغن دیوار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچکد شتی درین باب مفید است
و روغن کنجد نیمگرم مالیدن ازالهٔ خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید

مردار سنگ و سفیده بران پاشند حمیقا و آن دانه هاے بزرگ سفید رنگ که زیاده از چیندانه
بر سر نمی آیند از قسم جدری می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش
مثل علاج جدری کنند الاسبکتر از وحمیره یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود
برضعه مصفیات خون مثل شاهتره و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب
سرخباده در شیر مرضعه سائیده بطفل دهند صفت رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه
نرکچور سه ماشه چاکسو چار ماشه افیون یک ماشه مردار سنگ چار ماشه سرخ زرد چوب حنا هر یک
یک یک ماشه برگ نیب برگ بکائن هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب
بقدر نیم ماشه حب بندند و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند سعفه
یعنی گنج سر وقتی که حادث شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بعمل آرند
صفت آمله سوخته نیلوتهوتهه سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مردار سنگ
همه را باریک سائیده در روغن زرد یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند
و نیز طلاے روغن سیاه که دران کمیله سوخته باشند مفید است قسم دوم در علاج مرضی
بدانکه علاج مرضی منحصر است بسه اشیا یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالیک
اما تدبیر آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزے که استعمالش اکثر
وقتا فوقتا بمقدار او اسبب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود لیس ازان
احکام اند که مختص اند بغذا مثلا واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهاء مرض
در امراض حاده حذر کند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا
باز ندارند و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذا غلیظ بطی النفوذ
وقتے که بتا بید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود از غذا مذکوره بپرهیزند
و گاه احتیاج بدادن غذا لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن مریض قادر بهضم غذا
بطی النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذا غلیظ بر غذا لطیف سریع النفوذ نباید
و در امراضیکه زمانه انتهاء آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه و گویند
اگر غذا صدیق بر حامی قوت بود عدد اوست بسبب صداقت مرض که او عدو قوت است
پس استعمال غذا در مرض بقید ضرورت لازم است و شخصے را که بدن از کثرت اخلاط خالی
و هضم و اشتها قوی بود آن را غذا کثیر المقدار و کثیر الغذا شاید و آنرا که حالش بخلاف این بود

حکم غذا از آن نیز بقصد آن باشد و کسی را که حالتش مرکب بین الحالتین المذکورتین باشد حکم غذا از آن
متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاق نویسد وقتیکه اراده بحفظ قوت مریض کرده شود آن وقت
لازم است که از غذا چیزے بمریض عطا نمایند الا رعایت هفت امر مرعی دارند یکی نظر کنند
بطبیعت مرض پس او حاد یا ساکن یا متوسط خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش
در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد
بحرانش بروز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتها
قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا منع کنند و علیل هیچ نخورد الا شئے قلیل از جلاب
که از شکر گیرند بحیثیتے که لونش و طعمش بکثرت نبود تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود
بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار گرم بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب
حل کرده بدهند بغیر آب یا گلاب فقط سکنجبین تنها بر اقتصار فورزند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود
بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا بشربت بنفشه دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین
باید داد و بروز ششم قدری آب انارین و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند
و قتیکه عطش غالب آید سکنجبین بگلاب فرمایند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین نهج بود
که بحرانش بروز هفتم و چهاردهم واقع شود بیک روز دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر
درین قسم شهوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر و بوقت شب مزوره اسفاناخ خورند و این را
تدبیر لطیف گویند و اگر مرض ساکن بود تدبیرش تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه مرغ
نیمبرشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود بمرض تدبیر غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس
در مرض ساکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده باشند بحدیکه بوقت انتها
از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر لطیف ممتنع بود
و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که وقت انتها لطیف نمایند و تدبیریکه
تقویت قوت و مدد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیریکه ضعف قوت و نقصان
مرض کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
و جوهرش جید بود و بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض
مزمنه بود و تدبیر لطیف بمرض حاد که قوت در آن قوی بود و مریضیکه در امتلاء باشد
و قوت قوی بود تدبیرش تلطیف کنند و مریضیکه با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ

بمقدار قلیل باید در مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلاء باشد
و قوت ضعیف تدبیر معتدل مناسب است دوم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض
بکثرت اکل بود دفعۃً مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدای نوبت و نه در تزاید نوبت
و نه در انتهاء و نه در امراض حاد باز ندارند زیراکه از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد
وخصوصاً اگر صفراوی الجثه و ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا
ضعیف و نحیف میشوند ممانعت غذا خطر عظیم دارد و شخصے را که در معده خود بوقت تاخیر غذا
احساس الم شود و آنرا بوقت تاخیر غذا ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود
آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر رقیق بقدر قلیل و آب انارین دهند سوم نظر کنند
بجثه مریض اگر بشره علیل رقیق و متخلخل باشد ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود
تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشهوت مریض پس اگر طبع مریض الشی لنفعش
قلیل است راغب باشد و کراهیت پذیرد چیزیکه لنفعش کثیر است تا درینصورت
لازم آنست که چیزے که طبع مریض با و راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض بچیزے
که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشے دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند
که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس درصورتیکه مضرت قلیل بود آن را
اختیار کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت
و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بتغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا
بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود
از اکل غذا باز ندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود
از غذا ممانعت نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر متفاریق و حال کهل و شباب را
میان حال طفلے و شیخ متوسط دانند هفتم باسباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء
یا بمعده ثقل فضله غذائے بود بعد از انحدار ثقل و فضله غذای غذا دهند و گاه بمریض
استفراغ برای احتیاج بمسهل یا فصد یا حقنه می افتد پس درینصورت بعد از استفراغ
بغذا رخصت است اما استعمال ادویه دوا و بر دو نوع است یکی از داخل و دیگری از خارج
اما استعمال دوا از داخل یا حبس یا استفراغ یا تغیر بمزاج دهد یعنی تعدیل مزاج نماید
سبب تنقیه و حبس و از خارج یا زیاده میکند مثل دوای منبت یا ناقص میکند

دربدن چون دوا رحادیا منع میکند چیزی را از خروج که برمے آید از بدن مثل
دوا‌ے رادع یا تغیر میدهد مزاج را چون دوای معدل و باید دانست که اگر دوا
از خارج ضماد یا طلا از بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت
نگذارند بلکه بعد از دو ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و آب بابونه بشویند و بعده
روغن چیزے مالند و اگر برائے علل کبد و طحال استعمال کنند نخلو معده بهتر است و اگر برای
علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه ضماد را بعده مبخر نمایند و اگر استعمالهای حرارت قلب
و دماغ بود خرقه آن را بر وقت گرم شدن تبدیل نمایند خرقه دیگر آلوده به نهند
و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام استعمال خارج غیر از ضماد
و طلا که مذکور میشوند هر چند نوع اند یکی لخلخه داو دوای مرکب است که بو بیند و گویند
که لخلخه ظرفیست که میاه مناسبه مثل ماء الورد و غیره دران بیندازند و ببویند دوم قطور
داو دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطوری که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیمگرم باشد سوم شموم داو آنست که چیزی تر یا خشک
ببویند پس اگر چیز تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که ذکر یافت و اگر چیز خشک است
شموم نامند چهارم نفوخ داو آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمند و اکثر استعمالش
بوسیله انبوبه می شود پنجم سعوط داو قسمیست از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ
از مسهل و حقنه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند
بعده سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور داو آنست
که چیزے سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
اکثر در امراض دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان بمالند
نهم کحل و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل جار مزاج رطب باید
و بارد مزاج را در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند
یازدهم برود داو آنست که ادویه را سوده نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
داو چیزیست تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله داو آنست که چیزے طویل را در
دبر یا در قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول داو آنست
که لته را در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه داو حمولے است

که مخصوص بفرج زن باشد شانزدهم غرغره واستعمالش بعد تنقیهٔ بدن باید و در زمانه
انتها کنند هفتدهم تکماد و او بر دو نوع است یکی تکماد رطب و آن نیز بر دو نوعست یکی آنکه
چیزی رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانهٔ گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند
دوم آنکه در چیزی رطب اسفنج با خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید
از قسم اولی قوی تر است لهذا بجگر و معده اگر حاجت بتکمید افتد بجز تکمید مثانی و استعمال
نتوان کرد دوم تکماد یابس و او آنست که چیزی خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته
گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای رطب تکمید یابس بهتر است هیژدهم
نطول و سکوب پس نطول آنست که چیزی سائل را بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند
و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو
علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل او را از تنطیل نه نماید و بر جگر و معده عند الاحتیاج
غیر از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول قوی تر از سکوب است نوزدهم تبخیر و او آنست
که ادویه مفرده یا مرکبه در مجمر نهند تا بویش بدماغ رسد و اگر تبخیر بعضو مخصوص مثل گوش
و دندان و مقعد و رحم دهند پس بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً
اگر در گوش وغیره دهند بوسیلهٔ شمع در دود رسانند و اگر در مقعد و رحم دهند تبخیر بر آتش
نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مثقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بر آن ظرف بنشیند
تا از ثقبه دود به موضع مقصود رسد بستم انکباب و او آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند
و خود را در جامه پیچیده بر و سر نگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن
آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که ادویهٔ مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند
و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند بست و یکم آبزن
و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت انسان بنا می کنند و بآب خالص یا بآب ادویه آنرا
مملو نموده مریض را در آن می نشانند و گاه مثل آن از فضه وغیره آبزن تیار می نمایند
تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا سرپوشی بر آن می پوشند و بقدر
بر آوردن سر در آن سرپوش سوراخ دار نهند تا مریض در آبزن نشیند و از آن سوراخ
جهت جذب نسیم سر بیرون دارد و بالجمله هرچه بتوصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید
تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند بست و دوم وضع الاطراف فی الماء الحار

و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلی یا سفل مے کنند و در افراط حرارت حمے نباید
الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف حدوث سرسام بود لازم است که آب نیم گرم باشد
و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا بزانو غرق باشند و اطراف را یکساعت دران بگذارند
و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و انسب است که ردای نحیف پیش روی مریض بگیرند
تا بخار آب بدل و دماغ نرسد بیست و سوم شد الاطراف و استعمالش بهر جذب ماده
از اعضای رئیسه و شریفه و برای دفع کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل مے آرند
و باید که دست را از بغل و پا را از بن ران بستن آغاز کنند و گشادن بخلاف آن و اختلاف است
در آنکه فقط اصل دست و پا بر بندند یا دست و پا را بتمامه پس جالینوس گوید که پا را از بن ران
تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست بر بندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست
زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه دران صورت ماده منجذبه را امکانی نمے ماند
که دران بگنجد و بدین سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران
تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج بر بندند و باقی را بدستور بگذارند بیست و چهارم شافه
و او آنست که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدارند
و شافه در طول بقدر شش انگشت مریض باید و شیاف در امراض معا مستقیم کثیر العمل اند
و شیاف مخدر بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند
و در اصل شافه رشته محکم بر بندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده
احداث بواسیر می نماید از ینجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند
بیست و پنجم حقنه و او آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در معا رسانند
و استعمالش برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال
حقنه حاده در قولنج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام حشا حقنه لینه مناسب است
و آب دوای محقنه زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دوای مخدر
مثل افیون و دواهای عواصر مثل هلیله در حقنه داخل نکنند و تکثیر مزلقات و جالیات
نیز نه نمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده
صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید
الا بعض [illegible] که در قولنج مائل برقت بود و در سحج مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی [illegible]

مثل ملح نینداز ند و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از
احتقان چیزی مثل گلقند و مصطکی باندک شوربا که دران توابل باشد بخورند تا حقنه در خلو معده
واقع نشود که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه وغیره بیمار را مستلقی دارند و سرینش بر بالین نهند
تا پشت بر زمین نه چسپد و در تحقن قولنج و درد ناف وغیره بیمار را بزانو خوابانیده شکم را به تخته داده
و سر و سینهٔ آن بر بالش نهند و در زحیر بایسوی پشت داده بیمار را مستلقی دارند و سرین آنرا
مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل العنق معوج المنقار که بسیار خوار است
و دائم جهت ازالهٔ ثقل خود را باب دریای شور حقنه میکند مشاهده نموده حقنه را رواج
داده است و در ابتدای رواج باب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند و بعده
حسب حاجت ادویهٔ مسهله دران افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و ربط و کی
و جبر استخوان شکسته یا از جای برآمده را بستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کسر آنست
که عضو را بنرمی به کشند و بهیئت اصلی آرند و عصابه که هموار مطابق عضو مکسور بود بر بندند
و از تخته های که از چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده برو گذارند و بر سر چهار
طرفش رشته محکم به پیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا
درینوقت مزورهٔ خروس بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائدهٔ عظیم بخشد و مومیائی [illegible]
نیز سریع الاثر است و تخته ها پیش از دو روز نکشایند مگر بضرورت که او ورم و خارش است زیرا که
درینوقت کشادن و قدری در هوا داشتن عضو را لازم است که تنطیل به آب گرم مفید است
و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت بر بندند و بعد از چهار پنج روز
کشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درینوقت تناول هریسه وغیره مناسب است
و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند
و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد
و هرگاه ورم با کسر یار بود غیر مربوط دارند اگر ربط ضرور بود بغایت نرم بندند و بروزی
دو بار بکشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر کوفته باشد
بر زخم شرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن ایمن باشد و اگر کسر بجراحت بود مقام جراحت
مکشوده دارند و بحوالی آن رفاده و تخته ها بنوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر کسر شده باشد
و استخوان از جای خود بر آمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف حدوث ماده بدانجا بود

فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارمنی یک مثقال خورند و غذا مزوره یا روغن بادام دهند
و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج خلع کوشند و اگر خلع
در عضوی بود که بآسانی درست شود پس درینصورت التفات بورم وغیره نه نمایند
و تدبیر بجا نشاندن عضو آنست که آنرا بتدریج بیمین و یسار اندک اندک حرکت دهند
پس آنرا بکشند و بگذارند تا که بجای خود نشیند و موضع آنرا بعصابه بربندند و باید که گل ارمنی
در آب برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده بربندند اما بط شگافتن را گویند پس باید
که تا ورم نیک پخته نشود نباید شگافت و شگاف ورم آنجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر
باشد و بط در طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول نشگافند
بلکه در عرض موافق غضون ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز اگرچه ذی شکن است
لیکن در بط ورم آن رعایت غضون نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفها
داو در طول است و شکن تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند
و عضله جبهه بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بط باید که اوضاع الیاف و عروق
و عضلات هر عضو واقف بود و بعد بط از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزی از چرک وغیره نماند
و بهر اندمال از اسفیداج و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت وغیره مرهم سازند و بکار برند
اما کے معنی آن داغ دادن است و ادویه پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بکواکه آلات مخصوص است
برای این کار کے نمایند و مکوا باید که نقره بود قسم دوم آنکه اشیا رسیال مثل روغن گرم کے
نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه ورام الطبیبان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه
از ادویه حاده چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمے است از کے که در هند
اختراع یافته بر طحال و در عرق النسار وغیره استعمال میکنند لیکن بار که عرق النسار
کے بر دو رگ دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقه
که بقدر چهار انگشت باشد اسمار شیخین محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
دیگر از خرقه بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک برگ درخت لرزان دارند
و قطعه سے که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از درمیان بطول دو پاره سازند و قطعے از آن گرفته
بران برگ نهاده اخگر یا چک دشتی درو گذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
بر طحال مریض آبله نمودار شود قطعات را بزودی بردارند آبله را بدستور بگذارند

که بعد یک دو روز خود بخود نضج آید و چرک در طوبت از وی ستد فع گردد بعد از زین مرہم مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسمار متبرکه آنست که از برکت آنها بقطعات گزندے نمیرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج ادویه چند امر را مد نظر دارد و امر اول آن که اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند در طوبت و یبوست را همین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض نظر کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع نهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته و در انتها فقط محلل الی ہمین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال و در انتهاء زمانے تلطیف فرمایند و ہمچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود بلا انتظار استفراغ نمایند و الا اول مشغول بنضج شوند و بعده مسہل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند پس اگر مریض بدوای قوے عادی بود دواے قوی استعمال کنند و اگر مریض بدواے ضعیف عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقے و اسہال عادے بود بوقت عادت آن رجوع بقے یا اسہل نمایند امر چہارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود مسہلات قوی و ادویه قوی البرد مثل کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض حار بود امر پنجم آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مریضے دارند امر ششم آنکه بقوت مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب مرض بوند قوت حاصل آید الا اگر اتفاقاً باستفراغ حاجت قوی فتد تنقیه خفیف بتفاریق بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض نظر کنند پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا کثیر برید تقلیل نمایند زیراکه سبب ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد و مرض بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیراکه سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضررے دیگر عائد شود درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا و فصل بارد تسخین و پوشیده نماند که بسر ما استفراغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح واجب است

امر نهم آنکه نظر بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند
امر دهم ایضا عادات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی دهند زیرا که
فضول چنین کسان اکثر بتحلیل میروند و قدری قلیل در بدن میماند امر یازدهم آنکه
بطبیعت عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول
مزاج عضو صحیح را قیاس کنند و بعده بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغیر در مزاج اصلی
راه یافته پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف
مثل کلیه و عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا دوای قوی باید و برای عضو متخلخل چون ریه
و عضو مجوف چون عروق دوای ضعیف باید و برای عضوی که در تخلخل و کثافت متوسط بود
دوای باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که شریف بود
و فائده آن برای تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم
و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوای قوی و شدید البرد و دوائی
که مرخی صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا بغیر از آمیزش دوای
قابض نه نمایند و دوای مثل زنجار برین اعضا ننهند و استفراغ مواد اینها بدفعات
بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو بدین نهج در علاج
فائده می‌بخشد که دانسته شود که بکدامی عضو بچه طور دوا خواهد رسید چنانچه در معده و امعاء علیه
دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعاء اسفل بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج بسه نوع
فائده می‌بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود با دویه قویه مثل کلیه و عضو قریب با دویه
ضعیفه مثل مری و بدانکه گاه حاجت بآمیزش دوای دیگر می‌افتد مثلاً آمیخته میشوند
در ادویه اعضاء بول مدرات و در ادویه قلب زعفران دوم آنکه عضو صحیح بسبب
مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مشمومات خوشبودار در غشیان سوم آنکه ماده را
از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب مقعر کبد ماده جمع شود
بمسهل از راه امعا مستفرغ کنند و وقتیکه ماده در محدب کبد جمع شود استفراغ بمدرات
از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکی آنکه عضوی خادم عضو دیگر بود
مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی مبدء فعل عضو دیگر بود مثل حجاب برای ریه
در تنفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ چهارم آنکه عضوی

طریق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکه عضوی مقابل عضو دیگر بود
مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جای انصباب فضلهٔ عضو دیگر بود چون بغل
برای قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ دیگر آنکه ماده اگر انصباب یابد
از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود
خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب اینست که شخصی را از بن دندان خون بگذر آید
پس برای جذب آن رعایت آرند و اگر برای آن از عروق سافل اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الاقطار واحد باشد
مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا پای راست جذب نمایند اما جذب در قطرین
جائز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت
نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است
مثلاً فصد باسلیق و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند و در علل طحال بسمت چپ
و وقتیکه ماده در عضوی جمع آید و عهدش قریب بود یعنی سه روز بر و نگذشته باشد
تا ماده و از موضع بموضع دیگر که از و قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین
جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو خسیس جذب کنند و اگر عهدش بعید بود
یعنی سه روز بران گذشته باشد و ماده کثیر نبود و استفراغ از نفس عضو فرمایند و اگر
ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس عضو کنند
و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو مائوف نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند
و الا فلا زیرا که ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر استفراغ کافیست و ماده
کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب باستفراغ و واجب است که اگر در عضو مائوف درد باشد
اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی بعضوی
بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو مائوف بود بربندند یا بر وضع
محاجم کنند یا ادویهٔ حادهٔ جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بسبیل
ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول
تسکین وجع نمایند و بعده وضع اطراف مار حار یا دلک آنها باشد آنها بعمل آرند
چنانچه در امراض رأس مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کنند

و بر معده یا صدر اراده الضباب نمایند آنوقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون امراض
ترکیب و تفرق اتصال در کلیات متعذر بود ازین جهت از ذکر اجتناب ورزیده به بیان
علاج سوء المزاج پرداختم پس سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از دو یا حار بود
یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج ساذج تعدیل مزاج است و علاج
سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر استفراغ ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل
مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و با بتدا عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن
باشد و تجفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بظهور که هنوز
ظهور نیافته باشد یا ابتداء ظهور یعنی ظهور یافته باشد الا مدتی بر وی نگذشته پس علاج
سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلاً علاج حار با دویهٔ بارده کنند و علاج بارد بخلاف آن
و علاج سوء مزاج که بظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج که با بتداء ظهور بود
مثل علاج مستحکم است الا از دواء ضعف باید و هرگاه طبیب را شک افتد که مرض حار است
یا بارد پس اگر ببارد شک افتد دوائی که در درجهٔ اول حار بود مثل شکر استعمال نمایند زیرا که
اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد زیرا که حرارت
بروح مناسب بود و اگر بحار شک افتد دوا که در درجهٔ اول بارد بود استعمال نمایند
زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض که تدارکش ممکن است
ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج مرعی دارند
زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع شوند
علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بذاتش موقوف بود مقدم دارند مثل ورم و قرحه
که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود مقدم دارند
مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر اغلب بود
مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض خطرناک
باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و فصل
بمریض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی او نیز
بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و مخاط و طمث
و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبیعی و او بر چند نوع است یکی اسهال بدوا و حقنه

وشیافات دوم اخراج دم بالفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث و نفاس سوم
قے چہارم ادرار بول پنجم اخراج نمود ریاح ششم ادرار عرق ہفتم اخراج مخاط و بزاق و بدانکہ
طبیب را لازم ہست کہ در باب استفراغ سہ امر لحاظ دارد یکی آنکہ استفراغ موافق ہمین مادہ بود
نہ بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود مادہ را بقی مستفرغ سازند دوم آنکہ استفراغ مادہ از مخرج
طبعی باید مثلاً مادہ محدب کبد را از راہ اعضاء بول استفراغ نمایند سوم آنکہ مادہ را از عضوی
معلول بعضوی کہ اخس و مشارک بود نقل کردہ مستفرغ سازند فصل در منضجات بدانکہ
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست کہ اخلاط غلیظ را رقیق و رقیق غلیظ گردد لیس وقتیکہ
بمسہل حاجت افتد اول تنضیج مادہ نمایند کہ استفراغ کما حقہ بلا ضرر حاصل آید و انتظار نضج
بامراض مزمنہ واجب ہست و در امراض حادہ جائز زیرا کہ در ہیجان مادہ حادہ قبل نضج
مسہل باید داد کہ درینوقت بانتظار نضج خطر عظیم ہست و خون محتاج بنضج نیست لہذا
در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا ہرگاہ فساد خون از آمیزش خلط دیگر بود
نضج آن لازم ہست فائدہ صفرای خالص بسہ روز و صفرای غیر خالص بہ پنج روز
و بلغم کہ از اقسام غلیظ و رقیقہ نبود بہ ہفت روز و اگر از اقسام غلیظ و رقیقہ بود بہ نہ روز بتقدم
و تاخر و سودا بہ پانزدہ روز نضج مے یابد منضج صفرا گل بنفشہ گل نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ
آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نمودہ ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کردہ
بنوشند ما نقوع آنکہ ادویہ را در آب کہ بقدر نوشیدن بود تر وا رند بعدہ مالیدہ صاف کردہ
بنوشند و مطبوخ آنکہ ادویہ را در آب کہ بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش دادہ
صاف نمودہ بنوشند و اگر خواہند کہ تمام قوت دوا بر آید نقوع نمودہ بجوشانند
و آنجا کہ در مزاج مریض حرارت بود یا شہر یا فصل حار باشد اکتفا بہ نقوع و شیرجات
باید نمود زیرا کہ دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید کہ در طبخ ہمہ ادویہ را یکبار
نیندازند زیرا کہ بعضے آتش کمتر خورند مثل نیلوفر عناب و تربد سفید و فتیمون و بعضی بسیار
مثل بنفشہ و سنا و نیلوفر را بدست نمالند کہ بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند منضج بلغم
گاؤزبان مویز منقے بادیان نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ پرسیاوشان شکاعے
مطبوخ یا نقوع نمودہ خمیرۂ بنفشہ یا عسل خالص آمیختہ بعمل آرند و نخود آب بنضج بلغم
اثر تمام دارد لیکن در تپ نباید داد و ہرچہ معدل بلغم ہست منضج او ست

سوداگاؤزبان سپستان عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر هیوفته اسطوخودوس نقوع
یا مطبوخ نموده شربت مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل اوست منضج اوست
داگر بخلطی خلط دیگر یار بود رعایت آن مرعی دارند ادویه مفرده معدل خون تخم کاسنی
تخم کاهو تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب شیشم
ادویه مفرده معدل صفرا تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو
بهیدانه اسپغول ادویه مفرده معدل بلغم بادیان انیسون اصل السوس مویز منقی سنبل الطیب
تخم کشوث خبازی ادویه مفرده معدل سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان
تخم خربزه اصل السوس افتیمون فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده
و از اعضای قریبهٔ آن بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و مسهل در مسهل
شرط آنست که بروز مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل ضعف معده
و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در سن بالیدگی پیش از ...
بر آمده دیگر با بوقت سه ساعت شب باقیمانده و بربیع و خریف بوقت صبح مسهل بخورند
و در کثرت سدد و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و انیمه که گفته شد لحاظ مش
بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالای حبوب مسهله قدری آب بنوشند که آنرا بگدازد
و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را و معده نمی گذارد
که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن
بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آرد
و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب نیمگرم بنوشند و اگر در مسهل
تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و بمحرور مزاج نیز آب سرد
جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل قی می خوابکرده
ممد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کما ینبغی عمل خود
می نماید و مجلس محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه اجتناب ورزند و اگر مسهل عمل نکند
مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه لشافه و باشیاء دیگر مثل شربت ورد مکرر و شربت دینار
مدد نمایند و آنجا که مسهل داده باشد و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی کنانند و اگر کفایت نکند

ومانع دیگر نبود فصد باسلیق و اکحل کنند و اگر بوقت عمل حرارت بمعده و جگر پدید آید
لعاب اسپغول مسلم و لعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض مطلوب باشد جغرات با برنج
بخورند و اگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند و آنجا که بدانند
که مسهل لقی خواهد برآمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد الفراغ مسهلات از حمام
و جماع و حرکات و از شئ که قوی القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب ورزند
و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم
و سودا کرده اند بنا بر آنست که وی را بیشتر برون آرد ادویهٔ مفرده مسهله صفرا
تمر هندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویهٔ مفردهٔ مسهله بلغم شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بید انجیر بدانکه غاریقون نباید کوفت
زیراکه در وی جسم سخت مانند ناخن سیه می باشد لهذا بغربال موی مالند که اجزا صغیر
مستفرغ شوند و آن جسم سیه بالای غربال بماند ادویهٔ مفردهٔ مسهله سودا
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنا مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفائج وغیره باید
که افتیمون را در پارچه بسته در طبیخ اندازند و در تپ قبل از دو هفته استعمال هلیلجات نکنند
الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نسخهٔ ملیّن مبارک که با کثر امزجه و ضعیفان و زنان حامل
و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام احشا موافق است ص
مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت با آب کاسنی
سبز مروق یا بشیرهٔ تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشا با آب عنب الثعلب سبز
یا برای نفخ معده بشیره بادیان باضافه روغن بادام شیرین و گلقند بنوشند فائده
در ترکیب طبیخ ادویهٔ مسهله اول در آب یا عرق اصول و فواکه نیمکوفته را جوش دهند
و بواسطهٔ طبیخ بزور نیمکوفته داخل کنند و بعده حشائش و شگوفه ها بیندازند پس وقتیکه
ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس و ترنجبین وغیره داخل کنند
فصل در حقنه و شافه و بیان هر دو گذشت فصل در فصد و آن استفراغ کلی است
زیراکه اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش
فصد نکنند و از روزهای هفته فصد در روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بروز دوشنبه

وچهارشنبه وجمعه خوب نیست و بعد از بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است
و بعده ممنوع الابوقت ضرورت جائز و هر کرا معده و جگر ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد
فصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان حائضه و حامله و قولنجی را و بروز بحران
زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای آن حاجت بفصد آید و سه روز
بران نگذشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشند در جانب موافق
و اگر در سرما حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و بگرما بعد از زوال آفتاب اگر
از خطاء فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندلین و کشنیز ضماد نمایند و بشرط قوت از جانب مخالف
فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد بزودی کندر و دم الاخوین بسفیدی بیضه مرغ سرشته
بجراحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد
بهمین نمط تدبیر شش بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ جهنده
از فصد برون آید و بدانکه اکثر عروق اورده و شرائین برای فصد مخصوص اند الا درین مختصر
بیان آن آورده که اکثر بگشادن آنها حاجت می افتد تحریر میباید رگ پیشانی برای
گرانی سر و صداع مزمن نیز زنند و طریق کشادنش آنست که جامه بگلو بر بندند تا رگ پدید آید و از نشتر
که مخصوص برای رگ پیشانی است بگشایند چهار رگ عبارت ازان چهار رگ است که دو بر لب بالا
و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می کشایند برای امراض لثه و دهن فائده می نماید
قیفال سر را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و در وسط دست نیز زنند
کحل هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می کشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند باسلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط
دست برای علتهای تنور بدن و جلا می زنند حبل الذراع در بعض دست بارگ باسلیق
و در بعض دست بارگ اکحل مشتمل میباشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است ابطی برابر خنصر است
و اسلیم قریب خنصر برای علتهای احشا نیز زنند و آنرا اسلیم نیز می نامند صافن بر پشت انگشت
برابر انگشت واقع است ماده را از فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است
عرق النسا رگیست گرهدار که بر ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است
فصل در حجامت و ارسال علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ
از جمیع عضو باشد و اولی آنست که بتاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است

وبهترین وقت یکپاس روز برآمده وتا وقتیکه تنقیه عام نکرده باشند متوجه بتنقیه خاص نشوند
وحجامت پس سر را پاک کنند و بر قمحدوه اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه
کحل باشد امانسیان آرد و باید که فرود تر از فقرات کنند ومیان شانه ها خلیفه باسلیق بود
اما معده را ضرر دارد وخفقان آرد واندکی بالا باید و بر ذقن فندان را سود دهد و بر فخذ
از قدام اورام خصیتین را نافع و بر ساق وکعب ادرار طمث نماید وحجامت بی شرط برای آنست
که ماده را از جهتی بجهتی بوسیله آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل
شرط از ون نبود وبهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشد ومثل دنباله موش بود
وپشت او سبز وشکمش سرخ بود وطویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز
بدین نهج باستعمال آرند که اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند وعضو را بشویند و بالنز تا سرخ گردد
بعده علق بران گذارند **فصل در رعاف** گاه در امراض دماغی باو حاجت می افتد
وتدبیرش آنست که ببوی اشیا سرخ نظر کنند و برخشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بران بپاشند وبخارش در بینی کشند واندرون بینی را از چیزی درشت
بخارند که رعاف حادث گردد **فصل در طمث و نفاس** وادرارش گاه بمدرات طمث وگاه
بفصد صافن وغیره حاصل مے آید **فصل در قے** وبسوی آن در امراض مزمنه مثل نقرس
ومالیخولیا واستسقا ورعشه وغیره حاجت می افتد وکثرتش موجب ضعف بصر وسمع است
واوجاع وغیره را مضرت دارد وپس هرگاه بقی حاجت افتد یک روز پیشتر غذا از نرم خورند
وروغن خوشبو بر بدن مالند و بروز قے چیزی ملائم بخورند بعد زمانی شایسته مقیات
حسب حاجت بنوشند وقی کنند وکسی را که قے باسانی نیاید باید که روز بحمام رود
وتدهین نماید وغذای مختلفه وملائم بخورد وپس بخانه گرم یا بحمام قی کنند اگر میسر بود
اما هنگام قی رفاده بر چشم بندد یا از دست هر دو چشم را محکم گیرند واین برای آنست
که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصے را دیدم که هنگام قی رفاده بر پشت
چشم نه بسته بود وکیسی در چشم آن نزول الماء پدید آمد ونابینا گشت واگر از مقیات
شورشے در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید واین همه که گفته شد وقتیست که قے
اضطراری نبود واگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک گردد مقی صفرا سکنجبین ساده
ده مثقال یا پنجاه مثقال آب بنوشند وقی کنند مقی بلغم تخم شبت دو درهم با آب جوشانیده

عسل خالص آمیخته بنوشند وقی کنند مقی سودا ترب را بشگافند و خربق سیاه دران پر کنند
و آن ترب را در سکنجبین ساده یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و بآب مدد کنند تا قی
حادث شود **فصل در بول** پس در اوجاع بمفاصل و اوجاع پشت و استسقار باد و حاجت
می افتد و ادرار آن از ادویه مدره حاصل می آید **فصل در عرق** و تدبیر ادرار آن چنین است
که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامه بپیچند و بخار
آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل در بزاق** و تدبیرش که عاقرقرحا یا
شئ دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سر نگون دارند **فصل در مخاط** پس ادرار آن
از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک می نماید پس تدبیر آن آنست که سر و گردن را از جامه بپیچند
و چیزی که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیری که ممکن بود بعمل آرند قانون دوم
در کلام کلی باحکام ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باوست و آن مشتمل است
بچند احکام حکم اول در ادویه مفرده بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود و منفعل بحرارت غریزی
میگردد پس اگر آنوقت اظهار کیفیتی نشود دوای معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتی شود
الا کما حقه محسوس نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیتی شود و نیز کما حقه محسوس گردد
درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتی بضرر بود درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیتی بحدی بود
که بهلاکت انجامد درجه چهارم است و هر درجه را البته مرتبه دانسته اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط
سوم اسفل مخ پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است
و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت
مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده
حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد
مثل ذهب و گاه ازو ضعیف بود که از سوختن جدا گردد نه از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه
و محلله آن در طبخ جدا می شود و گاه ازو ضعیف بود که بطبخ جدا گردد نه از غسل مثل عدس
که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه ازو ضعیف بود مثل هندبا که از غسل اجزاء لطیفه
آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود و فقط مثل لعبس که ضمادا مفرح باشد بخلاف اکل
یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلا بخلاف ضماد قاتل است و یا هم خارجی و هم داخلی بود
مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود مثل کشنیز که ضمادا محلل است

دا گلابرودت و غلظت می نماید و مزاج ادویه به تجربه و قیاس دانسته میشود اما تجربه پس
باید که دوا واحد که از جمیع کیفیات عارضی معرا بود در علل متضاده بسیطه که قوت دوا نیز
موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس و او بچند وجه دلالت میکند وجه اول لون
واستدلال بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن
دلیل برودت وجه سوم طعم است و او مختلف میشود باختلاف فاعل در ماده یابس یا کثیف بود
یا لطیف یا متوسط و فاعل را حرارت بود یا برودت یا اعتدال پس دوای کثیف حار تلخ و کثیف
بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض لطیف معتدل
دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم سرعت
و بطوء انفعال دوا است و او چنین است که دوای حار که بر دوای دیگر به تخلخل و لطافت
و کثافت مساوی بود و هر دو را اثر در مؤثر بارد یا حار بلا فرق مساوی دارند پس هر که
از هر دو اثر مؤثر عاجل قبول کند در کیفیتے که با آن مؤثر موجود است غالب خواهد بود در کیفیت
و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر می یابد انشاء الله تعالی حکم دوم در ادویه مرکبه
مشتمل بچند فوائد فائده اول در ترکیب ادویه و به ترکیب آنرا بان حاجت می افتد
که از دوای واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض ادویه نافع کلیه و بعض نافع طحال
و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقوی عانه و بعض مرفق آن و بعض مفتح آن
و بعض منقی معده و بعض منقی صدر و بعض منقی ریه و بعض منقی دماغ و بعض منقی امعاء و بعض منقی
مواد مفاصل و بعض منقی دماغ و بعض منقی مواد معده و بعض منقی مواد عضلات و بعض
مدر و بعض حابس و بعض مسکن و بعض مقوی و بعض مسهل اند که ترکیب بعض آنها به بعض
حسب ضرورت بعمل می آید و ترکیب گاه بسبب ضایع انتشار بود مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه
و قلب و غیره بود که نفوذ دوا در آن محال است به ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیخه و افیسون حاجت
می افتد و اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاج آن استعمال دوا محلل حاجت افتد تا ترکیب دوا
قابض مثل مصطگی و دارچینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و گاه بحسب احوال بود مثلاً
اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده و غیره بود دوای مخدر ریا میزند که قوت عضو قائم ماند
و اگر کثیف مثل کلیه بود دوا منقی مثل تخم خیار ریا میزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر

مثل معده و دماغ بود دوای که موافق هر دو بود بیامیزند و گاه ترکیب حسب اختلاف
طبع دوا بود مثلاً بدوای بدمزه دوای صالح الطعم و بدوای بدبو دوای خوشبو ضم کنند
که معده متنفر نگردد و بدوای غثیان آور دوای حابس قے و بدوای مضر معده مثل
سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی و بدوای مضر قلب مثل اسپغول دوای مصلح آن مثل
زعفران بیامیزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برای حدت کیفیت دوای
بکسر آن مثل کتیرا یا سقمونیا و برای قوت کیفیت دوای مقوی آن مثل زنجبیل یا تربد
می آمیزند و نیز از همین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوای حار دوای حار
بوقت حاجت برودت زائده بدوای بارد دوای بارد ضم کنند و گاه ترکیب حسب ضرورت
مرض بود مثلاً در قرحه که اندمال و دوری چرک مطلوب است و دوای واحد نیست که این دو فعل
متضاده از و حادث شوند پس بالضرور ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت افتد
یا آنکه دوای واحد یافته شود الا در یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که در قوت
تحلیل قوی است و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض دوای قابض
با و ضم کنند و گاه باشد که بدوای سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید
دوای ماسک آن بیامیزند تا که دوای سریع النفوذ از مدد آن در عضو معروف قرار گیرد
و مطلوب حاصل آید فافهم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بدوائیکه حاجت اکثر بود
یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار وی اکثر از مقدار دوای دیگر گیرند و در خلاف آن
بالعکس بعمل آرند فائده دوم در مقدار شربت مرکب باید که اوزان ادویه
مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده از ان جزو اسمی که بعدد شربات بود بگیرند
داو مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم و اعداد شربات پنج عدد اند
پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج درم و اعداد
شربات بست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود فائده سوم
در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزای حاره و بارده را جدا جدا جمع نموده
اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را بر اعداد اسمی شربات ادویه قسمت کنند
و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً کندر که در سوم گرم و خشک و شربت آن
و بنفشه که در دوم سرد و او نیز دو شربت است پس بعد نقصان اقل از اکثر یک درجه حرارت ماند

پس وقتیکه درجهٔ واحد را بر اعداد سمی شربات ادویه که چهار اند قسمت نمودیم
مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت فائده چهارم در ساختن معاجین
اول دارو ها را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و پاک نموده جدا جدا
کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر که شستن محتاج
باشند باید شست و ادویه که بکار بسوختن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا سوخته
و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران و غیره باشند بگلاب
حل نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف بردارند و بقوام مناسب آرند
اول زعفران محلول را بیندازند بعده جواهر و حجریات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش
فرود آورده بقدر معیت ل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت سازند
و از آن بعد ادویه طیبه و غیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بیندازند و در ظرف چینی
نگاهدارند و یک شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه در و افیون بود بعد شش ماه
داخل درجه بعد چهل روز استعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن جائز است
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی تلخی را گویند
و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب بر خلو معده
بعسل و آب گرم لازم است و سفوفها و حبها و معجونها استعمال میکنند پس سفوفها قوتش
تا سه ماه و حبوبها قوتش تا شش ماه و معجونها قوت آن تا چهار سال باقی مے ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی مے ماند و اگر روغن بادام با و ممزوج بود از دو سال
زیاده قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است جوارشش لقوت آن تا دو ماه
باقی مے ماند الا جوارشس بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
باید حبوب قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب مبهی تا شش ماه و قوت حب
جدوار و فرفیون تا دو سال است ادهان تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
جائز است اما روغن بلسان و قسط هر چند کهنه شود قوی گردد سفوفات قوت آنها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن
سفوف لذیذ سریع النفوذ باک ندارد و سکنجبین منقی معده و ملطف اخلاط غلیظ
مسکن حرارت و غلیان دم و بعلل بارده و حاره نافع و عسلی از سکری بهتر است و بزیر بعد

مسهلات وبرعشه وبواسیر وفالج ووجع رحم وضعف مثانه وتقطیر البول وشقاق مقعد
منفعت دارد جلنجبین مقوی ومنقی معده ودماغ وسکری حار در درجه دوم ومعتدل
برطوبت وبیوست وبعد دو سال ضعیف گردد وعسلی گرم وخشک در درجه دوم وقوتش
تا چهار سال باقی میماند وانچه بعوام مشهور است که جلنجبین هرچند کهنه شود قوی تر گردد
اصلے ندارد اقراص اکثر اقراص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص کوکب
که استعمالش بعد شش ماه جائز است وقوتش تا دو سال باقی میماند وهمچنین اقراص
انست که بسایه خشک کرده شوند تریاق کبیر شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر
مزاج انسان است یعنی بعد چهارده سال بالغ وتا سی سال جوان وتا شصت سال کهل
وبعده ضعیف میگردد تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد وامتحان او انست
که چون در شیر حل کنند شیر بسته گردد واگر در دهن افعی اندازند بمیرد واگر هنگام
منزل شدن بقدر باقلا بخورند مسهل کند واگر بعد شرب زیا بخورند منع عمل سازد واگر
بقدر باقلا در طشت که از خون جامد پر بود بیندازند جامد خون گداخته شود واگر بدین صفت
موصوف نبود خالص نباشد فلونیا در شعثا قوتش تا هفت سال باقی بود بعد شش ماه
استعمال میکنند مثرودیطوس قوتش تا هفت سال باقی میماند بعد شش ماه
بعمل می آرند معجون خیارشنبر وسفرجلی قوتش تا دو ماه باقی میماند معجون اناسیا
استعمالش بعد شش ماه جائز مادة الحیوة بعد دو ماه استعمالش جائز وقوتش تا چهار سال
باقی می ماند القردیا قوتش تا پنج سال باقی بود واستعمالش بعد شش ماه بشرطیکه
در شعیر دفن کرده باشند دواء المسک استعمال آن بعد دو ماه جائز وقوتش
تا سه سال باقی است مراهم قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی ماند وقوت بعض مراهم
تا مدت ده سال قائم باشد حکم سوم در اغذیه مرکبه فاضل آورده که درجات علاج
سه اند اول علیا که علاج بغذا بود واو مختار اطباء حذاق است دوم سفلی که علاج
بغذا وادویه مرکبه باشد واو مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج بغذا
دواء مفرد بود واو مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه اسفیدباج
طعامی است که گوشت را بمصالح مناسبه بپزند وشوربای آن بکار برند
اسفاناخ وماش مقشر وکدوی دراز داخل میکنند لطیف دم

و باکثر امراض سر مثل مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات مفید ماء الشعیر غذائیست بسیاری موافق که در امراض حاره توان داد و طریقش آنست که شعیر جید مقشر در آب شیرین و صاف بآتش ملائم بپزند و کف بردارند تا که پخته شود پس آن آب صافی ساخته را بکار برند و شیرین نمودن آن بشیرینی مناسب ضروریست و گاه در امراض صفراوی لیمو نیز داخل می کنند و در موازنه آب اطبا را اختلاف است بعضی گویند که از شعیر ده چند باید و شیخ نیز بر همین مؤید است و بعض بست و چهار چند قرار داده اند و نزد جمهور چهارده چند قرار یافته و این را ماء الشعیر محض گویند و اگر در ماء الشعیر سپستان و عناب و مانند آن داخل کنند ماء الشعیر مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بماء الشعیر بیندازند و بماء الشعیر سکنجبین ساده نباید آمیخت شله و کھچڑی طعامیست بهند مشهور برای مریضان نیکو غذاست و آنرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای تمر هندی بخورند زیرباج شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو کنند نخود آب غذائیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الماء نافع و ترکیبش معروف زرشکیه برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حار و بحرارت کند مفید و ترکیبش آنست که زرشک را بآب بپزند و چیزی گلے گرم نموده دران بیندازند که عفونت آن زائل گردد باره روغن گاو و روغن بادام انداخته به شکر سفید بقوام آرند تمریه طعامیست ملین بطن و مفید بعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر هندی را طبخ نموده به شکر سفید بقوام آرند خشکه طعامیست بهند مشهور اگر بمربای تمر هندی تناول نمایند بامراض صفراویه مفید و اگر بمزعفرات استعمال کنند برای حبس اسهال نافع شیر برنج طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ گرده و مثانه مضر ماء الارز غذائیست صالح برای حفظ صحت الاعطش است ماء الارز که بهندی پیچ گویند تسکین صفرا نماید قلیه یخنی مسمن بدن ملین طبع و بامزجه بارده بسیار عجیب و قلیه از یخنی بسبب اجزاء نخود حرارت قوی دارد و دال ماش که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان خمیری سریع الهضم کثیر الغذا مسمن بدن است و نان فطیری مسدد و قابض و دیر هضم مطنجن طعامیست بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصل و دارچینی و روغن گاو

دروغن بادام و قدری زیرهٔ سفید بیندازند بیضهٔ نیمبرشت مبهی است و نفث الدم
و خشونت حلق و ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله دوم
طعامیست که گوشت مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویهٔ خوشبو ترتیب دهند
و منافع آن تابع اجزاء اوست حلوا سوهن ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه
و بانصباب سودا بمعده نافع هریره مقوی دماغ و ترکیبش مشهور هریسه طعامیست که گندم
و جو و گوشت مرغ و روغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن است
و مقوی گرده و عصب و باه دیر هضم و مسدد است مصلحش در محرورین سکنجبین و در
مبرودین انگور هلام بضم ها و فتح لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن
بآب و نمک در جای گذارند که آب آن بچکد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را
در سرکه پخته گوشت مذکور را دران بیندازند و بقول را برآرند و بکار برند و مزاجش
مثل بقول مطبوخه باشد اهال بفتح همزه و هاے مهمله از جملهٔ اغذیه است و آن شوربای گوشت
و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند و گاه در آن ترشے نیز داخل مے نمایند
و در افعال مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین غذائیست
از اغذیهٔ قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر را در سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون
و صفرا است و بقطع سلس البول و حیض نافع مضر بامراض سوداوی و اعضاء عصبانی
و باه و مصلح او شیرینی است حلم چهارم مشتمل بر چهار فائده فائده اول در بعض احکام
ادویهٔ مفرده بدانکه در اخذ ادویه شرط آنست که هرچه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج
در موسم بهار بعد از ذبح بلا فاصله باید گرفت و آنچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند
و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب نبود و از خاک و دیگر کثافتها پاک و صاف باشد
و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط و برگ را بعد از تمامی نمود و
قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و گلها و شگوفه ها را بعد از شگفتن
و قبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن و شاخها را بعد از تمامی نمود و
قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام نیز تا وقت ریختن برگ و صمغ و عصارها
را در اول ریختن شگوفه باید گرفت و دوای بری از بستانی قوی بود و جبلی قوی تر
و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن ادویه

رعایت چند امور مرعی دارند یکی همراه دوا اردوای دیگر را گوفته نگاهدارند دوم
آنکه دوای که از تنها داشتن متعفن یا کرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا بدوای دیگر
که بالخاصیت حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون بشبت و فلفل
بباقلا و زعفران بزردۂ بیضۂ مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دہنش
بموم سفید بسته باشند نهند و همچنین و تخم خیار این را در کیسه نگاهدارند چهارم آنکه
در مکانی که حرارت و رطوبت و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان هوا
نیز خالی بود دوا را در ان بدارند پنجم آنکه در دنیلوفر و بنفشه وغیره را با دویه قوی الرائحه
مثل حلتیت و مشک ندارند فصل دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه
مفرده بر سبیل اختصار ابریشم گرم و خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان
و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو کنندہ رنگ رخسار و ابریشم محرق از مقرض در اشربه
ضعیف بود شربت از یکدرم تا سه درم بدلش مروارید مضر جگر و مصلح آن اسارون
ابهل گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و اخراج خبیثه مفید و قطور
روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن کنجد جوشانیده باشند برای قوت سمع
نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز السرو مضر سده و حلق مصلحش عسل اترج
بفارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود
سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است مسکن قی صفراوی و مقطع صفرا
و بهت تسکین حرارت و خمار تشنگی نافع شربت از خشک تا پنجدرم و از مربای آن
تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سرد در اول و تر در دوم ملین مضر دماغ
و معده مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش تمر هندی اذخر
گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده که بدر بول و حیض
و آبی که در و اذخر تر کرده باشند آشامیدن آن برای قی بلغمی مجرب مولف
مضر گرده مصدع مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفیداج
سفیده را گویند با دویه چشم جهت درد و سوزش و قروح آن نافع و حمولش جهت قطع
خون حیض و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ مضر ریه بدلش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس دراول گرم و خشک محلل و مفتح سدد و آشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید بدلش درحقیقه سوداافیتمون مضر شش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنج درم اسبغول سفید آن سرد در سوم و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن یا ملیس است وازسیاه آن اجتناب بهتر آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر کوفته آنرا بیاشامند غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش قی فرمودن بماء العسل بدلش در تلیین و خشونت سینه و سرفه بهیدانه و در تبرید تخم خرفه و مقدار شربت آن از دو درم تا ده درم اسفاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است ملین طبع سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقولات مضر مبرودین مصروع مصلح آن روغن بادام با کسیر گاو بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ریسمان پیچیده بدرخت صنوبر و سائر درختها متکون می شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت آن تا سه درم طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم دانسته اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و حمیات بارده را بالکیف مفید مضر گرده و سپرز مصلحش کتیرا و گلسرخ شربت تا پنجدرم افسنتین گیاهیست مشابه بابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتح شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درم بدلش در تقویت معده اسارون مضر معده مصلحش در محرورین آب انار و در مبرودین انیسون افیتمون گرم و خشک در سوم مفتح و مسهل سودا و با بنفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن بقول شیخ چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره ایست غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم مجفف و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و سده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس وطریق غسل او آنست که در آب بسایند و هرچه بالای آب بایستد بردارند و قرصها ساخته خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی دانسته اند

ومحلل بلین اورام صلبه ونوشیدن آب طبیخ آن بهر ادرار وکثرت منی نافع مضر انثیین
مصلح آن انجیر ومویز شربت تا دو مثقال بدلش بوزن آن بابونه امرود سرد وتر
مسکن حدت صفرا وخون انجره دراول سوم گرم وخشک در وتخم وثمرش جهت تخفیف زحیر
نافع واشامیدن مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده ومعا ومصلح آن صمغ عربی
وکتیرا شربت تا سه درم وزیاده ازین مهلک روغن آن در عمل باه عجیب اثر املج در دوم سرد
دراول خشک قابض ومانع ریختن مواد بمعده ومقوی قلب آشامیدن نقوع آن مانع [illegible]
معده مضر سپرز مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنجدرم ومربی او خواص قریب
بمربی هلیله دارد وطبع را ملائم کند انجبار در سوم سرد وخشک حابس دم از جمیع اعضا ومسکن
قی مضر مبرودین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال واز عصاره آن یکدرم واز
برگ آن پنجدرم انیسون در آخر دوم گرم وخشک مدر بول وحیض ومحلل ومسکن اوجاع
مضر امعا ومصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنجدرم بدلش نیم رازیانه انزروت صمغ درخت
خاردار است گرم در آخر دوم وخشک در اول آن ملین ومحلل ریاح وبهترین مسهلات بلغم است
ومی گویند پنجدرم سائیده آن بسبب چسپیدن باحشا وتسدید مسام کشنده است مصلح آن روغن بادام
شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش صبر اهلیلج اصفر در آخر اول سرد ودر دوم خشک
مقوی دماغ وجهت دوار وسدر نافع مضر ثقل آن عناب شربت تا پنجدرم اهلیلج اسود
در وسط اول سرد ودر دوم خشک مقوی حواس وذهن وحفظ دماغ ومصفی خون از سودا
مضر جگر مصلح آن عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی اهلیلج کابلی بعضے در برودت
معتدل در اول خشک وبعضی گرم باعتدال می دانند مسهل بلغم وسودا مدر بول
ومربی آن که زیاده از یک سال بر وی نگذشته باشد مقوی معده ودماغ ومفتح سده [illegible]
شربت از جرمش تا سه مثقال ودر مطبوخ تا بست مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ
ومصلح آن عسل حرف الباء بالنگو در آخر اول گرم وتر مقوی دل وجهت خفقان مفید
وجهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان بابونه در دوم گرم ودر اول خشک
محلل ومفتح ومقوی دماغ مدر بول وحیض مضر بحلق مصلح آن عسل شربت آن
سه مثقال بادرنجبویه در اوسط دوم گرم وخشک مقوی دماغ ودل حافظ معده وجگر
ومفرح ومفتح سده دماغی بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تا بست درم

واز خشک آن تا ده درم بقلة الحامضة در دوم سرد و خشک شکم به بندد و مرهٔ صفرا را
سود دهد مضر بمبرودین مصلح آن عسل بزرنگ کابلی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج
و مسهل بلغم و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعا مصلح آن کتیرا
پرسیاوشان معتدل مائل بگرمی مفتح و محلل و مطبوخ آن جهت اسهال سودا
و صفرا و بلغم نافع مدر حیض و بول مضر سپرز مصلح آن مصطگی و بنفشه شربت تا هفت درم
بدلش نصف وزن آن اصل السوس بنفشه در اول سرد و در دوم تر مسهل صفرا
مسکن تشنگی بوئیدن تازه آن منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری
انیسون بدلش نیلوفر شربت تا پنج مثقال بصل در آخر سوم گرم در اول سوم خشک
مقوی شهوت طعام و باه و مفتح سده و دافع مضرت هوا های وبائی کثرتش نسیان آرد
و محرورین را زیان دارد مصلح آن شستن بآب نمک و لبه کرخوردن شربت یک مثقال
بسفایج بیخیست در آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظ مضر سینه
مصلح آن پرسیاوشان شربت از یک درم تا سه درم بدلش نصف وزن آن افتیمون
بسد آنچه مشهور ست که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است مشرح سوراخ دار
مثل خانهٔ زنبور در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و دافع وسواس مضر گرده
مصلح آن کتیرا بدلش جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال
باقلا در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک منضج و محلل سریع الانحدار
از معده اما اختلاج و نفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب
بسباسه در دوم گرم و خشک مفرح و مقوی معده و باه و زیاده کننده منی
مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت تا سه درم بدلش جوز بوا بهمن و او دو قسم باشد
یکی سفید و دوم سرخ سفید آن در دوم گرم و خشک سرخ آن گرم در سوم و قوی تر
از سفید مقوی باه و دل و مسمن بدن زیاده کننده منی مضر ثقل مصلح آن انیسون
شربت دو مثقال بدل هر دو موصلی سفید بوزن آن حرف التاء تخم کرفس
در دوم گرم و خشک مدر بول و حیض شکننده ریاح شربت سه درم تخم شلغت
در اول گرم و تر مقوی باه و نفاخ و ادرار شیر نماید شربت از پنج درم تا هفت درم
بدلش بوزن آن تخم شلجم تخم خرفه در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ های

حاره را نافع و برای سرفه حار مجرب مؤلف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش
نصف وزن آن اسبغول تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض
و بول بہق و برص را نافع شربت دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان تخم کتان
ہندی تخم الیسی گویند در اول گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم
مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی تخم گنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن
گلنار بدلش بوزن آن تخم کتان تخم کشوث در اول گرم و در دوم خشک
و بعضے گویند در گرمی و سردی معتدل است مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر
شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم بدلش بوزن آن افسنتین تخم خربزه
در اول گرم و تر و گویند سرد و تر دفع عطش کند و سرفه گرم را مفید مدر حیض
مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنج درم تخم ریحان در اول گرم
و در دوم خشک مفتح سده دماغی و محلل اورام شربت یک مثقال اطبا در معالجه
زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بغایت آن که مطلوب است از کوبیدن
زائل میگردد ترنجبین در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف تر و جهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین
شیرخشت استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار قویست مضر محرورین و سپرز
مصلح آن تمر ہندی شربت از سه مثقال تا ہفت مثقال بدلش شیرخشت
تمر ہندی در اول سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر ہندی را
بسیار در آب نمالند که غثیان آرد و سده پیدا می کند و نفاخ و بطی الہضم است
مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب و لعاب بہیدانه شربت از ہفت مثقال تا سی مثقال
بدلش آلو بخارا و زرشک تفاح سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن
در اول دوم سرد و خشک مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت
ہفت مثقال و دوائے آنست که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نمایند توت
شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر
مفید معده مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل تودری در دوم گرم و سرد در اول

سبے و مغلظ منے و سمن بدن و نعوظ تمام آرد و برای سرخ گردن رنگ رخسار
عجیب الاثر است شربت از دو درم تا سه درم بدلش همین سرخ و رفع اذیت ادویه
قتاله نماید شربت در رفع سموم از سه درم تا پنجدرم حرف الثار المثلثه ثلج بعضے
سرد در سوم و خشک در دوم بعضے گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد
و مخدر و معطش مضر با حشار ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل حرف الجیم جاؤشیر
صمغے است گرم و خشک در سوم محلل ریاح مفتح سدد مقوی اعصاب ضعیف مضعف
اعصاب صحیح شربت آن یک مثقال جدوار طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک
مفرح و مقوی قوی و اعضا رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن و از شراب
جهت دفع سمیت مار مفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه
تا نیم مثقال مضر بحرور و یابس المزاج مصلحش سکنجبین جز مازج در آخر اول خشک و در اول
گرم جلنار در اول دوم سرد و خشک قابض و مقوی اعضا مسدد و مصلح آن کتیرا
شربت از یکدرم تا دو درم جنطیا یا در هندی بکهان بید گویند در اول سوم
گرم و خشک مفتح سده محلل و قابض و مسکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال
جند بید ستر در آخر سوم گرم و در دوم خشک مفتح سده و محلل اورام شربت آن
یکدانگ بدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل جوز در دوم گرم و در اول خشک
مقوی حواس باطنه خصوصاً با مویز منقے و جهت فالج و لقوه نافع سهت جوزبوا
در آخر دوم گرم و در سوم خشک مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن
بنفشه شربت تا دو مثقال چوب چینی خوب بیخ چوب چینی آنست که غرقی بود و کرم خورده
نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر آن بود و مثل کمان بسیار کج ندارد و در لینت
و صلابت معتدل باشد و مزاجش نزد قوی گرم تر است و حکیم عماد الدین هم برآنست
و هر گاه قصد بخوردنش نمایند اول بفصد و مسهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت
بر یکے اکتفا نموده آید و گاه فصد و مسهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند
و این دوا با امراض سوداویه ترمته بسیار نافع است و قبل از استعمال چوب چینی
عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع قدری قلیل از نمک باقی ماند
و برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در میان ایام خوردن

از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و اطعمهٔ غلیظه و کثرت اکل
و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن فراغ شوند
همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع بعادت خود
نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دوا ماست اینست که یک مثقال چوب چینی عمده
بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو بهر شب تر دارند بعده بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه
عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف وا کنند و بهنگام وقت صبح و بهنگام وقت شام
با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای آب صرف کنند غذا نان
آرد گندم و جو و قلیه و پلاؤ و کباب بی نمک و حلویات مناسبه و گوشت بچهٔ مرغ و دراج
و دیگر غذاهای لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه نموده
در دیگ باده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند از آتش موقوف کنند
و دهن ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در رو شستن و طعام پختن و استنجا و اکثر آن
صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را دران رنگین سازند و آن لباس را
تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز
یک یک ماشه هر روز و هر دو جا افزوده باشند و باید که سرپوش دیگ را بخمیر گرفته
در ترازو وزن نمایند بعده در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه بوزن مطلوب برسد
از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق کرده باشند ورنه بعد دو روز
یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست که علیل را بر کرسی بید باف نشانده
زیر کرسی دیگ را دارند و بخارش بگیرند باید که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس
گشاده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار
که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد بخلاف این
بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب با آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند
حرف الحاء حب الاس در دوم سرد و خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل
و معده و مدر بول و لسرفه نافع شربت آن تا سه درم مضر بزکام مصلحش آن نیفشه حب القطن
یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه و ضیق النفس را مفید شربت آن هفت درم حب الزبیب

سرد در اول و خشک در دوم قابض است حب النیل در سوم گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر
مسهل قوی بلغم و با سقمونیا مسهل صفرا شربت از یک دانگ تا نیم مثقال حب السلاطین
در اول چهارم گرم و خشک مسهلی سخت قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت
قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند شربتش در ابدان قویه با مصلحات یک عدد تا دو عدد
و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلاحش آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا برون آورده
در پوٹلی پارچه بسته در شیر گاو دو سه جوشش داده بکار برند یا در آب لیمو تر سازند و بر آورده
استعمال کنند یا با دویهٔ مصلح مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا ضم کرده بسایند
و بکار برند و بعضی بدین طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب
حل کرده در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت نیم بر آورده بآب گرم شسته
باستعمال آرند حب الرمان یعنی انار دانه در اول سرد شکم بند و مسکن صفرا است حب القرع
در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم حب الیهود
در اول گرم و در دوم خشک مدر بول اکتحالش با خون خفاش جهت رویانیدن مژه
مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ حلبه در دوم گرم و خشک برگش مدر حیض و جهت استسقای
و امراض بارده مفید تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مضر انثیین و مصلح آن
سکنجبین حلتیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض
بارده را مفید مضر جگر آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حمص یعنی نخود
در اول گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر است حنا مرکب القوی مصفی خون مضر بحلق مصلح آن
لعاب اسپغول شربت تا یک مثقال حنظل در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل اقسام بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن
بحاره مزاج کو در گرما جائز نیست حضض معتدل و در دوم خشک قابض و رادع و محلل و مدر حیض
و اکتحالش جهت رمد نافع حرف الخا خار خسک مرکب القوای مدر بول مسکن
درد مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال خبث الحدید در دوم گرم و در سوم
خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حمل و حیض مضر شش و مصلح
آن کتیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین مجوز نیست خبث الذهب طبیعتش
از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی خبث القلعه

سرد وخشک قابض است طلای آن جہت بواسیر والتیام جراحت مفید خبازی
در اول سرد وتر معتدل الہضم ملین طبع مفتح سدۂ کبد زیادہ کنندۂ شیر مدر بول
مضر معدۂ ضعیف مصلح آن ربوب فواکہ شربت پنجدرم بدلش تخم خطمی خطمی بقول جالینوس
سرد وتر محلل وملین وگلش از تخم آن ضعیف ولعاب آن نیمگرم باشکر جہت سرفہ مفید
مضر ریہ مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل در چہارم گرم وخشک
جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی وبلقوہ وفالج مفید وآشامیدن آن
باعسل جہت سرفۂ مرطوب وتقویت باہ نافع مضر محرورین مصلح آن کاسنی شربت آن
سہ درم خشخاش پوست آن در اول خشک ودر دوم سرد واگر نیمدرم بآب سرد
صبح ونیمدرم بوقت شب ہنگام خواب بنوشند جہت انسداد اسہال دموی وصفراوی
مفید فستد وتخم آن در دوم سرد ودر اول تر منوم ومنضج مواد رقیقۂ صفراوی
ومقوی دماغ وکبد وگردہ وشربت تخم آن تا دہ درم خلاف بید مشک را گویند
بقول جالینوس سرد وتر است مقوی دل ودماغ مسکن صداع کہ از بخار مواد حارہ باشد
وعرق آن در تمامی افعال وخواص از گلاب قوی حل طبیعت انگوری آن مرکب القوای
گویند سرد وخشک است سریع النفوذ ورسانندۂ تاثیر ادویہ باعضا وبوئیدنش بہر نزلۂ
گرم وصداع حار وتقویت دماغ عجیب الاثر ومداومتش جہت قتل کرم معدہ مجرب مضر بہ
پیران وسوداوی مزاجان ونیز باعصاب وباہ مصلح آن شیرینی شربت تا ہفت
مثقال خولنجان در آخر دوم گرم وخشک مقوی ہاضمہ وانتشار وباہ وکاسر ریاح
ماسک بول وجہت تصفیہ صورت مفید مضر دل وسینہ ومحرورین مصلحش صندل
وطباشیر شربت تا یک مثقال خیار شنبر در اول گرم وتر ملین طبع ومحلل اورام وبادویۂ
مناسبہ ہر خلط مسہل آن مثلاً با تمر ہندی مسہل صفرا وباتربد مسہل بلغم وباب شاہترہ
وآب کاسنی مسہل سودا مضر معدہ مصلح آن مصطگی وانیسون وپیدا کنندۂ مغص است
بسبب چسپیدن خود بامعا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال تا بست مثقال
خاکشی نوع صغیر آن در اول دوم گرم ودر اول تر ونوع کبیر آن در آخر دوم گرم
بہی ومشتہی ومقوی معدہ ونیکو کنندۂ رنگ رخسار وگرفتگی آواز وحصبہ وجدری را
نافع وبحمیات حارہ وباردہ مفید چنانچہ در تجربۂ متاخرین رسیدہ مصدع است

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیارین در دوم
سرد و تر شربت آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادثه و یرقان نافع مدر بول
مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن قوی تر از و حرف الدال دار فلفل در آخر دوم گرم
خشک محلل مواد بارده و ریاح مفتح سده جگر مضر سپرز مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال
دارچینی در آخر دوم گرم و خشک منضج اخلاط عفنیه مفرح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین
مقوی باه مضر مثانه مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا پنجدرم درونج بجنیست عقربی شکل
در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه مسکن وجع رحم مضر بحار مزاجان مصلح
آن رازیانه و رب غوره شربت یکدرم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا دم الاخوین
در سوم سرد و خشک آشامیدنش جهت حبس خون جمیع اعضا باطنی مجرب مضر گرده مصلح
آن کثیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک
مقوی دماغ و اعصاب و بامراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن
نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال حرف الذال المعجمة
ذهب معتدل مائل بگرمی مفرح و مقوی قلب دماغ و لضعف معده و باه و سپرز و یرقان
نافع مضر مثانه مصلح آن عسل و مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است
حرف الراء المهملة رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود و پس بستانی آن در اول
سوم گرم و در آخر اول خشک مفتح سدد مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبیخ تخم آن
جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه
نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال
و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع
رمان مطلق آن بارد و رطب و رمان شیرین سرد با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی
کبد و یرقان نافع حرف الزاء المعجمة زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید زبد البحر کفاریست کف دریا گویند
در سوم گرم و خشک هاضمه طعمه مضر بصوت مصلح آن صموغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بجنیست در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه
و قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل زراوند طویل در سوم گرم در دوم خشک

محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با فلفل برای تنقیه رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال زعفران در دوم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و مدر و مفتح سده دماغ و جگر مضر باعصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سده جگر بیہی و باتربد مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام زوفای یابس بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفه مزمن و فالج مفید مضر جگر آن صمغ عربی
بدلش صعتر زوفای رطب در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال زیت در دوم گرم آشامیدنش
چهارده مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قولیت حرف السین المهملة ساذج
برگ درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض
مضر مثانه مصلح آن شربت بہی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال
سپستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند
مضر جگر است و مصلح در ہبر و دہن گلسرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال
سقمونیا در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ
تا دو دانگ زیاده از این مضر معده و دل و کبد و امعا کشنده چنین است سفرجل در حرارت
و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش کنفذ جنین
از سقاط نماید مضر اعصاب ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و رب
قریب الاعتدال است و رب بہی ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
شکر سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ
در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هر قدر که تصفیه آن نمایند
قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتدا در حمیات
محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه
شربت تا سی درم سلیخه پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل
و اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا دو درم

مضر گرده و امعا مصلح آن کتیرا و آب پستان سماق بهندی تنتریک گویند
سرد و خشک در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و قی و غثیان
مفید مضر جگر بارد مصلح آن مصطگی شربت پنج درم بدل آن سرکه سنا و مکی در آخر دوم گرم
و در اول خشک مسهل اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب
و خاشاک و روغن بادام چرب کردن سنبل الطیب در آخر دوم گرم و خشک مصلح سده
دماغی مقوی دماغ و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت
تا یک مثقال بدلش اذخر سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل قوی بلغم از اعضای
بعیده و جاذب اخلاط از عمق بدن و بعرق النسا و رد و جع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً
با زعفران یک درم و مرکباً با ادویه دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا
مضر معده مصلح آن کتیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی
فعل او ست حرف الشین المعجمة شبت در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل
و منضج و مفتح سده هاضم و مدر بول و حیض منجر است مصلح آن سکنجبین و آب لیمون طبیخ آن
مضعف دماغ مقلل منی مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن شاهتره
مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک شیخ الرئیس در اول
سرد دانسته و این قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است مصلح آن
کاسنی شربت از سه درم تا پنج درم و تخم آن معتدل الحرارت اند شقاقل تیست در اول
گرم و در دوم خشک مبهی و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت
تا پنج درم شونیز تخم نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و مجفف
رطوبات مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون شنگاهی در دوم گرم و خشک
و یاقوت تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن
دو درم و صاحب تقویم الابدان پنج درم گفته شیر خشت در آخر اول گرم و در رطوبت قریب
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح قراقر در معده و مرقق منی
و مصلح آن روغن بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین حرف الصاد المهملة
صبر در دوم گرم و خشک مفتح سده و محلل ریاح و با خلاط ثلثه مسهل قویست [illegible] آن منقی
اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صعتر در آخر دوم گرم و خشک محلل [illegible]

مفتح سدد مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال **صمغ** در گرمی معتدل و در دوم خشک مقوی معده و امعاء و منقی سینه و لبسرفه مفید حابس اسهال مضر اثقل مصلح آن کتیرا **صندل سفید و سرخ و زرد** سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض محلل اورام حاره و جهت خفقان مفید مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال بدلش نصف وزن آن کافور چینار لیا سرخ و در افعال مذکوره شربا از سفید ضعیف و طلاءً قویست و قرشی گفته که در زبان اصفهان سرخ در ضماده و صندل سفید در مشروبات استعمال مے یابد **حرف الضاد المعجمة ضفدع** در سوم سرد و در اول خشک مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان مفید و گویند که ران ضفدع را بر ریسمان بربندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدان چسپیده برون مے آید **حرف الطاء المهملة طباشیر** در دوم سرد و در سوم خشک مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قے صفراوی مضر باه مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم بدلش بوزن آن تخم خرفه **طحلب** در دوم سرد و تر حابس دم از هر موضعے که باشد و محلل اورام حاره **طین ارمنی** سرد در اول و خشک در دوم مقوی قلب حابس دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم **حرف العین المهملة عاقر قرحا** در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح سدد و مالیدن آن بزیت برای استرخای و خارج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق کند و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت جماع برانگیزد و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرم بدلش دار فلفل **عدس** در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن قے و قابض بطئ الهضم نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و **طبیخ عنب** رسیده آن در آخر اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال ممدر ریه مسمن بدن زیاده کننده پیه گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیند از ند مورث تشنگی است مصلح آن سکنجبین **عنب الثعلب** در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل اورام حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر مثانه مصلح آن قند شربت پنج مثقال **عناب** در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد دراول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و حشا و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد بدل آن
سپستان عنبر در دوم گرم و دراول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبعی
محرک شهوت طعام و باه و لفالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ شربت یکدانگ
بدل آن مشک و زعفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده مفرح
و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گرده و محلل ریاح و زائل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران حرف الغین المعجمة غاریقون دراول گرم و در دوم خشک
مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت در مطبوخ
تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم حرف الفاء فجل طبیعت تخم آن مذکور شد
و بیخ آن دراول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آنست و بری آن
از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و الا خود غیر منهضم ست خصوصا برگ آن و تخمش
قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک فضه
دراول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت
از یک دانگ تا نیم درم فلفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن
دراول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمة
همبرین قوا است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و دافع آروغ ترش و ضماد آن سرکه
جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت تا یک مثقال
بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله کبار گرم دراول و خشک در دوم مفرح
و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت تا دو مثقال
قاقله صغار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر صدر و ریه
مصلح آن کتیرا شربت از یک درم یا یک مثقال قرع در دوم سرد و تر مولد خون صالح
مفتح سدد و سریع الفساد یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد قرنفل در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارد و رطب مفید مضر گرده و معا آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی قسط در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

ریگسه آشامیدن نیمدرم آن باعسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه
مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا
قصب الذریره در آخر دوم گرم وخشک ملطف ومحلل مقوی دل وجگر ودافع استسقا
مضر بمثانه مصلح آن انیسون شربت تا دو درم قنطوریون کبیر نباتیست در آخر دوم گرم
وخشک محلل ومدر طمث ومخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم
قنطوریون صغیر در سوم گرم وخشک مفتح ومسهل ومنقی وجاذب مواد از عمق بدن
حرف الکاف کاهو بستانی او در اوائل دوم سرد وتر مصفی خون وملین ودافع
ضرر هوای وبای مخدر کثرتش مضر باه وسل ومصلح آن کرفس ونعناع وتخم آن در دوم
سرد وخشک وخواهش قریب بکاهو دارد کافور در آخر سوم سرد وخشک مفرح ومقوی دماغ
ودافع تشنگی وتپ دق مفید ولصداع حار مجرب مضر معده وباه باصحابان ضعیف المزاج
مصلح آن عنبر ومشک شربت تا یک دانگ کاکنج در دوم سرد وخشک قطور عصارهٔ آن
جهت قروح مزمنهٔ گوش مفید مخدر مصلح آن گلقند شربت از پوست ودانهٔ آن پنجدرم
بدلش عنب الثعلب کتیرا در اول تر ودر گرمی وسردی معتدل مسکن حدت اخلاط وادویه
حاده ومصلح ادویهٔ سمیه مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت از یکدرم تا پنجدرم کبابه
در دوم گرم وخشک خائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهن مضر مثانه مصلح آن مصطگی شربت
تا یک مثقال بدلش دارچینی وقاقله کبریت در آخر سوم گرم وخشک محلل وسخن مضر دماغ
مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال کرفس نباتیست در اول دوم
گرم وخشک مفتح ومحلل وآشامیدنش جهت فواق ودرد پهلو وبرودت احشا مفید
متجر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم کمون در دوم ودر سوم خشک سخن ومحلل ومقوی
معده وهاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت دو درم کهربا در گرمی وسردی معتدل مقوی
دل وحابس دم دقی واسهال ودموی مضر سر مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدلش
دو وزن آن طین ارمنی کشنیز مرکب القوی است وبقراط در دوم سرد وخشک گفته
مقوی دماغ ومعده ومانع صعود ابخره ودافع خفقان وحابس اسهال وجریان
منی شربت پنجدرم تا یک اوقیه حرف اللام لسان الثور تازه آن در اول گرم
وتر وخشک آن را رطوبت کمتر مفرح ومقوی ارواح وحرارت غریزی واعضای رئیسه

ومسهل اخلاط سوخته وملین طبع ومضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم
تا پنج درم و در نقوع از پنج درم تا ده درم لیمو در دوم سرد در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه
وتسکین خمار نماید وقاطع صفرا ومسکن غثیان وتعب قابض نافع مضر باعصاب و سرفه مصلح
آن شکر و عسل حرف المیم مامیثا نباتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع ومحلل
مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است مال کنگنی در سوم گرم و در دوم
خشک آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آنرا بروغن
خالص بریان نموده یک کف دست هر روز تا چهل روز بخورند ماه را بحدی بیفزاید که تاب دیدن آن
نماند مامیران در آخر سوم گرم و خشک محلل ومفتح واکتحال آن جهة مفید مضر گرده مصلح آن
عسل شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه ماش در آخر اول سرد و با آن خشکی
مقشر در تری و خشکی معتدل و از حبوب ماکوله است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدندان
وباه مصلح آن در محرورین موضات و در مبرودین قرنفل و قاقله مرزنجوش هندی بود نانخواه
نانخواه در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مشبع آن رافع صداع بارد رطب
مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه مرجان در دوم سرد و خشک آشامیدن
نیم درم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت مفید مشک
گرم در سوم و خشک در دوم ملطف ومفتح بالخاصیت مفرح و مقوی دل و رافع خفقان کثرتش
باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیم درم بدلش یک وزن نیم سادج هندی
مویز طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد انچه از انگور سفید است گرمی آن بیشتر
از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ ملین بطن مقوی
دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش مصطگی در آخر دوم گرم
و خشک مقوی اعضای رئیسه و معده و مقوی شربت تا یک مثقال حرف النون نارجیل
تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول
دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن و مولد خون صلیح نارجیل بحری
مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد و سمیت را
دفع می نماید و بمعده تحریک قی نمی کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط نوشادر
در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و مفتح و جاذب مواد از عمق بدن نیم درم آن

تقطیع احشا کشنده علاج آن قی نمودن و شیاف حرب خوردن شیلوفر در دوم سرد
و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و تخمش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی
دل و دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه
مصلح آن نبات شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال حرف الواو ورج
در سوم گرم و در وسط دوم خشک قاطع بلغم و محلل ریاح مضر سپر مصلح آن رازیانه شربت
یک مثقال ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ گویند مرکب القوی است و نزد قومی در اول
سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باه
مصلح آن انیسون شربت از تازهٔ آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم بدلش بنفشه
بوی آن محرک نزله است حرف الهاء هندبا طبیعت تازهٔ آن در اول سرد و تر مسکن
تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن آب مروق آن بسکنجبین جهت حمیات مفید مضر باصحاب بر فه
مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل حرف الیا یاقوت در حرارت
و برودت معتدل در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی
دماغ آشامیدن یک درم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ
فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه رادعات ادویه را گویند که مادهٔ اورام را
باز دارد و بجای دیگر نقل دهد قابضات ادویه را گویند که طبع را بند سازد ملینات
ادویه را گویند که طبع بگشاید مفتحات ادویه را گویند که سده را بگشاید ملطفات ادویه را گویند
که تلطیف خلط نماید منضجات ادویه را گویند که اورام و صلابات و اخلاط را نضج دهد محللات
ادویه را گویند که صلابت بتحلیل برد مسهلات ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه
اسهال دور کنند مقیات ادویه قی آور را گویند مخدرات ادویه را گویند که عضو را
بیحس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی وغیره نماید
مفتتات ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ کلیه را بریزاند مقرحات ادویه را گویند
که عضو را ریش کنند و آنرا داء اسعه اکاله نیز گویند مدملات ادویه را گویند که زخم را پر کنند
مدرات ادویه را گویند که ماده را از راه بول و حیض برون آرد فائده چهارم در ذکر اسامی
اوزان متعارفه که اکثر در طب بکار می آیند اوقیه هفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل است

دانگ، چهار طسوج است ٹانک چهار و نیم ماشه تولہ دوازده ماشه جو چهار برنج درہم
سه و نیم ماشه دام چهار ده ماشه دام پخته بیست و یک ماشه ماشه هشت سرخ سرخ
هشت برنج رطل نود مثقال است و فی زماننا مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاہجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته طسوج دو جو میانه
قیراط دو طسوج مثقال چهار و نیم من دو رطل است قانون سوم در اسباب
و علامات و معالجات امراض که بعضو عضو مختص اند و آن مشتمل است بر سه باب
باب اول در قوانین چند که حفظش در علاج ضروریست پس بدانکه
صاحب صداع را از اغذیۂ مبخره و دیر هضم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر و غیره
پرہیز ضروریست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
و در بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید و در صداع
مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقن حاده باشد و هرگاه اراده
اطلیه و ضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند و صداعی که با نزله باشد تبرید و تدهین
در و روا نیست و برای مصدوعین سقی ضارترین اشیاست الا در صداعی که بشرکت معده بود
مفید و اغذیۂ حامضه صاحب صداع را نه دهند مگر در بعض قسم مثل صداع مادی و هرگاه
که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد و اگر ماده شدید التوجه
بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند و بعد فصد قیفال فصد جبهه زنند و بخانۂ معتدل
هوا که از اشیای سفید و براق خالی باشد سکونت ورزند و در مسکن مشمومات بارده
مثل نیلوفر کافور و غیره بدارند و باید که مردم ظریف و شفیق و حسین جلیس مریض بود و اگر
ممکن بود مبالغه در فصد نفرمایند که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه
حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البرد اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن
نیکوترین تدابیر است و در علاج مالیخولیا مبادرت نمایند که معالجۂ این در ابتدا اسهل بود
بتفریح کوشند و بحمام بردن و آب نیم گرم بر سر ریختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن
اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت اجتناب کنند و به تنویم کوشند و بهر مرضیکه ماده در دماغ
متمکن شود در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب
از نطولات و ادهان سوم تقویت قلب و اگر عروق از سوداوی ممتلی باشند

رگ اکحل از طرفیکه ثقل راس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج
در اوائل استعمال ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چهاردهم
استفراغ با دویهٔ قویه مناسب بود و ملقو و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد اگر برداشت کند
تا چهاردهم و در محرورین لفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز
نکنند گوشت کبوتر یا باز بر مناسبهٔ این مرض بدهند و سر که مضر است و وقتیکه اشتباه
در امراض عصب افتد که رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعةً واقع شود رطب است
والا یابس و نیز اگر روغن بزودی خشک شود بدانند که یابس است والا رطب و در علاج
کزاز مبادرت از علاج تشنج زیاده کنند و اکثر حمی که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را
زائل میگرداند و اگر بدن بکمزور عرق کنند از صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سردی
ضرر رساند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از ادویه
بارده و نفاخه اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیهٔ غلیظه و حلویات و دسومات
و بقولات و اشیاء منجزه حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت
چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیهٔ
غلیظه و منجزه مجففه و قراءت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پی درپی
و دیدن اشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم در دناک نرساند بلکه ادویه را در شیر
یا در شئی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزیکه در گوش تقطیر کنند نیم گرم باید
و گوش را از دخول آب حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا شیخ الرئیس گوید که در سوراخ
گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در گوش احتیاط کنند
و اگر ظهور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در امتلای
معده و قی و حرکات عنیفه و خوردن مبخرات بسمع ضرر دارد و استعمال مخدرات
در گوش بکتر بوقت ضرورت جائز و کسیرا که سعوط استعمال نماید باید که دهن از آن
باب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دوا را بزور بالا کشد
تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی سخت و آنچه
شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرهیز دو دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل در میان

دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد تا وقتیکه از چوب
مسواک واقف نباشد استعمال آن نکنند و باید که در علاج آماس کام و نواحی حلق اول
ماده را از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را
باید که هرگاه امتلائے محسوس کنند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از ان پرهیز واجب دانند
و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیای سرخ و کثرت شراب و استعمال منضجات مثل کرفس
اجتناب باید و اغذیه مسدده و مبرد دم استعمال کنند و وقتیکه در دل علتے حادث شود
از افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائے دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه
مسهله بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه بآن لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار
فرمایند اقتصار بادویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه بآن یار سازند که از مضرت محفوظ باشند
در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر به یبوست برودت هم باشد
بادویه واشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام
و ریاضت معتدله مفید است و اگر برطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را
بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دوا فرمایند تا دوا از معده
نگذرد و در عضو معادل مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آهن برآید و طعامیکه
در دیگ آهن پخته باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن
باعث کثرت عفونت است از و احتیاط ورزند لاکن روغن بادام مضرت نمے کند
و از اغذیه غیر حامضه پرهیزند زیرا که هر شے خصوصًا شیرین در طبع اوے مزاج
بے حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچه رعایت
روز بحران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیرا که بارها مشاهده شده
که مسهل بروز بحران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق
مے شود که در روز غیر بحران نوبت می آید و یوم راحت روز بحران مے شود
پس درین صورت در دو رایئے که دران به بحران احتمال قوی نیست مثل روز نهم
مسهل با یدهند و قاعده دیگر اینست که اگر نوبت بوقت دوپهر مے آید مسهل بوقت
یک و نیم پاس شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد
لیکن باید که طبیب بر مزاج مریض واقف بود چرا که در بعض امزجه بعد یکپاس

یاد دیا سی یا سه یا سی مسهل عمل میکنند و همچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد گذشتن
وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست که مسهل بعد هفت روز داده آید
مگر آنکه ماده در هیجان نباشد و خوف سقوط قوت هم نبود و صاحب جذام را روغن گل
مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیزد **باب دوم** طبیبان ماهر فرموده اند
که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه کثیره روا نیست
ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبل از
معالجات معموله تحریر مے یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماداً شقیقه و صداع بارد
مفید و لولوی سائیده سعوط کنند برای صداع یک مرتبه کافی است و کافور شموماً و طلاءً
بصداع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید شد و صبر در آب شفتالو سائیده در بینی چکانند
بصداع دودی مفید و دود در انکشند و آبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند
برای قطرب مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند
ترطیب دماغ کند و بقطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی
مفید و سعوط روغن گل که دران موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع
و حلتیت با سکنجبین خوردن برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن
تنقیه دماغ نماید و استخوان سوخته انسان سعوطاً صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال فصد و نگل
جدوار بشیر مادر سائیده خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا بزیت برای استرخا و سدر
طلا کنند و آشامیدن دارچینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کننده نسیان است
و مداومت خوردن دراج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن چیزے
بموخر سر نسیان را نافع و خوردن تریاق فاروق بفالج مفید بود و بوئیدن بادرنجبویه
مفید دماغ و در ابتدای درد چشم حار فنس بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب اسپغول
طلاءً اوجع چشم را نافع و برای درد رمد سیب را کوبیده ضماد کنند و برای سیلان
آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو سائیده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف
مامیثا در شیر عورت و روغن گل سوده نیمگرم بچکانند و بخار طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است
و نان خواه که در بول طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و حنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند وفشرده در گوش چکانند کرمے که در گوش بود بمیرد
وهمچنین آب برگ شفتالو وآب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده انداختن کشنده کرم است
واگر قدری سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد وبخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود
نافع وروغن بادام تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید وبطلان آنرا نیز نافع وتقطیر
آب چقندر در بینی مفتح سده باشد ولوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است
وحفص یکے بگیرند ودر خرقه بسته بسوزند ودر بینی دمند رعاف بند کند وسرگین خر فشرده
در بینی چکانیدن برای حبس رعاف مجرب وبرای بواسیر الف جوز السرو وانجیر مساوی کوفته
فتیله کرده در بینی نهند وضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بند کند
وسریش را بگدازند وبر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکے را از سر بینی تا تارک سر ودوم را
از بناگوش تا بناگوش دیگر بچسپانند چون رعاف بند شود روغن گاؤ در بینی چکانند
وهرگاه از رعاف خاطر جمع گردد پارچه ها را از آب نیمگرم تر کنند وفرود آرند برای حبس رعاف
عمل مجرب دانسته اند وآرد ماش بر سر طلا کردن بر رعاف مفید وسهاگه تیلیا بر آتش نهند
وبدسته آهنی سائیده نگاهدارند ودر دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند وکتهه سفید
باشوره قلمے هموزن سائیده وبرای جوشش دهن مجرب واگر طباشیر وکافور اضافه کنند
انفع شود وپوست درخت لرزان بآب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب وتخم گندنا
وتخم پیاز بر آتش نهند ودود آن برای کرم دندان بگیرند وسوت بآب لیمون سوده برای بثور
زبان بر زبان مالند ونمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید بود
ومغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند برای عسر نفس وسعال مزمن
بادرنجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند وچهنگرے بر آتش نهند وبا فلفل دراز بلیسانند برای
سرفه نافع وکاکراسنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر فلفل حب بندند واستعمال کنند
وشیر بز همراه طباشیر برای سرفه که از حرارت ویبوست بود نافع ومسکه گاؤ با نبات
برای سرفه خشک مفید وجذر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند وبعد پختن
پوست آنرا دور کرده دو پاره کنند واستخوانش بر آورده در ظرف چینی تمام شب
زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک ونبات سفید
پاشیده روز اول یک عدد در روز دوم دو عدد ودر روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع دهد و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب
مجرب است و عطر گلاب برای وجع فواد طلاکردن مفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق را
نافع باشد و پوست سنگدانهٔ مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست پسته برای
قوت معده نافع و جدوار نیم مثقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرنفل چهار
در سیب داخل نمایند بطریقی که سر آنها برون مانده باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند
و تا چند روز در سایه نگاهدارند این قرنفل برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده مجرب است
و سیب نیز و آب کاسنی مروق و آب خیارشنبر نوشیدن کرم معده را نفع بخشد کمیله سه ماشه
در گلقند آفتابی آمیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردنش شیر گاو دو سه روز
نوشیده باشند نفع تمام دهد و عرق گندهک بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بتدریج
تا چهار سرخ بیفزایند صلابت سپرز دور کند و شهتهای طعام افزاید و سهاگه بریان یک حصه
و خردل سه حصه کوفته بیخته بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقا جدوار
در آب عنب الثعلب سبز طلا نمایند و برگ حنا شب در آب تر دارند صباح مالیده آب صافی
آن بهر یرقان بنوشند و موصلی سیاه کوفته بیخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند و رسوت نیز
برای بواسیر مفید است خوردن و طلا کردن و جدوار در سرکه ترش که تند نباشد سوده پنبه
در ان آلوده اگر صاحب ابنه حمول کند مفید است و ترب را شب در شبنم نگاهدارند
و علی الصباح بخورند بواسیر را زائل کند و شوره قلمی یکماشه خوردن حبس بول را دفع کند
و در ظرف پر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم بلغمی و ورم بارد و ورم ریحی خصیه مغز
بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد نمایند و برگ یاسمین کوفته بجوشانند و بعد نیمگرم شدن
قضیب را تا نیم ساعت در ان گذارند بعده اندران بول کنند در دو سه مرتبه این عمل
سوزاک را دفع کند و شیره برگ پتهر پهوڑی که دوای هندی است و پهر جٹی نیز مشهور است
و آن رستنی است که در سنگ خارامی روید برای سوزاک مجرب و سقمونیا قدری در آب
شهد اسب تر کنند و لبسانید و بر قضیب طلا کرده جماع کنند سقاط حمل گردد و شهد را با قدری
کافور و زهرهٔ گاو حل کرده در گوش حامله چکانند حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب
تر کنند و مقشر نموده در شهد کف گرفته تا هشت روز نگاهدارند و هر روز یکدرم برای قوت باه
خورده باشند و افیون مصری قسم اول را در آب حل کرده مغز نیبه دانه را در ان لبسانید

وبر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای مخلوق مفید بود مغز سر گنجشک زلبست عدد در سایه
خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب و کف پا بمالند نعوظ آرد و بیر بهوٹی را در روغن گاو
بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند لذت وافر بخشد و طلا کردن سورنجان
بآب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده حب ها بندند
و برای وجع مفاصل بخورند مجرب است و برای صرع هم مفید و مورچه کلان که از قبور مے آیند
در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند لیکن اول موضع برص را خراشیده بآب بادنجان شسته بعمل آرند
و این عمل پس از مسهلات بعد چهل روز استعمال باید نمود و غنچه چنبیه بآب سائیده برد طلا کردن
تیرگے روی را زائل کند و طوطلیا بگلاب سائیده بر کاسه سفال تو بمالند و عود را در مجمر نهاده کاسه مذکور را
بر بخار عود گذارند تا خوشبو گیرد پس طوطلیا را اگر قسم در بغل بمالند بد بوی بغل را مفید بود
و آب شاهتره مروق برای تصفیه خون بے عدیل است و ترکیبش آنست که شاهتره مروق
روز اول چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همچنان تا ده توله رسانند
و بعده بهمین نمط یک یک توله کم کرده تا چهار توله رسانند باب سوم در اسباب و علامات
و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول فصل اول در امراض سر صداع
اگر از گرمے ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل ارمنے و صندل سفید هر یک
یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده تخلخه نمایند و ببویانند
و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشے انداخته ببویانند و اگر از سردی ساده حادث شود
علامت آن تقدم سبب است علاج بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب سائیده
قدری روغن بابونه اضافه نموده بهنگام ضماد کنند و مشک و عود ببویانند و از خرقه گرم
مثل بانات که در آب گرم تر کرده باشند تکمید سر کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابے در عرق گاوزبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت
آن سرخی روی و چشم و گرانی سر و شیرینی دهن علاج فصد قیفال زنند و شربت آلو و تمر هندی
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و به تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را بکشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند وصندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده
بر سر طلا سازند و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن تلخی دهن و شدت عطش علاج شیرهٔ زرشک
آب آلو بخارا شیرهٔ تخم کاسنی در آب بر آورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حل کرده بنوشند و گل بنفشه
و گل نیلوفر و عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده نطول نمایند و اگر حاجت به تلیین افتد
تمر هندی و شیر خشت در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و آش جو و کھچڑی
و دال مونگ با خشکه و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو شیرین بخورند و اگر از غلبهٔ
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاؤزبان اصل السوس مقشر
نیم کوفته پرسیاوشان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص حل نموده بنوشند
و اذخر ببویند و اگر موسم گرما بود شیرهٔ گل گاؤزبان شیرهٔ تخم کشوث در عرق گاؤزبان و عرق
عنب الثعلب بر آورده شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس حل کرده بنوشند و زنجبیل بروغن
بابونه سوده کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج
گاؤزبان عناب بیخ کاسنی اسطوخودوس در آن جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه
حل نموده بنوشند و چوب انجیر در روغن سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند برسام دموی
و آنرا قرانیطس گویند علامت آن تپ دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خمار بدن
علاج فصد قیفال زنند و برای نرم کردن طبع شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ عناب آب تمر هندی
در آب بر آورده صاف نموده ترنجبین در آن مالیده صاف کرده بنوشانند
و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو و خیار و کشنیز تر و سرکه و روغن گل تخلخله سازند
و گل بنفشه و گل نیلوفر ببویند و بوقت هذیان گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا ماء الشعیر و اسفاناخ
و کدو بخورند برسام صفراوی و آنرا قرانیطس خالص گویند علامتش
شدت حرارت تپ و سبکی سر و فساد عقل و بدخلقی علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر هندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صباح مالیده صاف نموده
شیر خشت در آن داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر ترطیب و تبرید آب کدو و آب انار شیرین
بگلاب و شربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند و قدری کافور
بر آن پاشیده ببویند و در طحلب قدری کافور آمیخته بر سر ضماد کنند و درین قسم

از تبرید و ترطیب نترسند بخلاف دموی که دران چندان دلیری نشاید برسام بلغمی
و آن را لیثرغس نامند علامت آن تپ دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل علاج
برسیاوشان بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند عسلی
داخل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بروز مسهل مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده
غاریقون زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته بر مریض
شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مریض بخشند پس بر سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام
حار نیز فائده میکند الاطریق این دود مان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز
تجربهٔ مؤلف در آمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان
ولبات و زوال عقل علاج گاؤزبان بسفائج سپستان در عرق گاؤزبان جوشانیده
شربت بادرنجبویه حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک ببویانند و چونکه ماده پخته شود حبوب
وحقنه تنقیهٔ سودا بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفائج
افتیمون سقمونیا از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بیخته باب کاسنی حب ساخته
استعمال کنند سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست
که چنان نماید که چیزها گرد و دوران مینماید علاج قی کنند و هر خلط که از معده بر آید
موافق آن خلط علاج کنند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد
بر نوع ماده و علاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سبات
خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ
کنند و اگر از برودت و رطوبت بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تعدیل کافیست
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیهٔ بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش
عرق گاؤزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی
ساده یا بماده که سودا باشند یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفرا باشند علامت و علاج آن
در بحث صداع انچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی و چشم عارض گردد
و شق از روی کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه زند از یکجانب
بر آید و باشد که لقوه بهر دو شق روی افتد علاج جوز لبیه در دهن مریض نهند و روز پنجم
شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم گاؤزبان بیخ کاسنی

نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس مقشر نیمکوفته
پرسیاوشان انجیر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوش خفیف داده
صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشند و بعد هفت روز ادویه مسهله مفصله ذیل افزوده
مسهل دهند انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل روغن
بادام شیرین یا روغن بیدانجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام
چرب نموده بوقت چار گهڑی شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند
و بوقت صباح نیم گرم مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند صفت
حب ایارج سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون
زعفران از هر یک ۳ سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک یکدرم
شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صرع
و این مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و اگر زود زود واقع شود مهلک باشد
علاج در وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف
بربندند تا اضطراب نکنند و تخم حنظل و جند بیدستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دهند
یا فقط عاقرقرحا سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه خلط نمایند
اگر از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل حار که گذشت
و اطریفل اسطوخودوسی با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و
تریاق کبیر مداومت کنانند فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت گردد
و سبب او فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ باعصاب علاج در بلغمی تا چهار روز
ادویه قویه نه دهند و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان
پرسیاوشان انیسون سپستان بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ کاسنی نیم کوفته
بیخ بادیان نیمکوفته انجیر یک شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسلی
داخل کرده بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف
خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بیدانجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که در منضجات

در داخل کردن حشائش او از راه مسهول و دیگر وقت اکثر ترتیب ملحوظ خواطر دارند و برین امر اکثر اطبا را نظری نیست و اکثرے بسبب سهل انگاری غیر ملتفت اند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدہین نمایند و انجا که فالج با حرارت باشد نخست ازاله حرارت باید نمود و اگر خون غالب باشد فصد زنند ترکیب ساختن ماء العسل عسل خالص یک جزو آب یا عرق بادیان یا عرق گاؤزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند از آتش فرود آورده بکار برند **نسیان فراموشی** و این بیشتر از غلبه بلغم باشد و بسبب سودا و سوء مزاج حار سافج نیز می باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی تنقیه عام نموده بحب ایارج تنقیه دماغ نمایند و در سوء مزاج حار سافج بهر تعدیل ادویه مبرده مرطبه بکار برند **تشنج** یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائے گویند و نشان آن آنکه یکبارگی افتد و اگر سبب حدوثش یبوست باشد تشنج یابس گویند و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین باستفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد **علاج** در امتلائے بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند **سکته** و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند مرده ماند باید که در چشم مریض نگاه کنند اگر عکس ناظر در قرهٔ باصرهٔ آن ظاهر گردد زنده است والا مرده و این علت از دم و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پری رگهای گردن و رگهای **علاج** رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدا باشد **علاج** آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند **رعشه** اگر از ماده بلغم باشد آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت اوست **علاج** در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند و در رعشه جماعی روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضه نیم برشت بخورند **مالیخولیا** آن مرضیست که از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد **علاج** اگر از غلبه خون بود فصد زنند و حجامت بسبع شرکلی بعمل آرند و انوشدارو یے لولوا اول بخورند بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب و گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از بلغم یا سودا باشد گاؤزبان بادرنجبویه بنفشه خطمی خبازی پرسیاوشان عنب الثعلب خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بروز مسهل گلسرخ بسفایج افسنتین هلیله سیاه تربد سفید مجوف خراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیرخشت روغن بادام مقشر آمیخته واگر نضج حاجت
کثیر بود بعد دو مسهل درمیان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز تبرید آلو خودو سائیده
و هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالائش شیره گل گاؤزبان و شیره عناب در آب بادآورد
خمیره بنفشه یا خمیره گاؤزبان حل کرده بنوشند عشق نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب
دوای ندارد و اگر خام بود صحبت امیر شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی اگر سبب او
ورم حار مراقی باشد علاج آن کنند و حجامه مع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر خر نافع و اگر ماده
سرد بود گل بابونه اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند
و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات بخورند
و از غذا زرده بیضه مرغ اختیار کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهار مفرط و غثیان
و تهوع و درد در میان هر دو شانه باشد و در مالیخولیای صفراوی استعمال ماء الجبن بسیار
مفید است ترکیب استعمال ماء الجبن بطور معمول دودمان اعظم بگیرند پنجاه مثقال
شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب
که زیاده از دو بچه نیز اسیده باشد و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن
شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین وقت استعمال
ماء الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند
و هنگام جوش دوم یا سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری یک توله
یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود بعده ظرف را
از آتش فرود آرند و از صافی سه ته بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش
لازم است که از چوب انجیر یا چوب خرما پوست دور کرده و سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر
میکرده باشند و هر روز یک یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک رطل و نیم بحسب قوت
و ضعف مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بست و یک روز یا کم ازین
برای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر
ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معمولہ و سفوف چوب گز ہمراہ ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود
دواء المسک و خمیرۂ مروارید و خمیرۂ گاؤزبان ہمراہ ماء الجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق
تنقیۂ تام نشد پس بروز ہشتم و دہم و دوازدہم مغز فلوس شیر خشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود
و بعد ازان سفوف و حب و شربت بکار برند و گاہ بماء الجبن گلقند ہم میدہند و اگر کسی را
نزلہ و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیاء مذکورہ باشد پس از چستہ بریدن شیر را ببرند طریق آنست
که چستہ را از نمک شستہ صاف نمودہ خشک کردہ نگاہدارند و شیر را جوش دہند پس
قدری چستہ را سائیدہ درمیان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد ازان
از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دو تہ کردہ جائی بیاویزند تا آب قدری قدری
بچکد بعد ازان صبح جوشانیدہ کف گرفتہ صاف کردہ بخورانند و باید که ماء الجبن را
سہ حصہ کنند یک حصہ مریض بخورد و در راہ رود بقدری که نزدیک عرق آمدن گردد بعد ازان
دو حصۂ باقی را ہمین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشانند و غذا بعد چہار پنج ساعت بخورانند
و از غذا شوربای قلیہ یا خشکہ یا شلہ اختیار کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان
تر کردہ شستہ پختہ بخورند تا شستہ شیار دونان در اثنای استعمال ماء الجبن نخوردن بہتر است
و از لبنیات و مغلظات حلویات و حموضات شدیدہ و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفہ
و عوارض نفسانیہ اجتناب ورزند و اگر شیر بز بہم نرسد شیر گاؤ بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر
استسقا را نافع بود و بہترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد
و پوشیدہ نماند که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال صفت سفوف لاجورد
مجرب منقول لاجورد مسحوق از ہر یک ۲ ماشہ ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد
از ہر یک ۴ ماشہ افتیمون بسفائج از ہر یک ۷ ماشہ سنا مکی گل بنفشہ از ہر یک ۵ ماشہ
تخم شاہترہ ۶ ماشہ تخم بادرنجبویہ ۳ ماشہ شکر چہل و ہشت ماشہ کوفتہ بیختہ بعمل آرند شربت
یک مثقال فائدہ در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکہ اول حجر را بسیار نرم سائیدہ
در ہاون یا مثل آن کردہ آب برو ریختہ باہستگی برہم زنند تا ہر چہ مثل غبار باب مخلوط
گشتہ باشد او را باہستگی در ظرف دیگر باید ریخت و دردی او را باز سائیدہ آب داخل کنند
و ہمین نمط بچند مرتبہ کنند تا که غبار گشتہ بآب مخلوط شدہ در ظرف دیگر رود بعد ازان
روی ظرف را پوشیدہ بزمانہ شایستہ بگذارند تا غبار ے در وے داخل نشود و تہ نشین گردد

پس تہ نشین را خشک کردہ باستعمال آرند صفت حب افتیمون محمودہ مشوی یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق ہریکے دو درم تربد سفید شش درم کوفتہ بیختہ حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت معمولہ گاؤزبان گیلانی ہفت درم و نیم بنفشہ ربع کم دو درم بادرنجبویہ دو نیمدرم گلسرخ یکدرم و ربع گل نیلوفر تخم فرنجمشک ہلیلہ سیاہ افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق سنا مکی از ہر ایک دو نیم درم نبات گلاب ہر یک پاؤ آثار شب ادویہ را بخیسانند صباح بطریق متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است صفت سفوف چوب گز پوست ہلیلہ زرد ہم ماشہ ہلیلہ کابلی ستی ماشہ بلیلہ یازدہ ماشہ آملہ دہ ماشہ شاہترہ ستہ ماشہ چوب گز یازدہ ماشہ گلسرخ ۶ ماشہ ریوند چینی ۵ ماشہ برگ سنا مکی ۲ ماشہ ہلیلہ سیاہ دو ماشہ شکر سفید ہموزن ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت یکدرم و این سفوف برای سعفہ و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد مفید است و پوشیدہ نماند کہ نوشیدن آب دروغ کہ بہندی چھاچھ گویند برای مالیخولیا ہمراہ شیر بعیہا یے مناسبہ و مفرحات نیز مفید است لیکن مناسب آنست کہ اگر احتراق قوی و معدہ نیز قوی بود بعمل آرند و طریق نوشیدنش آنست کہ از ہفت تولہ شروع کنند و یک یک تولہ افزایند تا پاؤ آثار پس بگذارند کابوس و این مرضیست کہ آدمی در خواب بیند کہ کسی بر سینہ او نشستہ است و نفس او گرفتہ گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشابہ باشد بکسے کہ گلوی بفشارند و این مرض مقدمہ صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظہ است بر سینہ و گاہی از غلبۂ خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل گاؤزبان و گاؤزبان بادرنجبویہ تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ اسطوخودوس مویز منقے عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان تر دارند صباح جوش خفیف دادہ مالیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی داخل کردہ بنوشند بعد نضج بروز مسہل در نسخۂ منضج مذکورہ سنا مکی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد بسفائج فستقی مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزودہ مسہل دہند میان روز نخود آب آخر روز دلیہ کھچڑی غذا دہند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان بنوشانند و بعد از غذا ابدو برد تبرید ہلیلہ مربے یا آملہ مربی شستہ بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند

بالاکشش لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله برآورده بنفشه حل کرده
اسپغول مسلم پاشیده بنوشند وبعد تنقیه عام بحبوب تنقیه خاص کنند وبعده تنقیه دماغ در بینی هلاس کشند
صفت هلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه تمباکو ورقی شش ماشه فلفل سیاه
سه ماشه نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بیز کرده هلاس سازند خدر وآن بطلان است
در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود واگر سبب قوی نباشد
حس ناقص بود و در عضو مخدر نشان دریافت کنند حرکت شبیه بحرکت مورچه وسبب آن
آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا واینحالت
گاهی از سبب ضغطه عارض شود که از ان سبب هیئت عضو تغیر یابد علاج تدبیر وی مشغول شوند
واستخوان را بموضع خود آرند ویا بسبب دیر نشستن بر یک حالت ویا بستن عضوی از خارج
که موجب تشدید اعصاب گردد باشد علاج آن ازاله سبب است برفق مالش عضو بادهان
حاره مقویه یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی لحیمی وسفیدی
رنگ عضو علاج بمنضج ومسهل بلغم کنند وتدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب انسداد عصب
از خلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ ویبوست موضع وخیالات فاسد پیش آمدن
علاج آن فصد باسلیق کنند وچوب چینی یا بارانجبن باستعمال آرند وترتیب بارانجبن
در مالیخولیا وترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت اختلاج جستن اندام باشد
وابرو وچشم وروی ولب بیشتر می جهد وسبب این ریاح غلیظه باشد علامت ریح بارد
وسردی موضع واز بالا به پائین آمدن علاج آن بمنضج ومسهل بلغم باید کرد علامت
ریح حار سوزش موضع واز پائین بالا رفتن علاج آن بمنضج ومسهل صفرا باید کرد زکام ونزله
وآن عبارت است از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید
زکام نامند واگر بحلق آید وبسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت آن سرخی
یا زردی چشم وانتفاخ دواجین وعظم نبض وسیلان اشک باشد وسوزش مخاط وتلخی
باشیرینی دهن بران گواهی دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول فصد قیفال زنند
بعد از ان عناب سپستان در عرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر حل کرده ولعاب بهیدانه شیره تخم کاهو اضافه کرده بنوشانند واگر
از غلبه صفرا بود عناب ولایتی آلو بخارا شیر خشت در آب مالیده بنوشند واگر تپ ملاحق باشد

گل بنفشہ گل گاؤزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح جوش خفیف داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بروز ہشتم ادویہ مسہلہ افزوده مسہل دہند غذا شلہ بے روغن واگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم شدن و در وقت سردی زیاده گشتن علاج آن گاؤزبان اصل السوس مقشر شگوفہ سپستان پرسیاوشان عناب در عرق گاؤزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت زوفا حل کرده بنوشند واگر تپ یار بود بروز ہشتم ادویہ مسہلہ افزوده مسہل دہند وافیون و زعفران وگوند وکتیرا ہر یک یک ماشہ ہمہ را ساییده در سپیده بیضہ مرغ آمیختہ کاغذ را مثل روپیہ تراشیده سوزن زده ادویہ مذکوره بران مالیده بر صدغین بچسپانند این نسخہ نزلہ حاره و بارده ہر دو را فائده می بخشند و تجربہ پیوستہ

فصل در امراض چشم رمد و آن ورم حار باشد کہ در ملتحمہ حادث شود پس اگر از غلبہ خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد در نبض و پری رگہا بران گواہے دہد علاج فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب اطریفل کشنیزے اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب وگاؤزبان حل کرده بنوشند و شیاف ابیض یا سپیده تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان آمیختہ نیم گرم ضماد کنند و غذا شلہ کھچڑی بخورانند واگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان اشک و خلیدن سوزنہا و تلخی دہن و تشنگے بران گواہی دہد علاج فصد قیفال کنند لیکن خون کمتر برآرند و آملہ مربی شستہ بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در عرقیات حل کرده بنوشند و غذا شلہ دال و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشہ گل نیلوفر پوست ہلیلہ زرد شگوفتہ آملہ خشک سنا مکی تمر ہندی شب در عرق شاہتره تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساختہ بنوشانند غذا بعد دو پہر آب مونگ و بوقت شام قلیہ بلا مشک و روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در عرق شاہتره حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایا رمد و دمعہ و تقویت بصر معمول این دودمان است صفت کحل صدف سوختہ سہ ماشہ توتیای کرمانی مغسول ۲ ماشہ نبات سفید ۱ ماشہ ہمہ را کھرل کرده خوب سائیده سرمہ کنند و بکار برند عشا و آن شب کوری بود و سبب آنست کہ بخار غلیظ در دماغ گردانیده روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطہ شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمی شوند علاج منضج و مسہل بلغم بکار برند

وطحال بزرابر تا یه آهنے نهاده قدرے فلفل سیاه سائیده بران پاشند پس آهسته
از ان بر آید در چشم کشند **نزول الماء** عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد
مابین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه وسبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه و سقطه که بر دماغ رسد
بعد از درد سر دائمی علامت آن خیالات مثل پشه پیش چشم آمدن و هاله بدور چراغ
معائنه شدن و گاهے این خیالات بسبب تبخیر نیز می باشند و فرق آنست که اگر تبخیر بود
خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم **علاج** تنقیه بدن بمنضج و مسهل
بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول آب مستحکم شود رجوع به کحالان نمایند
و در ابتداء نزول آب تخم نیل در شهد سائیده بچشم کشند و یا تنقیه مشک خالص یک ماشه
زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاپهل چار ماشه کوفته بیخته قدری قدری سعوطاً
استعمال کنند **فصل در امراض گوش درد گوش** اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی رو
و گرانی سر و درد شدید و هوای سر و خروش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند و روغن گل یا
در سرکه چندان جوش دهند تا که سرکه سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند یا شیر دختران
با روغن گل نیم گرم بچکانند و گل خطمی و عنب الثعلب خشک و تخم خبازی و شاهتره در آب
جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و بخار آبیکه برگ نیب در ان جوش داده باشند نیز مسکن
درد است و اگر درد بسیار شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران
ممزوج کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید انزروت سوده با شهد آمیخته فتیله بدان
آلوده در گوش گذارند و از گوشت پرهیز نمایند و آب برگ سکهدرسن نیمگرم در گوش بچکانند
و اگر ازین تدابیر فائده نشود فصد قیفال نزنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت
وجه و سر و تلخی دهن و خشکے آن **علاج** اخراج صفرا بمسهل کنند باقی علاج مثل علاج
درد موی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتقال [illegible]
و رطوبت بینی **علاج** تنقیه بلغم نمایند و بعد تنقیه دماغ حسب ایارج استعمال فرمایند و روغن [illegible]
و روغن بابونه نیمگرم در گوش بچکانند و اگر بسبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیمکوفته
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیمگرم بچکانند **صفت روغن ترب**
آب ترب یک جزو روغن کنجد سه جزو هر دو را بهم آمیخته بجوشانند که آب بسوزد
و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند **صفت روغن بابونه** گل بابونه و روغن کنجد

در شیشه کرده در آفتاب دارند وقتیکه گل پرورده شوند بکار برند همچنین بعمل آرند ترکیب
روغن بنفشه و روغن گل وغیره همین است **صفت روغن قسط** قسط ده درم عنب
در سرکه تر دارند صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد اندازند و
باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاهدارند و اگر بسبب امتلائی معده بود علامت آن
غثیان و سیلان لعاب از دهن و درد سر **علاج** تنقیه معده بقی و اصلاح
حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و درد سر **علاج**
تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد **علاج آن** لعاب بهیدانه
شیره مغز تخم کدو شیره عناب در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر از نزله بارده بود **علاج** گاوزبان عناب پرسیاوشان اکلیل الملک مقشر
نیم کوفته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حل کرده
بنوشند **طنین و دوی** اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر
از ریاح بارد باشد **علاج** اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالائش گلقند آفتابی در عرق
بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تربد سفید غاریقون سائیده در بلیله بے
شسته آمیخته اول بخورند بالائش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیم کوفته تخم کرفس در آب
جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند **نقصان سمع** اگر خلقی باشد
یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروشه حادث گردد علاج ندارد
و اگر از غلبه صفرا باشد **علاج آن** استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد **علاج آن** تنقیه فرمایند
و روغن بابونه بچکانند یا آبل و روغن بادام سوده بچکانند و اگر از غلبه خون بود **علاج آن**
فصد قیفال زنند و باطریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم حار گوش بود **علاج آن**
علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش چکانند و اگر بسبب ورم
بارد بود بعده تنقیه بلغم روغن ترب در گوش چکانند و صاحب مجمع الحکمة مینویسد که زهره گاو
در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف کرده در گوش بچکانند
و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که شیر را در روغن بادام تلخ بجوشانند که سوخته شود
و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عضو دیگر بود اصلاح حال
آن عضو کنند **فصل در امراض بینی** **رعاف** اگر بسبب بحران باشد بند باید نمود و اگر بسبب

حدت خون بود علامتش آنست کہ اندک اندک آید و رقیق بود علاج فصد قیفال زنند و شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شیرۂ تخم کاہو شیرہ عناب در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کردہ بنوشند و مازو و گل ارمنی و کندر سائیدہ در بینی دمند و جالینوس گوید کہ اگر قدری شب یمانی سائیدہ در بینی دمند فوراً عارضہ را بند سازد

بطلان شم مرضی است کہ آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند و اگر کند ہمہ بو را بر یک طور احساس کند علاج تنقیۂ دماغ کنند و خردل و پودینہ در آب جوشانیدہ بخار آن در بینی کشند و مشک و فلفل سائیدہ سعوط نمایند و شخصیکہ بوی بد احساس کند علاج آن بتنقیۂ بلغم کنند و جند بیدستر در بینی دمند

قروح بینی اگر ذی رطوبت باشد کہ پیدا شود از مادہ فاسد و نازل بود از دماغ در بینی علاج باستعمال مرہم ابیض کنند و تنقیۂ دماغ فرمایند و اگر ذی یبوست باشد کہ از اخلاط محترقہ حادث گردد علاج آن از پیہ بط بینی را چرب سازند صفت **مرہم ابیض** موم سفید ۵ مثقال روغن کنجد روغن زیتون ۳ ۳ تولہ بعدہ از گداختن موم از آتش برگرفتہ سفیداب ارزیز بقدر ۳ تولہ آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون اضافہ سازند مناسب بود صفت موم روغن معمولی کہ برای قروح بینی مجرب ست روغن بادام یک مثقال گرفتہ موم روغن سازند بعدہ بنفشہ یک مثقال بہیدانہ یک مثقال را در آب جوشانیدہ مالیدہ لعاب آن را با موم روغن جمع کردہ اندکے بجوشانند و نگاہدارند عند الحاجت بکار برند

فصل در امراض زبان و دہن و لب ورم زبان اگر از غلبۂ خون بود علامت آن سرخی و سوزش لعاب علاج شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم خیارین شیرۂ عناب در آب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا آش جو و شلہ و اگر از غلبۂ صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دہن علاج آن تنقیۂ صفرا کنند و لعاب اسپغول شیرۂ تخم گشنیز خشک شیرۂ تخم کاہو در عرق عنب الثعلب برآوردہ حضض ملکے آمیختہ مضمضہ فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت آن بیخوابی و خشکی دہن علاج ترتیب دماغ فرمایند و مضمضۂ مذکور کہ بالا گذشت بعمل آرند و روغن کدو و روغن کاہو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود کہ در معدہ باشد علامت آن آروغ دود ناک و دفع نشدن خلط بقی علاج آن تنقیۂ معدہ کنند و اگر بسبب غلبۂ خون بود فصد زنند و اگر بسبب غلبۂ صفرا باشد تنقیۂ آن کنند و از شیر بز و لعاب اسپغول مضمضہ سازند و کتھہ سفید طباشیر خاکشی سوختہ مرجان سوختہ ہر یک دو ماشہ ہمہ را سائیدہ

برزبان باشند **قلاع** که آن را جوشش دهن گویند اگر از غلبهٔ خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و کتهه سفید زرورد
مغز کنول گٹہ کافور سائیده برزبان پاشند و اگر از غلبهٔ صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد اگر
از غلبهٔ بلغم شور باشد تنقیهٔ بلغم نمایند **بطلان ذوق** اگر از غلبهٔ صفرا بود تلخی دهن بر آن
گواهی دهد علاج تنقیهٔ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر
از غلبهٔ خون بود علاج آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیهٔ بلغم کنند و از خردل
و عاقرقرحا و اذخر مضمضه سازند **کثرت لعاب و سیلان آن** اگر از غلبهٔ حرارت و رطوبت
معده بود علامت آن زیاده شدن در فساد معده و تسکین یافتن از سیری شکم علاج فصد
باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک در آب برآورده شربت انار یا رب بهی حل کرده بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیهٔ
معده کنند بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند **شقاق لب** و بعضی ادویات
که در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بهیدانه و لعاب خطمی بر لب مالند و
قیروطی معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چهار ماشه کتهه سفید شش ماشه دانه هیل
۲ ماشه کافور یک ماشه موم و پیه ماکیان را در روغن زرد گداخته ادویهٔ مذکوره سائیده
در ظرف آهنی از دسته آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند **فصل در امراض دندان و لثه**
درد دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد راحت یافتن
علاج فصد قیفال یا چهار رگ زنند و لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ عنب الثعلب خشک
شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و عنب الثعلب خشک
کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گزمازج عدس مسلم در آب جوشانیده
مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرورد کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بیخته
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسبغول مسلم در گلاب و سرکه برآورده
قدری کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند و اگر سبب برودت
باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهای گرم علاج آن برشعثا اول بخورند
بالایش گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس دانه هیل در آب جوشانیده و صاف نموده

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کهنه و پوست بیخ کنار در آب جوشانیده مضمضه کنند و عاقرقرحا بورهٔ ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یک ماشه کوفته بیخته بر دندان مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج آن** تخم ترب بر آتش نهند و دود آن بر دندان رسانند و با برنگ مقشر یک توله کافور دو سرخ گرفته سه پوٹلی بندند یک پوٹلی ازان گرفته در دهن گیرند جمله کرم در پوٹلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور حسب حاجت باقی دو پوٹلی استعمال نمایند **صفت برشعشا که معمول و مجرب است** فلفل سیاه فلفل سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند بعده وزن کنند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس** یعنی کند شدن دندان از چیزهای ترش **علاج** شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا سائیده بر دندان بمالند **تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزله بارد بود **علاج آن** منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزرالبنج پوست کوکنار سعد کوفته زنجبیل در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا و مصطگی رومی و کندر و مازو برابر کوفته بیخته سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد **علاج آن** فصد قیفال زنند و بعد فصد عناب خمیرهٔ گاؤزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفراویت بود بجای خمیرهٔ گاؤزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم کشنیز خشک در آب جوشانیده لعاب اسپغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند و مازو زرد ورد گلنار شیر سفید کتهه سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بیخته سنون سازند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه بود یا سبز از غلبهٔ سودا باشد و اگر زرد باشد از غلبهٔ صفرا **علاج** در صفراوی بعد از تنقیهٔ صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه کنند و در سوداوی بعد تنقیهٔ سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیده بر دندان بمالند **ورم لثه** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود آنچه در درد بارد دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثه و محکم دندان معمول و مجرب است **ص** زنجبیل سوہن مکھی بار برنگ هیراکسیس کتهه سفید خیله تھوتھه سوخته همه را باریک سائیده سنون سازند دیگر برای خون که از لثه دائم سائل باشد

حص شب یمانی کہ آن را سوختہ در سرکہ سرد کردہ باشند یک جزو نمک ہندی دو جزو
در رورد برابر ہر دو کوفتہ بیختہ سنون سازند ایضاً دیگر دم الاخوین پنج ماشہ کتھہ سفید
چار ماشہ دانہ الایچی بریان طباشیر فوفل سوختہ ہر یک پنج ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سنون سازند

فصل درامراض حلق ولہات و مری وقصبہ ریہ ورم اللہات یعنی

اماس ملازہ علاج آن حسب مادہ تنقیہ نمایند اگر از غلبہ خون وصفرا بود بسرکہ
وگلاب وآب عنب الثعلب سبز غرغرہ کنند و اگر از غلبہ بلغم بود خردل وعسل را در آب
جوشانیدہ غرغرہ کنند و اگر از غلبہ سودا بود مغز فلوس در شیر تازہ مالیدہ غرغرہ کنند
استرخاء لہات یعنی ملازہ سست شود و فرود تر آید علاج اگر از غلبہ خون بود رگ قیفال
زنند کشنیز خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیدہ گلاب و سرکہ اضافہ نمودہ
غرغرہ نمایند و گل سرخ صندل سفید گلنار کاٹو باریک نمودہ بر وگذارند و اگر از غلبہ بلغم
باشد بعد تنقیہ بماء العسل غرغرہ کنند و شب یمانی سوختہ شاخ گوزن سوختہ نوشادر
باریک ساختہ بر کفچہ میل نہادہ ملازہ را بردارند بر تارک سر سریش گدختہ در سرکہ و اسپغول
آمیختہ برگذارند تا ملازہ را بالا کشد ذرور برای زخم لہات وکام نافع صفت آن
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفتہ سائیدہ و قدری
کافور اضافہ کردہ بکار برند خناق و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجرہ بود
ومانع نفوذ روح بطرف قصبہ ریہ ومری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبہ خون بود
علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلائی عروق و حلاوت دہن و عظم نبض
و بسیار تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و ہفت ہفت زلو پس ہر دو گوش بچسپانند
در روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بہیدانہ لعاب اسپغول مسلم شیرہ عناب شیرہ تخم کشنیز خشک
در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر شربت توت حل کردہ بنوشند و اگر احتیاج
مسہل شود در ہمین نسخہ مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن بادام افزودہ مسہل دہند
و غذا بوقت دو پہر نخود آب و بوقت شام شلہ و بجای آب قبل از غذا عرق
عنب الثعلب و بعد غذا آب آہن تاب و بعد تنقیہ پوست خشخاش عدس مسلم
حضض ککی گلنار کز مازج عناب جوشانیدہ صاف کردہ غرغرہ کنند و وقتیکہ
ورم مسترخی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک سائیدہ در روغن کنجد آمیختہ

غرغرہ کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زرد غرغرہ نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد بوقت ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دہن و بیخوابی بر دگواہی دہد علاج فصد قیفال کنند لیکن دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسپغول شش ماشہ و شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ تخم کاہو شیرۂ عناب در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و باقی علاج آنچہ در درموی گفتہ شد بعمل آرند غذا یک وقت آشجو با شربت نیلوفر بوقت شام شلہ کھچڑی مائم و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت لعاب و تہیج رو و قلب درد گواہی دہد و اگر از سودا بود علامت آن خشکے دہن و تیرگی رنگ علاج ہر دو پرسیاوشان ہفت ماشہ برگ چقندر پانزدہ عدد سنا مکی یک تولہ اسطوخودوس بادرنجبویہ ہر یک ہفت ماشہ بسفائج ۶ ماشہ تربد سفید ۹ ماشہ زنجبیل ۴ ماشہ در سہ آثار آب بجوشانند تا ثلث حصہ ماند مالند صاف کردہ مغز فلوس ۱۳ تولہ گلقند آفتابی ۶ تولہ غاریقون شحم حنظل ہر یک دو ماشہ روغن بید انجیر یک تولہ داخل کردہ تیار سازند و اول با آب گرم حقنہ کردہ بعد ازان نصف دوا مذکورہ در تنقیہ انداختہ عمل نمایند و بعد چہار گھڑی نصف دیگر را در محقنہ انداختہ بعمل آرند بعد تنقیہ پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در آب جوشانیدہ صاف کردہ غرغرہ کنند و بماء العسل غرغرہ کردن فائدۂ عظیم می بخشد غذا قلیہ و خشکی گرفتگی آواز اگر از نزلہ شود بعلاج نزلہ متوجہ شوند و اگر بسبب گرمی حنجرہ بود چنانچہ بعد امراض حادہ لاحق میشود شیرۂ تخم خیارین شیرۂ تخم کاہو در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کردہ بنوشند و اگر از سردی حنجرہ بود چنانچہ در ایام سردی لاحق میشود گاؤزبان پرسیاوشان عناب دانہ الائچی نبات سفید در آب جوشانیدہ صاف نمودہ بنوشند یا کشمش ۹ ماشہ با سہ تولہ نبات سفید جوشانیدہ صاف کردہ بنوشند انطباق مری یعنی بہم شدن آن علامت او آنست کہ چیزہای سبک مثل آب و شوربا صاف فرو نشود اما لقمۂ بزرگ بفراغت بی ایذا خوردہ شود علاج گاؤزبان عناب انیسون سنبل الطیب بہمن سفید بہمن سرخ جوشانیدہ صاف نمودہ عسل خالص حل کردہ نیم گرم جرعہ جرعہ بنوشند و اگر مصطگی سائیدہ سرد ارہ کردہ دہند فائدہ بسیار بخشد و نیز تنقیہ مسہل بلغم بعمل آرند و محجمہ ناری زیر سینہ نہند و پاکی زدہ چند بید بہتر مالند استرخاء حنجرہ یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن

علاج آن مثل علاج انطباق مری کنند **فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس**
سعال یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاؤزبان اصل السوس
پرسیاوشان زوفای یابس عناب بادیان نیمکوفته در آب جوشانیده صاف کرده
خمیرهٔ بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد
سنای مکی مغز فلوس غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید
شیرهٔ گل گاؤزبان شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بجای تنقیهٔ عام
تنقیهٔ دماغ کنند و بعده برای تنقیهٔ سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان
آمیخته اول بخورند بالایش گاؤزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب
جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته بنوشند و حب جدوار نافع ترین اشیاست
صفت لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب
بست دانه تخم خبازی تخم خطمی هر یک سه ماشه بهیدانه یک درم پوست خشخاش
دو توله در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ مغز بادام مقشر
شیرهٔ تخم خشخاش سفید از هر یک یک توله بیفزایند بعده کتیرا صمغ عربی رب السوس
هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و با زیادتی خون بود
علاج آن فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیرهٔ بنفشه دو توله
در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو
در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب اسبغول
مسلم لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب
برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و پوشیده نماند
که ترشی آلو بخارا بسرفه مضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب بکمانی بحر الجواهر و مجمع الحکمة
و قسمی است از سرفه که آن را سرفه یابس گویند و آن چنین باشد که در وی هیچ دفع نشود
و آن بر دو قسم است یکی سرفهٔ بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند
علامت و علاج آن علامت و علاج نزلهٔ بارد است دوم سرفهٔ حار که خلط رقیق حار
مدام از دماغ بطرف سینه میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفهٔ خشک
بغیر از برآمدن چیزی از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز

علاج دیا قوزا اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره تخم کاهو در عرق
عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا اشجو با اسفاناخ یا خشکه
یا شله و در سرفه بارد غذا کباب دراج یا تیهو یا آب قلیه یا خشکه کم روغن حب که باکثر قدماء
سرفه مفید اند **صفت** گل پسته پوست بلیله مساوی الوزن گرفته در عرق ادرک
سائیده بقدر مونگ حبها بندند عند الحاجت یک حب در دهن نگاه دارند **سل**
حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال
طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده در سرفه و فرق درمیان مده و بلغم باین طور
می کنند که بر آتش گذارند اگر بوی چرم سوخته آید مده است والا بلغم و سبب
این علت قرحه ریه می باشد **علاج** کتیرا رب السوس سائیده در دیا قوزا آمیخته
اول بخورند بالایش شیره مغز تخم کدو شیرین شیره تخم خرفه در عرق عنب الثعلب
و عرق گاؤزبان برآورده شربت خشخاش یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند
یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیرهٔ اصل السوس در عرق
گاؤزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و شیخ الرئیس گوید که مسلول را
گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیاست بلکه باید که نان خورش هم گلقند باشد
و وقتیکه خون برآمدن شروع شود فصد باسلیق زنند و قرص کهربا و شربت
حب الآس بدهند **صفت سفوف سرطان** سرطان سوخته ده درم
صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم کتیرا سه درم جمله را
بکوبند و سفوف سازند **صفت قرص کهربا** صمغ عربی نشاسته کهربا کتیرا
مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته
در لعاب اسبغول اقراص سازند شربت از ۳ ماشه تا ۵ ماشه و پوشیده نماند
که طریق سوختن سرطان آنست که سرطان را در کوزهٔ گلی نهند و سر کوزه محکم بند کنند
و یک شبانه روز در تنور نهند بعده بکار برند **نفث الدم** و آن آمدن خون بود
از راه دهان یا از دماغ بود و آن به تنحنح آید و گاه رعاف همراه بود یا از اجزای حلق
مثل حنجره و غیره بسبب آواز شدید یا قی شدید یا از فریاد بر آید و این تنحنح نباشد
و یا از سینه بود و او بوقت استسقا یا سرفه شدیده بقدر اندک بر آید یا از اجزای دهن

مثل لثہ وغیرہ برآید وعلامتش ظاہر است کہ از علامات مذکورہ ہیچ نبود وبا بزاق آمیختہ برآید **علاج** کہربا سائیدہ در خمیر خشخاش یا دیا قوزہ آمیختہ اول بخورند بالائش لعاب بہیدانہ شیرۂ ریشۂ انجبار شیرۂ تخم خرفہ در آب برآوردہ شربت حب الآس حل کردہ بارتنگ پاشیدہ بنوشند واگر از ین بہ نشود فصد باسلیق زنند وقرص کہربا یا قرص گلنار بدہند واین قرص در دہن دارند **صفت** اقاقیا کہربا مرواریدنا سفتہ طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفہ گل ارمنی نشاستہ صمغ عربی کتیرا مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسبغول مسلم اقراص سازند **صفت قرص گلنار** گل ارمنی گلنار صمغ عربی از ہر یک چہار درم گلسرخ اقاقیا از ہر یک سہ درم کتیرا دو درم کوفتہ بیختہ بآب گلنار اقراص سازند وکشتہ مرجان اگر بصباحب نفث الدم دہند فائدہ عظیم مے بخشد **صفتہ** شاخ مرجان را در شیر آک ہفت مرتبہ گرم نمودہ سرد کنند بعدہ در شیر آک سائیدہ اقراص ساختہ خشک نمودہ در دو سکورہ گلی نہادہ گلحکمت کردہ در دہ آثار پاچگد شتی آتش دہند شربت یک سرخ یا شربت آنار غذا شلہ ودال خشکہ وماء الشعیر واگر خون از اجزاء دہن برآید علامتش آنست کہ گلنار انجبار فوفل مازو ہمہ را سوختہ با مصطگی سائیدہ بر دندان مالند وانجبار گلنار گزمازج فوفل حضض در آب جوشانیدہ مضمضہ کنند وگاہ این مرض از بند شدن حیض عارض گردد علامتش آنست کہ مدرات حیض دہند وفصد صافن زنند **ضیق النفس** وآن مرضیست کہ شخصے محنت وحرکت نکردہ باشد نفس بسرعت وتواتر آید وآن اگر از نزلہ بارد بود علامت آن آواز خرخر از سینہ آید وباسرفہ وبلغم باشد واگر با سرفہ باشد منجر باستسقا گردد دران وقت شیر شتر دہند وہر چہ در استسقا گفتہ آید بکار برند واگر از نزلہ باشد **علاج** گل گاؤزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس مقشر نیکوفتہ سبوس گندم در عرق عنب الثعلب وعرق گاؤزبان جوشانیدہ صاف کردہ شربت زوفا حل کردہ بنوشند غذا قلیہ یا نان خمیری واگر این مرض از استرخار عضلات نفس حادث گردد علامت آن تنفس مضاعف است **علاج** آن مثل علاج فالج کنند واگر از تصاعد ابخرۂ گرم بود کہ از دل بسوی شش آیند علامت آن احساس تصاعد ابخرۂ گرم بود وعظم النفس ونبض وشدت عطش **علاج**

فصد باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ
مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو
لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و معمول این دودمان
صفقه مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
رازیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا تخم کتان بهیدانه
کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند
صاف نموده عسل پاؤ آثار در آن حل کرده بقوام آرند شربت از پنج ماشه تا دو درم **معجون**
از تالیف جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم که در ضیق النفس بکرر تجربه رسیده صفقه
مرکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر زراوند فرومانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی دو درم همه را
کوفته بیخته صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون بسازند
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال
وضیق النفس و درد در مقدم سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض
علاج فصد باسلیق زنند و برای تلیین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان
تخم خطمی در آب جوشانیده صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه
در شش ورم رخو بلغمی عارض شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن
و زکام و سرفه **علاج** منضج و مسهل بلغم دهند **ذات الصدر** و آن ورم غشای
مضعف سینه است علامت آن تپ دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده و حنجره
درد ناخس دریافت کند **ذات العرض** و آن ورم مؤخر غشای مضعف سینه است
که جانب فقرات حادث گردد علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه
و مریض بر پشت نتوان خفت **علاج** هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای
وضع ادویه مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض مابین
الکتفین و در ذات الجنب بر پهلو ضماد کنند **ذات الجنب** و آن ورمی باشد
در پرده که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت آن تپ دائمی
و منشاریت نبض و اکثر این مرض از مادهٔ گرم حادث میگردد **علاج** تا روز سوم

فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر
در عرق عنب الثعلب در عرق گاؤزبان حل کردہ بنوشند و اگر مسہل حاجت افتد
اول براے نضج مادہ عنب الثعلب بنفشہ برگ گاؤزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیدہ
صاف کردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافہ کنند و بجاے بنفشہ
گل بنفشہ تبدیل نمایند و بروز چہارم گل بنفشہ گل نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب خشک
عناب سپستان در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب خیسانیدہ شربت نیلوفر
حل کردہ شیرۂ تخم کاہو بالا ریختہ خاکسی پاشیدہ بنوشند و بروز ہشتم گل سرخ مغز فلوس
شیر خشت ترنجبین روغن بادام اضافہ کردہ مسہل دہند و بروز تبرید لعاب بہیدانہ لعاب
اسبغول مسلم شیرۂ تخم کاہو در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و ضماد
در ابتداء ابہر کردع مادہ صندل سرخ آرد جو باب خرفہ سبز و قدری روغن بنفشہ سائیدہ
ضماد نمایند و چون زمانہ ابتدا بگذرد گل بابونہ گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا
عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونہ سائیدہ ضماد کنند **فصل** در امراض
قلب خفقان حرکتیست اختلاجی در دل کہ براے دفع شئ در دل مے شود **علاج**
اگر از غلبۂ صفرا بود تنقیۂ آن کنند و مفرحات و مبردات کہ در دموی تحریر می آید بعمل آرند
و اگر از غلبۂ خون بود فصد باسلیق زنند بعدہ فصد صافن کشایند و آملہ مربے شستہ
بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بالایش لعاب اسبغول شیرۂ تخم خرفہ شیرۂ کشنیز خشک
شیرۂ زرشک در گلاب و عرق کیوڑہ برآوردہ شربت انار شیرین با خمیرۂ صندل حل کردہ
تخم فرنجمشک پاشیدہ بنوشند یا آملہ مربے اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین
در عرق گاؤزبان و بیدمشک حل کردہ تخم بالنگو پاشیدہ بنوشند و نیز بعد تنقیہ ماء الجبن
بطریقیکہ در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورانند طریق اخذ ماء الخیار
بگیرند خیار را از سرکار و چند جا بزنند پس گل حکمت نمودہ در تنور کہ گرمی آن
فرونشستہ باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآوردہ گل حکمت دور نمودہ
سر آنرا بریدہ بیفشارند پس آبش را صاف ساختہ شربت نیلوفر حل کردہ بدہند
و قدری قدری ہر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء القرع ہم
ہمین است و مداومت خمیرۂ مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین

اشیا ہست و دادن قرص کافور نیز مفید است **صفت خمیرۂ مروارید** معموله کوبیدہ ابریشم برادۂ صندل سفید ہر یک دو تولہ شب در عرق گاؤزبان یک رطل تر دارند صباح جوشانیدہ صاف کردہ با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک رطل بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفتہ یک تولہ یشب سبز یاقوت لبسد ہر یک دو تولہ مشک خالص ۲ ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل سازند بعد ازان ورق طلا و ورق نقرہ ہر یک شش ماشہ داخل کردہ خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب صالحین** بیارد گمل گوڑہل کہ گلیست مشہور در ہند صد عدد و سبزی آن دور کردہ در آب لیموے کاغذی پاؤ آثار مالیدہ شب در پیالۂ چینی نگاہدارند صباح با شربت نبات کہ یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑہ و گلاب شربت ساختہ باشند یکجا کردہ در شیشۂ کہ نصف شیشہ یا ثلث شیشہ خالی باشد انداختہ شیشہ را نگاہدارند پس بعد چہار روز کہ جوشش خوردہ باشد برآوردہ صاف کردہ بدارند از دو دام تا شش دام بعمل آرند و اگر ہمراہ عرق کیوڑہ و گلاب بید مشک آمیزند بہتر باشد **صفت قرص کافور** کافور ستہ جزو زعفران چہار جزو مغز تخم کدو شیرین دو جزو مغز تخم خیارین چار جزو عسل سفید چار جزو کوفتہ بیختہ در عسل سرشتہ اقراص سازند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سودہ بر قلب طلا کردن فائدہ عظیم می بخشند و سیب و بہی دانہ ار خوردن خفقان را مفید آید و اگر از سوء مزاج بارد بود دوالمسک حلو اول بخورند بالایش شربت گاؤزبان در عرق گاؤزبان و عرق بادیان و عرق پان حل کردہ بنوشند یا عنبر اشہب سائیدہ در گلقند سیوتی آمیختہ اول بخورند بالایش گاؤزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش خفیف دادہ صاف کردہ شربت زوفا حل ساختہ خاکشی پاشیدہ بنوشند یا خمیرۂ ابریشم اول بخورند بالایش شربت بنفشہ در عرق گاؤزبان و عرق بکو حل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن گل سائیدہ بر دل طلا کنند و اگر بشرکت معدہ بود علامت آن حدوث غثیان و بعد از قے تخفیف یافتن پس اگر در معدہ صفرا باشد علاج آن سکنجبین در آب گرم حل کردہ بنوشند و بعد یک گھڑی قے کنند بعدہ خمیرۂ صندل در ورق نقرہ پیچیدہ

اول بخورند بالایش شربت سنبل در گلاب حل کردہ بنوشند غذا آشجو با شربت انارین
و اگر در معدہ بلغم بود علاج آن نمک در آب جو شدادہ قی کنند بعدہ شیرہ بادیان
در عرق گاؤزبان برآوردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و جوارش مناسب بخورند
غذا نخود آب و اگر تدبیرات مذکورہ سود ندہد تنقیہ خلط نمایند و اگر در معدہ سودا بود
ماء الجبن دہند و اگر خفقان بسوء الہضم بود دواء المسک اول بخورند بالایش گلقند آفتابی
در عرق گاؤزبان و عرق بادیان مالیدہ صاف کردہ تخم بالنگو پاشیدہ بنوشند و اگر
بضعف معدہ بود علاج جوارش مصطگی سائیدہ در خمیرہ صندل آمیختہ اول بخورند
بالایش شیرہ دانہ ہیل در عرق گاؤزبان برآوردہ نبات سفید داخل کردہ بنوشند و اگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست کہ باندک حرکت بدنی مثل جماع و راہ رفتن
و از اندک حرکت نفسانی مثل غم و فرح حادث گردد علاج خمیرہ مروارید یا دواء المسک
بارد یا خمیرہ گاؤزبان عنبری اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب
در عرق گاؤزبان و بید مشک حل کردہ بنوشند غذا پلاؤ و قلیہ چوزہ مرغ **صفت**
دواء المسک بارد طباشیر ۶ ماشہ گلسرخ ۶ ماشہ کہربا سہ ماشہ کشنیز خشک سہ ماشہ
مروارید یک ماشہ قرفہ ۲ ماشہ مشک خالص دو سرخ کافور ۲ سرخ شربت فواکہ شیرین
۳ تولہ نبات سفید ہشت تولہ بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست کہ تمام حواس
معطل نماید علامت آن برودت اطراف و تنفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی
آب سرد و گلاب بر روزنند و بوہای خنک بویانند و بر آنخورہ گلی آب نارسیدہ
یا برگ گلسرخ گلاب پاشیدہ بویانند و دست و پا بہ بندند و کف دست و پا را دلک نمایند
و کشیدن شاخہا بر ساقین و قدمین مفید بود و اگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع
فرمایند **فصل در امراض پستان قلت لبن** یا بسبب قلت خون بود کہ مادہ
لبن ہست یا بسبب غلبہ اخلاط ثلثہ بر خون بود علاج اگر از غلبہ اخلاط بود تنقیہ آن
نمایند با دویہ خفیفہ و اولی آنست کہ فقط از ادویہ معدلہ تعدیل اخلاط نمایند
و شیرہ تخم شبت ۶ ماشہ در عرق گاؤزبان دہ تولہ برآوردہ بہ نبات شیرین کردہ
بنوشانند و زیرہ کرمانی سہ ماشہ بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود
ادویہ مولدہ خون بکار برند و زیرہ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد

غذا پلاؤ مرغ یا قلیه خشکه تناول نمایند ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض
علاج فصد باسلیق از جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن
از پای موافق زنند و خرقه در سرکه تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن
گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای نضج ضماد نمایند
و بعد انفجار این مرهم بعمل آرند جلفته سفید یک توله مردار سنگ ۶ ماشه موم سفید یک دام
روغن کنجد سه توله بالطریق معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بپزند
و پوشیده نمایند که اگر هر دو پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند
فصل در امراض معده وجع الفواد و آن درد فم معده است اگر از انصباب
صفرا باشد علامت آن ظاهر بود علاج فصد باسلیق زنند و شیرهٔ زرشک
یا آب تمر هندی در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشانند و گلسرخ طباشیر زرور و در گلاب سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن
عطر گلاب نیز نفع بلیغ دهد و اگر از ریاح بارده باشد علاج آن از حکایت مفصلهٔ ذیل
برگیرند حکایت شخصی را وجع الفواد بارد لاحق شد رجوع باحقر آورد روز اول شیرهٔ
دانه هیل در عرق گاؤزبان و عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح
داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده
عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضماد کنانیده شد تا سه روز همین طریق
معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و نضج ماده گاؤزبان بادیان نیمکوفته
تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته داده شد
روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عناب بنفشه افزون ساخته
بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز مسهل سپستان
مویز منقی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیرهٔ بنفشه شیرخشت روغن بادام اضافه کرده
مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده شربت
بنفشه حل کرده نوشانید همین نمط تا سه مسهل بعمل آمد گو نه افاقه شد چونکه برودت
در مزاج و شکایت وجع موجود بود دوای مخترع حکیم علوی خان در برگ تنبول
داده شد صحت کلی یافت صفت دوای مخترع علوی خان نمک ترب نمک پودینه

نمک بنگ هر یک ۳ ماشه جوهر لوبان ۵ سرخ قفاح اذخر یک مثقال دانه هیل دو درم
همه را در عرق نانخواه ۲ توله کهرل کنند تا خشک شود پس نگاهدارند عند الحاجت بقدر
۳ سرخ در برگ تنبول نهاده بخورانند وجع المعده اگر از ریاح بود قراقر و انتقال
وجع گاه گاهی دهد علاج جوارش کمونی اول بخورند بالائش شیرهٔ تخم کشوث شیره
بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر از فساد غذا بود
علاج قے کنند و سکنجبین ساده گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کرده
بنوشند تخمه و هیضه تخمه آنست که معده اصلا در غذا تصرف نکند و هضم نکند و هیضه
عبارت از آنست که غذا هضم نشده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد
بقے دفع شود و آنچه غلیظ در اسهال بود با اسهال علاج اگر طبیعت مستعد بقے باشد
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قے فرمایند والا شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقے در عرق بادیان
و گلاب برآورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل
تربد سفید مجوف تراشیده سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالائش شربت دینار
یا شربت دو ورد مکرر یا شربت سناء در عرق بادیان و عرق گاؤزبان حل کرده بنوشند
و اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علاج بقے تنقیهٔ معده کنند بعده سکنجبین ساده و سکنجبین لیموی
در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف
برائے حبس اسهال طباشیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته اول بلیسند
بالائش شیرهٔ زرشک شیرهٔ سماق شیرهٔ طباشیر سفید در آب بهی شیرین برآورده شربت
حب الآس حل کرده بنوشند و اگر از غلبهٔ بلغم بود علاج بعد تنقیهٔ معده عود سائیده
در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالائش شیرهٔ دانهٔ هیل
در عرق گاؤزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر هیضه از فساد هوا بود
که آن را هیضهٔ وبائی گویند علاج خانه را از عطریات و بخورات خوشبو سازند
و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب و آب
خالص آب شوره تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و جدوار و از بنفسجے و نارجیل دریائی
و زهر مهره خطائی و پپیته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشند و شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاؤزبان برآورده شربت انارین

حل کرده بنوشند و کشنیز سبز بجوشند جوع کلبی و آن زیادتی آرزوے طعام
و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ است پیدا شود پس این مرض اگر از ریختن سودا بر فم معده باشد
علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتهای ساعت و سوزش فم معده
اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن فرمایند
غذا نان و قلیه مرغ جوع البقری و این مرضیست که در آن بطلان شهوت طعام
بمرتبه شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم میرساند و اعضا نهایت محتاج بغذا
می باشند و اکثر با غثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق است
و این مرض را بولیموس هم میگویند و اگر از سبب مصادمت هوای سرد و ملاقات ثلوج
غرض این مرض از سوء مزاج بارد مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه حساسه
از فم معده بطلان یابد و درد در معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند
برودت محسوس شود علاج جوارش کمونی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطگی
یا جوارش عود آمیخته اول بخورند بالایش شیرۂ بادیان شیرۂ دانه هیل در عرق بادیان
برآورده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن گل و
روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر بالینت طبع باشد دانه هیل زیره سیاه
زرورد و اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بخورند غذا از زرده
تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیرۂ کرده باشند و کباب مرغ و اگر
از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش تشنگی و قبض طبیعت بود
بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افاقه شیرۂ زرشک
در عرق کیوڑه و گلاب برآورده شربت انارین حل کرده بنوشند و غذا نان گندم را
در آب انار و سیب تر کرده بدهند عطش شدید مفرط و آن را سته سبب اند
سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سودای
احتراقی در معده جمع شود طبیعت از آن متاذی گردد و مشتاق آب شود تا باستعانت
آن اجزای خلط مذکور را نرم ساخته رفع نمایند و هر قدر که آب بخورد آن خلط
زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف گردد و دائما عطش بحال خود ماند و انسان
سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند و خاصیت این عطش آنست که هر قدر انسان

بران صبر کنند یا چیزے گرم مانند زنجبیل بخورد تسکین یابد علاج شهد خالص
یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط و بسبب دوم آنکه حرارت یا یبوست بر معده مستولی گردد
دازان باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت یبوست سازج بود
یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره علاج لعاب اسبغول مسلم با شیره
زرشک شیره آلو بخارا در گلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
تنقیه بود مسهل وقتے بعمل آرند غذا ماء الشعیر و بسبب سوم آنکه از حرارت خارجی مانند هوا
گرم اشتیاق و ورزش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش آب حاصل آید علامت آن
آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج تبرید مذکور دهند و در خسخانه
دریا و درجای سرد سکونت ورزند و خمیره صندل اول بخورند بالائش شیره تخم خرفه شیره عناب
در عرق گاوزبان و عرق کیوڑه برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و صندل سفید
و خیار بهوسند ورم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
و لزوم حمی و تشنگی بسیار و دقی و عظم نبض و سقوط شهوت علاج اول فصد باسلیق زنند بعده
اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف کرده روغن بادام
بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و بروز تبرید لعاب اسبغول مسلم شیره تخم
کشنیز خشک شیره تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و در ابتدای ورم صندل سرخ رسوت گل سرخ در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و بعد از سه روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند
بعده سنبل الطیب زر ورد افزایند غذا آش جو و بعد از تنقیه بروز نهم آب عنب الثعلب
سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق بشربت بزوری شیرین ساخته بدهند و اگر ورم
منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده قرص کهربا و غیره
استعمال نمایند غذا آش جو با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت آن تپ نرم
و سقوط اشتها و سوء هضم و تهیج روی علاج بماء الاصول اول نضج بلغم کنند بعده
سنا مکی غاریقون فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول اضافه کرده
مسهل دهند و درین مرض استعمال ادویه حریفه مثل شحم حنظل و غیره نفرمایند و باضافه
سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود بعمل آرند صفت ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانہ پوست بیخ کبر ہر یک دہ درم انیسون تخم کرفس ہر یک دو درم
غافث افسنتین شکاعی بادآورد ہر یک ۵ درم قنطوریون سہ درم ہمہ را در دو من آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نمودہ ہر صبح سی درم بادہ درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر
سہ درم مصطگی رومی سائیدہ سردارہ کردہ دہند بہتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن
سختی موضع و سواد رنگ و افکار ردیہ و غموست باترشی دہن علاج فصد باسلیق زنند
و مارالجبن بکار برند و حلبہ و تخم کنوچہ تخم کتان در آب بادیان سبز سائیدہ ضماد کنند
و غذا شوربای طیور و آب یخنی کو قے در جمیع اقسام مضرت دارد زیرا کہ جاذب مواد
بطرف معدہ مینماید نفخہ معدہ فآن سوء مزاج بارد سافج در معدہ حادث شود
پس ہر چہ خوردہ شود بسبب برودت مستحیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام بادانگیز
مثل باقلا و لوبیا ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معدہ بود
پس بسبب حرارت معدہ ریاح ازان متولد گردد علاج اگر کثرت اخلاط باشد دفع نفخ
را قے نبود حسب خلط بمسہل تنقیہ کنند و اگر از جہتہ ریاح بود جوارش کمونی اول نخورند بالائش
انیسون بادیان نیمکوفتہ تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی
مالیدہ بنوشند غذا نخود آب و از اطعمہ غلیظ و اشیای نفاخ و ترشی پرہیز نمایند قی و تہوع و غثیان
قے حرکتی باشد از معدہ برای دفع چیزی کہ در وست از راہ دہن و تہوع حرکتی است
بے آنکہ چیزے دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط
در جوف معدہ بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معدہ بود تہوع پس خلطیکہ در معدہ
ریختہ باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دہن و خشکی زبان و قی صفراوی علاج
از سکنجبین و آب گرم قے کنند بعدہ زرشک سماق در سکنجبین شربت انار ترش سائیدہ
آمیختہ بلیسند و جوارش مصطگی معمولی مداومت سازند صفتہ مصطگی رومی سہ تولہ
زرشک یک تولہ دانہ الایچی خورد ۲ تولہ نبات سفید سہ چند بدستور معروف تیار سازند
غذا آشجو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر علاج تخم ترب تخم شبت
اصل السوس غیر مقشر در آب جوشانیدہ صاف کردہ قی کنند بعدہ جوارش مصطگی
اول بخورند بالائش شیرہ بادیان شیرہ پودینہ خشک در آب برآوردہ
گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و اگر قے از کثرت اخلاط نباشد و علامت برودت

ظاہر بود وجوارشش مصطگی وجوارش عود ترش وجوارشش عود شیرین تناول
فرمایند و اگر علامت حرارت ظاہر باشد شربت انارین وجوارش انارین فایدہ
سیکند سقی الدم یعنی برآمدن خون از معدہ بقی وآن از انفجار فوہات عروق
حوالے معدہ بود علاج فصد باسلیق از دست راست زنند ودم الاخوین
کہربا اقاقیا سائیدہ در رب بہی شیرین آمیختہ بلیسند وباقی علاج مثل علاج
نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکہ یا رب بہی شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع
اجزاے طبقہ داخلی معدہ براے دفع موذی وآن یا بسبب باشد وعارض میشود
وبعد استفراغہای بمفرط واین قسم علاج ندارد وتجربہ ہلاکت است وعلامتش آنست
کہ بعد استفراغ وحمیات حادہ می افتد علاج شیر زنبوشند ولعاب بہیدانہ لعاب
اسبغول با روغن بادام بہ نبات شیرین ساختہ بنوشند یا از بلغم بود علامت آن قلت
تشنگی وخواہش چیزہاے گرم ولینت نبض علاج اگر مادہ کثیر نبود منضج ومسہل بلغم دہند
واکثیر نبود بمقیات معدہ را پاک سازند وعود سائیدہ در عسل خالص آمیختہ بلیسند
غذا شوربا ویا از ریاح بود علامت آن دردو انتقال آن وتسکین موافق باخراج
ریح واین اکثر بعد از تخمہ عارض شود وصبیان را اکثر بود علاج جوارش کمونی
بخورند وبنمک وسکوس تکمید سازند وبعض اطبا در تصانیف خود با آوردہ اند کہ در فکر
انداختن وترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد احقر اینست
آنست کہ مرتکب این امر نباید بود زیرا کہ ممکن است کہ طبیعت بسبب انصراف خود
از اندفاع واصلاح موذی باز ماند ومادہ کہ در معدہ موجود است بسبب قیام خود
وبجہت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند قرب واین علت است کہ ہرچہ
خوردہ شود وتغیر نیافتہ برون آید واین را اسہال معدی ہم گویند واین مرض مزمن پیدا شد
وحادث میگردد واز ریختن صفرا بر معدہ علامت آن حادث شدن عقب حمیات
صفراوی یا بعد از استعمال اغذیہ یا ادویہ حارہ وخروج صفرا در اسہال علاج
گل نیلوفر ریشہ خطمی در عرق گاؤزبان خیسانیدہ صبح مالیدہ صاف کردہ مغز فلوس
گلقند آفتابی مالیدہ صاف ساختہ روغن بادام شیرین بالا ریختہ بنوشند بدستور
وقت دوپہر آب مونگ وبوقت شام خشکہ باشار بر وزتبرید لعاب ریشہ خطمی

لعاب بہیدانہ لعاب اسبغول مسلم در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب برآوردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و بعدہ برای قبض طبیعت بعد از تنقیہ دانہ ہیل طباشیر سفید
زردرو سائیدہ در شربت حب الآس یا رب بہی آمیختہ بلیسند یا از بلغم بود علامت آن
کثرت بزاق و غثیان و قے بلغمی علاج اول بادویہ خفیفہ تنقیہ کنند بعدہ
جوارش مصطگی اول بخورند بالائش شیرہ بادیان شیرہ زیرہ سیاہ شیرہ دانہ ہیل در آب
برآوردہ صاف نمودہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند غذا یخنی پلاؤ سفوف
برای ذرب از ہر نوع کہ باشد مجرب و معمول است صفت موچرس بائبن تہورد
گل دھاوہ ہر یک یکدام مصطگی دو دام بیل گری کو کنار رال خشک ہر یک یکدام
کوفتہ بیختہ سفوف سازند و یک ٹانک صبح و یک ٹانک شام بخورند غذا برنج سانٹھی
و دال مونگ و نوعی است از ذرب کہ آنرا اسہال دماغی گویند و سبب آن آنست کہ از نزلہ
کہ از دماغ بر معدہ ریزد و غذا مزلق شود و علامتش آنست کہ بعد خواب زیادہ شود علاج
اگر از خلط از اخلاط زیادہ باشد تنقیہ دماغ کنند ورنہ بحب جدوار مداومت نمایند
و خوردن افیون ہم نفع دارد حرقت معدہ اگر از خوردن غذای غلیظ بود
علاج قے کنند و بمسہل تنقیہ سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معدہ فرمایند
و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بسبب صفرا بود علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب
بہیدانہ شیرہ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت انارین یا شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند و اگر حاجت افتد مسہل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معدہ بود علامت آن آنست کہ بعد اکل غذا
ساکن شود علاج از دست چپ فصد اسیلم زنند و ہلیلۂ سیاہ مربی یا آملہ مربی مداومت سازند
و اگر حاجت افتد ماء الجبن استعمال کنند فصل ورم احشا جگر و طحال و مرارہ ورم جگر
اگر از غلبہ خون بود و در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس بطن و غشی و برد اطراف
و فواق و سقوط اشتہا و درد شدید و اگر در محدب باشد علامت آن سرفہ شدید
و ضیق النفس و احتباس بول و ورم ہلالی شکل باشد علاج فصد باسلیق زنند
و سکنجبین در آب انارین حل کردہ بنوشند غذا آشجو دہند کہ در محدب رعایت
ادرار و در مقعر رعایت اسہال واجب است و اگر صفراوی بود شدت تپ و تشنگی

وقلق و سرعت نبض و ناریت قارورہ علاج گل بنفشہ گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی نیمکوفتہ تخم خیارین نیمکوفتہ زرشک بیدانہ یعنی منقی شب در عرق عنب الثعلب
تر دارند صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت نیلوفر گلقند آفتابی داخل کردہ بنوشند و بعد نضج
باضافہ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین مسہل دہند و بروز تبرید
لعاب ریشہ خطمی در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند و اگر حاجت بود شیرۂ تخم خیارین نیز داخل کنند و در ہتید اصندل
آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیدہ ضماد کنند و در تزاید اکلیل الملک
زعفران افزایند و در انتہا صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران عود قسط تمن
در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کسب ملائم
و بلغمیت براز و سفیدی قارورہ علاج اخراج مادہ بحقنہ کنند و استعمال جوارشات
و معاجین مقوی جگر فرمایند سوء القنیہ و آن مقدمۂ استسقا است و سبب آن ضعف کبد
و سوء مزاج بارد است و علامت آن تہیج الاطراف و سفیدی رنگ و ترہل جلد علاج
از اغذیۂ غلیظہ لزجہ پرہیز ند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخود آب با چوزہ مرغ
و دراج و تیہو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا و آن مرض
مادی است و سبب آن رطوبات غریبۂ باردہ در اعضای ظاہری و باطنی
و تورم اعضا پیدا باشد و بر سہ قسم است اول لحمی کہ در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد
و چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظہ موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب بسر و بعد از حمام یا بعد از خواب
حادث گردد یا از ضعف بود کہ غذای را بخوبی ہضم نکند و کیموس خام بکبد رسد و کبد نیز
از نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا کند علامت آن
سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زقی
و آن از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ترب و امعا حادث گردد و این
بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض
از پہلو بہ پہلو غلطد آواز پدید آید سوم طبلی و دوی آنست کہ ریاح غلیظ عسر التحلیل در مکانیکہ اجتماع
رطوبت زقی میشود مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست

برشکم زنند آواز طبل بر آید و این هرسه قسم بی ضعف جگر نمی شوند و نیز علاج
هرسه مشترک است علاج و بید الورد اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث و رقیات
برآورده شربت دینار یا گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند و تا سه روز همین قدر بنوشانند بعد و یک یک دام
بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقلیل غذا فرمایند تا حدیکه
یک وقت شله با آب نخودی بخورانند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه افتد تنقیه کنند
و آب به مستسقی ندهند فقط بر عرق گاؤزبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا ورزند
و اگر بجای آب شیر شتر دهند هم مناسب است و اگر درمیان مرض طبیعت نرم شود جوارش
مصطگی تا هفت ماشه بدهند و در طبلی ادویهٔ کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان و شیرهٔ دانه هیل
وجوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقاء زقی استعمال مدرات ضرور نیست
وگاه استسقاء بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مروق یا دواء الکرکم یا معجون
کلکلانج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستسقی ورم کند
زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار ماشه مرمکی
ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه پشک بز پشک گاو خشک هر یک یک توله
بورهٔ ارمنی دو ماشه همه را در آب سائیده نیمگرم ضماد کنند یرقان و آن مرضیست
که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر سیاه بود از سودا پس
سبب یرقان اصفر چنین است که درمیان مراره و جگر سده افتد پس صفرا از جگر
بمراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد علامت آن قی صفراوی
و تلخی دهن و ثقل قلیل در موضع جگر و سفیدی براز بتدریج علاج شیرهٔ مغز تخم خربزه
شیرهٔ مغز تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
غذا آشجو حکایت شخصی را یرقان قبل از سابع افتاد آنرا شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ
تخم خیارین شیرهٔ زرشک در آب برآورده شربت حل کرده در یک روز بسه مرتبه
داده شد و روز دوم خراطین خشک سائیده در شربت بزوری آمیخته اول بلیسانید
بالایش شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب
برآورده شربت نیلوفر حل کرده داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین نیم کوفته

تخم کاسنی خار خسک در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری
حل کرده دادم بعده بروز هشتم مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده
مسهل داد بوقت صبح روز دوم اجابت شد براز سفید رنگ بقبض بر آمد دانسته گشت
که سده درمیان مراره و امعا نیز حادث گشته پس برای تلقین طبیخ آلو بخارا گلقند آفتابی
افزوده شد بوقت سه پهری قولنج افتاد حال مریض متغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف
رو نمود پس ازان حسب حاجت سه مسهل بعمل آورده شد و بعد مسهلات
آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد بفضله تعالی صحت یافت و گاه
بحدوث سده بسبب غلبهٔ صفرا یرقان حادث میشود علاج آن تنقیه صفرا است
و یرقان اسود بسبب وقوع سده درمیان کبد و طحال حادث میگردد علامت
آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست علاج خراطین خشک
سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث در آب
بر آورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بمسهلات تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن
نفع عظیم می بخشد و فوفل مصطگی افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت قاروره
و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید علاج فصد باسلیق
از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه سازند
روز سوم بابونه غذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز
درمیان کشدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند
و عنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک در سرکه
و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش
و زیادتی حجم سپرز علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش
سکنجبین که در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و کنجد و پشک بز و پشک گاؤ
و خاکستر چوب آکه در سرکه سائیده نیمگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره
مسهل دهند علاج نفخهٔ طحال قریب بهمین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری
تیار کرده باشند و عرق گوگرد بنفخهٔ طحال فائده عظیم بخشد و نفخهٔ طحال

از ریاح سوداوی حادث میشود و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ
سپرز است فصل در امراض امعاء و مقعد و گرده و مثانه اسهال اگر بسبب فساد غذا بود
یعنی غذا بکثرت خورده شود یا بی اشتها خورده شود و از ان باعث اسهال لاحق شوند علاج
شیرهٔ بادیان در عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند
و از غذا منع فرمایند و باقی علاج آنچه در تخمه و هیضه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات
که از دماغ بمعده فرود آیند اسهال باشد علامتش آنست که بعده خواب طویل حادث شوند علاج
آنچه در نزله گفته شد بعمل آرند و اگر بسبب انصباب اخلاط بر فم معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد
علاج آن تنقیه صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند صمغ عربی گلسرخ
[illegible] تخم حماض بریان کشنیز [illegible] طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک [illegible] درم
کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند و اگر انصباب سودا بود علاج تنقیه سودا فرمایند
و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری نبود و نیز بدانند که اکثر اسهال کبدی
در تب می باشند پس اسهال دموی باشد علاج بند نکنند فصد باسلیق یا اکحل [illegible] نمایند
و وقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر سفید دم الاخوین سائیده در شربت [illegible]
آمیخته اول بلیسند بالایش لعاب ریشهٔ خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار
حل کرده تخم ریحان پاشیده بنوشند و اگر صفراوی باشد تبرید نشاید کرد لیکن برای تسکین تپ
صندل سفید سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسبغول سالم پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین قسم ادویهٔ مسهله که دران تحقیق کثیر نمود استعمال نمودن جائز است
زحیر و آن حرکتیست از معاء مستقیم جهت دفع فضله بسبیل اضطرار که در ترک او اختیار نبود
و بتقاضای شدید چیزی کم دفع شود و تقاضا باقی میماند و اکثر یاد خون هم بود و سبب آن
یا رطوبت مالحه خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج رطوبت علاج
لعاب بهیدانه لعاب ریشهٔ خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده گلقند آفتابی مالیده
شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پیچش زیاده باشد روغن بادام
اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسبغول افزایند و بعد از سه روز بهیدانه
و اسبغول را بریان کنند و لعاب برآورده استعمال فرمایند و اگر بسبب ریاح در شدید بود
شیرهٔ بادیان داخل سازند و اگر قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ دانه [illegible]

شیرۂ زرشک در عرق قیاث برآوردہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند و اگر خون بسیار آید
شیرۂ انجبار افزایند غذا دال ونخشک و اگر زحیر سدی باشد یعنی ثفل در رودہ بند شود
و بباعث آن زحیر حادث گردد علامت آن درد و قبض دائم و خروج ثقل باشد علاج
فلوس خیار شنبر اول بلع نمایند بالایش لعاب ریشہ خطمی در آب برآوردہ شربت بنفشہ
حل کردہ بنوشند پس اگر فلوس خیار شنبر در براز خارج نشود تا برای تفتیح سدہ مغز فلوس
در لعاب ریشہ خطمی مالیدہ شربت بنفشہ حل کردہ روغن بادام شیرین بالاریختہ بنوشند
غذا میانہ روز آب مونگ شام دال خشکہ و اگر زحیر بجاپلہ حادث گردد و از کثرت استعمال نیز
از بقولات اجتناب نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دہند و اگر بعد ولادت یا اسقاط
لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچہ در آب جوشانیدہ صاف کردہ شربت بنفشہ حل ساختہ
روغن بادام بالاریختہ بنوشند و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طین مع روغن بادام شیرین
چرب نمودہ بدہند صفتہ اسبغول تخم ریحان تخم مرو نشاستہ تخم حماض زرد بریان
صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید ہمہ را مساوی الوزن گرفتہ غیر از سہ تخم
کوفتہ بیختہ باہم آمیختہ سفوف سازند مغص و آن درد امعا است اگر از بلغم بود
تنقیہ آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب بہیدانہ
در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و اگر از ریاح
بود علاج شیرۂ بادیان شیرۂ مویز منقے شیرۂ زیرۂ سیاہ در عرق بادیان برآوردہ
شربت بنفشہ یا گلقند آفتابی حل کردہ بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت آن
احساس حرکت آنہا بوقت گرسنگی علاج اول دو سہ روز شیر گاو یا نبات شیرین
کردہ بنوشند و بعدہ کمیلہ تربد سفید مجوف خراشیدہ تخم حنظل حب النیل سائیدہ
در گلقند آفتابی آمیختہ بعرق بادیان بخورند قولنج سدہ ایست کہ در امعاء سفل خصوصاً
در قولون واقع شود و از ان درد بسیار و اجابت فضلہ براز متعسر گردد و سبب
سدہ بلغم غلیظ باشد کہ با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شہوت و استعمال
اطعمہ غلیظ و شدت احتباس براز علاج شربت دینار در دو مکرر در عرق بادیان حل کردہ
بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بید انجیر در گلقند آفتابی آمیختہ اول بخورند
اگر سود ندہد تربد سفید مجوف خراشیدہ غاریقون زنجبیل سائیدہ در گلقند آفتابی آمیختہ

بخورند بالایش شربت سنا در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشه سنا مکے خربق ابیض هر یک ۲ ماشه بسفائج منقی ۶ ماشه
قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید نه ماشه زنجبیل چار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل سه ماشه
روغن بید انجیر ۱ توله سر دار نموده حقنه کنند طریق استعمال آنست که آنرا دو حصه نمایند یک حصه اول
بعمل آرند و عند الحاجت حصه دوم پس از چهار گهڑی پس اگر شفا یافت فبها و الا نضج بلغم داده مسهل دهند

حقنہ دیگر جاوس تالیفات حکیم عبد الہادی صاحب مجرب مؤلف صفت آن

برگ کلم برگ چقندر برگ کرفس از هر یک دسته آب اینها را گرفته سبوس گندم آرد جو از هر یک
کفے لسان الثور بادرنجبویه بسفائج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد سفید
زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر بیخ کرفس
بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل خطمی تخم خبازی
اذخر مکی افتیمون رومی اشق کماذریوس کمافیطوس حلبه سورنجان از هر یک ۶ مثقال
انجیر زرد عناب ترمس صفهانی از هر یک دانه مویز منقے سپستان از هر یک بست دانه
سنا مکی چهار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند تا سی صد مثقال آب بماند
پس صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیر خشت ترنجبین گلقند آفتابی
از هر یک ده مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از هر یک
چهار مثقال ریوند چینی سوده یک درم بورهٔ ارمنی نمک طعام سوده از هر یک یکمثقال
سردار کرده اول یک دفعه بآب نمک حقنه کنند پس چهار مرتبه باین مطبوخ مذکور حقنه نمایند
و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است و این حقنه برای قولنج و جمیع امراض
بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائدهٔ عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمهٔ بارده نفاخه و انتقال درد علاج
جوارش کمونی اول بخورند بالایش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی مویز منقے
در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و از آرد ماش هندی
نان بپزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن بابونه

یا روغن قسط و روغن بید انجیر مالیده بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور حلتیت و زنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار شده علامت آن حمی حاده و عطش
و تهوع و مراری و درد و درعروق و این قولنج مبتدی ریح افتد علاج فصد باسلیق از جانب
موافق زنند و فرق در قولنج و درد گرده آنست که درد گرده بجای گرده بود و مائل بطرف
قطن باشد و درد قولنج مائل بپیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد بواسیر زیادتی بود
که در فوهات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی ثولولی که مشابه ثولول بود
دوم عنبی که مشابه دانه انگور باشد سوم توتی و آن مشابه توت سیاه بود و این هر سه قسم
یا داخل مشرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود و هر یک ازین
یا خونی بود یا غیر خونی خونی آنست که از وی دم سیلان نماید و غیر خونی خلاف علاج
لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و اگر شکایت قبض بود هلیله مربی شسته اول بخورند بالایش دوای مذکور بنوشند
و اگر حرارت در مزاج بود شیره تخم کاهو اضافه کنند و خون بواسیر را بند نشاید کرد
وقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیا تا اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان
برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
سنگ جراحت سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش آمله خشک
در آب ترکرده آب زلال گرفته شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
فصد باسلیق زنند و اگر خون سوداوی بود تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش هر رگیه یکسان بود
حضض مکی مغز بنولی هر یک شش ماشه کافور سه ماشه در آب برگ نیم سائیده فتیله در ان
ترکرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند و در شیر خر
جوش دهند و در سه روز در ان شیر بدارند بعده برآرند و بمقدار نصف نخود
بر دانه بواسیر بگذارند تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند همه دانها
بیخ افتاده خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوای مذکور مجمه بر مقعد گذارند
و در میان استعمال دوای مفرح یا قوتی یا خمیره مروارید یا دواء المسک
برای تقویت قلب خورده باشند سفوف مقلیا تا تخم تره تیزک بست درم

زیره کرمانی در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا
هلیلهٔ سیاه در روغن زیت بریان کرده هر یک دو مثقال مصطگی یک مثقال همه را بغیر از
تخم تره تیزک کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم با آب سرد و قسمی ست از سیکی
که مسمی است بریح البواسیر و آن ریحی است غلیظ عسر التحلیل که حادث میکند درد شارید
واز بطن تصاعد شده بخصیتین و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سوداء غلیظ بود
علاج منضج و مسهل سودا تنقیه کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال
فرمایند صفت اطریفل مقل مقل منقی ده درم پوست هلیلهٔ زرد آمله منقی پوست بلیله هر یک ده درم
مقل را در آب گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند لیس ادویهٔ دیگر
کوفته بیخته دران داخل کنند صفت حب مقل پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل ده درم مقل و سکبینج را
در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بیخته با آن لیس شنند و حب بندند صفت
معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیلهٔ سیاه پوست آمله
منقی کزمازج از هر یک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکی سعد کوفی زنجبیل فلفل گرد کندر
از هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربی سه چند بدستور معروف معجون سازند شربت
بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید خبث الحدید را در سرکهٔ انگوری
شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند بعده سائیده بکار آرند خروج المقعد
و آن بر دو نوع هست یکی آنکه بسبب ورم عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد
دوم آنکه بسبب استرخا شرح بود علامتش آنست که مقعد با سانی اندرون رود
و باز بیرون آید علاج گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و مقعد را بطریقی که در امراض اطفال گذشت اندرون رو کنند ورم مقعد اگر حار بود
بعد استعمال ادویهٔ حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش
و تقطیر بول علاج فصد باسلیق زنند و مرهم سفید آب بر مقعد گذارند عنب الثعلب
خشک اکلیل الملک تخم خطمی در آب جوشانیده با آن آب استنجا نموده باشند
و از ادویه و اغذیه قابضه پرهیزند صفت مرهم سفید آب موم سفید یکمثقال را
در روغن گل پنج مثقال گداخته سفید آب مردار سنگ از هر یک یکمثقال سائیده

مخلوط کرده مرهم سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد
و کافور دو ماشه افزایند خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد
و از غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن کنند و روغن گل مالیده باشند و اگر مقعد به بواسیر بود
آنچه در بواسیر گفته شد بعمل آرند ورم گرده سبب آن یا غلبهٔ خون صفراوی باشد
علامت آن برون آمدن صفرا و رقی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد باسلیق
از طرف مخالف زنند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطوء نبض و سفیدی بول و برآز و مریض
راست نتواند استاد و ورم رویی و چشم و تمام بدن ترهل ظاهر شود علاج تنقیهٔ بلغم کنند
و اکلیل الملک گل بابونه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند در گرده
اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع و تمدد بے گرانی علاج شیرهٔ بادیان
شیرهٔ تخم کشوث در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا ماء الاصول که سابق
ذکر یافت باضافهٔ خارخسک و تخم خربزه استعمال کنند و حلتیت در روغن بابونه سوده
نیمگرم طلا سازند و برگ پان بران بندند و بابونه شبت اکلیل الملک سبوس گندم در آب
جوشانیده مریض را دران نشانند و اگر ضعف گرده بود علامت آن ضعف باه و آمدن بول
مثل غسالهٔ گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطریقی که بارها
ذکر یافت و اگر از غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن کنند و اگر بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال
مدارات بود شیر شتر بر سبهی بنوشند و اگر ضعف گرده از لاغری آن بود علامت آن
سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن علاج از مغز بادام شیرین
مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند و بآن مداومت کنند غذا
نان میده و روغنی و کلهٔ گوسفند یک ساله و اگر درد گرده از رمل حصات بود پس آنچه
در رمل و حصات ذکر می‌یابد بکار برند رمل و حصات کلیه سبب این علت
رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بمرور زمان رطوبت آن را کثیف کند و متحجر گرداند
پس اگر ماده بسیار و در غایت لزوجت بود حصات پیدا گردد و الا رمل متولد شود
پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد در موضع گرده و بیاض بول و رقت آن
و علامت رمل ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر بول و صفای آن خروج رمل سرخ دران

علاج سفوف حجر الیہود یا معجون حجر الیہود اول بخورند بالایش شیرۂ تخم خیارین شیرۂ
تخم خربزہ در آب بر آوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند صفت سفوف
حجر الیہود حجر الیہود شش درم گلکھے پانزدہ درم تخم خربزہ تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر
ہر یک چہار و نیم درم سیسالیوس دو درم صمغ عربی ۶ درم نشاستہ کتیرا از ہر یک
سہ درم قند سفید ہشتاد و ہشت درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت دو درم صفت
معجون حجر الیہود مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ حب کاکنج ہر یک پنجاہ درم
حجر الیہود پنجاہ درم عسل خالص سہ چند ادویہ بطریق معروف معجون سازند
سہ درم شربت ست و اگر حاجت افتد فصد باسلیق از جانب موافق زنند
اگر علامت خون بودہ باشد و اگر امتلا بود اخراج مادہ از مقیات بلغم نمایند
بعد ازان گل بنفشہ عنب الثعلب خشک گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزہ عناب
تخم بلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیدہ صاف نمودہ خمیرۂ بنفشہ شربت بزوری
داخل کردہ حجر الیہود سائیدہ پاشیدہ بنوشند بعد چہار روز سنا مکی گلسرخ مغز فلوس
خیارشنبر شیر خشت روغن بادام شیرین اضافہ کردہ مسہل دہند بروز تبرید لعاب
ریشہ خطمی بہیدانہ در آب بر آوردہ شربت بزوری معتدل حل کردہ بنوشند
و جالینوس گوید کہ صاحب حصاۃ اگر در دست خود خاتم حدیدی دارد حصات را
بریزاند و مرتبہ دیگر متولد شدن ندہد حصات در مثانہ سبب این حصات
در مثانہ نیز ہمان ست کہ در بحث حصاۃ در کلیہ مذکور شد علامت آن سفیدی
و رقت بول و عسر آن و غلبہ نعوظ و در موضع مثانہ و بقراط گوید کہ فرق در ریگ مثانہ
و ریگ گردہ آن ست کہ ریگ مثانہ سفید بود و ریگ گردہ سرخ علاج
آن مثل علاج کلیہ کنند لیکن قوی تر از دو استعمال معجون کہ از تجربہ صاحب باقراست
کنند فائدہ عجیب بخشد صفت حب بلسان خولنجان سلیخہ مساوی الوزن گرفتہ
بعسل معجون سازند و ہر روز بقدر جوز با آب ترب بخورند و اگر گل داؤدی خشک گرفتہ
سفوف ساختہ ہر صباح کف دست بخورند نفع عظیم دہد و اگر نبات سفید آمیزند
مضایقہ ندارد و مقدار شربت از یک درم تا چہار درم فی یا طیس و آن مرضیست
کہ تشنگی غالب باشد و مریض بساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصلہ بول کنند

لیکن بارده بخلاف تسلسل بول کہ او بے اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد
در گرده پس جذب کند مائیت را از کبد و آو از ماساریقا و آو از معده و دفع کند
گرده مائیت مذکور را بطرف مثانه و لیس چونکہ ہمین نمط مائیت را جاذب نموده باشد
ازین باعث تقاضاے آب و دفع بول علی سبیل الاتصال میباشد علامت آن
شدت تشنگی و رقت بول و سفیدی رنگ آن **علاج** قرص ذیابیطس اول
بخورند بالایش شیرهٔ تخم کاہو شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب بر آورده شربت حب الآس
حل کرده بنوشند غذا آش جو و درین مرض از ادویهٔ مسهل پرہیز دارند و قرص ذیابیطس
کہ خورانند این است **صفت قرص** طباشیر رب السوس خرفه تخم کاہو ہر د احد
ده درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی از ہر یک سہ درم صندل سفید گلنار فارسی
صمغ عربی از ہر یک دو درم کافور نیم درم ہمہ را کوفته بیخته در شیره خرفه یا کاہو یا
آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند و بوقتیکہ این مرض مزمن شود و مگسها
بر بول ہجوم نمایند آن وقت کلونجی خشک را سائیده با شکر ترے آمیخته
دو کف ہر روزه بخورند و راه روند و یا کلونجی و گوکھرو راجو کوب کرده در چہار کوزه آب
بجوشانند و وقتیکہ نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چہار درم داخل کرده
بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند
کہ خشت نیم پخته زرد رنگ کہ صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد
و نمک کھاری یک آثار پاؤ بالا در صار چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش
خوب سرخ کرده در آب نمک سرد کنند بجاری کہ آب مذکور و خشت بالکل جذب شود
بعد از ان خشت مذکور را بدستور در شیر بز ہشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرهٔ
برم ڈنڈی سبز ہشت بار سرد کنند بعده در شیرهٔ اونٹ کٹاره ہشت مرتبه سرد کنند
و ہمین نمط در شیرهٔ سنگھاہولی سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس
یک دام ماکھان بید یک دام الائچی خرد یک دام ستاوری یکدام پوست بیخ
درخت انبه گوکھر و خشت مذکور تیار شده من کل واحد چہار دام ست گلو شش دام
نبات سفید ہموزن ادویه ہمہ را کوفته بیخته سفوف ساخته سه درم با شیرهٔ خار خسک بخورند
حرقت بول اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علامت آن صبغ بول **علاج** شیرهٔ

تخم خیارین شیره تخم کاسنی شیره خارخسک شیره تخم خربزه درآب برآورده شربت کاکنج
حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده با خون
علاج فصد باسلیق زنند بعد از آن بنادق البزور یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش
شیره تخم خیارین شیره تخم کشنیز خشک شیره خارخسک درآب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند بعد از تنقیهٔ مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر موی سوخته پوست
کدوی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگجراحت دم الاخوین
سفیداب از هر یک دو ماشه سرمه سا کرده قدری از آن در شیر دختران حل کرده در احلیل
بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هم وزن آن سه پارا
پاؤ آثار سنگ جراحت نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر مادهٔ گاو
خورده باشند ایضاً سفوف دیگر برای قرحه سوزاک از تجربه جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
مغفور صفت طباشیر سفید دانه هیل ست گلو کباب چینی از هر یک دو ماشه قلعی کشته
نیم ماشه سهت سلاجیت سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه
شیره تخم خیارین بخورند احتباس بول یا بسبب ورم کلیه یا ورم مثانه یا از جهة
حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود
که در مثانه عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تاکل اطعمه غلیظه علاج
پرسیاوشان اذخر تخم کرفس درآب جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند
و قدرے زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالایش مطبوخ مذکور
بنوشند مناسب بود و گل شیورا درآب پخته بر مثانه بندند تقطیر البول اگر از صفرا بود
علاج آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد علاج معجون خبث الحدید اول بخورند
بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
حل کرده بنوشند و روغن ترب بر مثانه بمالند سلس البول و آن مرضی است
که در آن بول بے اراده برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود
علاج معجون کمونی یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطگی سائیده

درگلقند آفتابی آمیخته بخورند و نشاسته در گلاب سرشته بر عانه ضماد کنند و خوردن گیهون پاره
بوقت خواب یکتوله یا یک و نیم توله سفید بود و سنگهاڑا و نبات هموزن گرفته سفوف ساخته
علی الصباح یک توله بخورند و صاحب سفار الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن
احتراز کنند زیرا که سلسل البول پیدا میکند بول الدم بسبب آن انفجار رگی است
از رگها علامت آن خون همراه بول یا بی بول آمدن علاج فصد باسلیق زنند
و بعد در ابتدا حابسات خون با قدری مدرات استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا
حابسات خون فقط استعمال کنند که بارها ذکر یافته اند فصل در امراض رحم و انثیین
و قضیب عقر یعنی بچه ناشدن آن یا از جانب زن یا از جانب مرد امتحانش چنان بود که منی هر دو را
جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و ته نشین نگردد عقر
از جانب آن باشد علاج اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
مرد و زن بالتوافق باشد سفوفی که اصلاح منی کند شقاقل مصری ثعلب مصری
مصطگی رومی دارچینی طباشیر تخم نوتال بکهانه گوکهرو سنگهاڑا خشک سپستان از هر یک
یکدرام نبات سفید سه درام کوفته بیخته بوزن برابر چهار روده پوڑی بسازند هر روز
یک پوڑی با شیر ماده گاو تازه پاؤ آثار بخته خوردن بفرمایند و در اثنای خوردن آن
از ترشی و جماع پرهیز ندو اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس یا ساذج
یا مادی بود علاجش آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته کثرت اسقاط
پس اگر از عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از آن ورزند و اگر از سبب داخلی بود
مثل سیلان رطوبت رحم پس انچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت اسقاط
شروع شود برای حفظ جنین خمیرۂ مروارید اول بخورند بالایش شربت انجبار
در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیرۂ مروارید یا قوتی معتدل یا دواء المسک
کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر شود آنوقت نگاه دارند بلکه برای مدد اخراج
جنین بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته پرسیاوشان اذخر مکی در عرق گاوزبان جوشانیده
شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد اسقاط اگره بالنس تخم عدد پوست اخروٹ
ذوذه کپاس هر یک دو توله پوست سیاه املتاس یک توله فلوس سس هفت عدد در دو آثار آب
بجوشانند تا به ثلث رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب و غذا

همین مطبوخ قدری قدری نوشانیده باشند و بروز سوم گره بانس و فلوس مس پوست سیاه
املتاس قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان موٹھه بقدر
دو دو دام بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند
و تا چهل روز از روغن وغیره پرهیزند عسر ولادت یا بسبب فربهی زن یا بسبب
ضیق رحم یا از جهة ضعف واقع باشد علاج بروغن بابونه و روغن گل از عانه
تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب
جوشانیده قند سیاه کهنه داخل کرده جوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر جنین
در شکم بمیرد علامت او آنست که حرکت جنین مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شوند و نفس بتواتر آید علاج مطبوخی که در اسقاط گذشت باضافه اجواین
خراسانی و ابهل بعمل آرند و فرزجه استعمال نمایند صفت زراوند مدحرج ابهل حب الرشاد
مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در زهره گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام
متولد شود پس باید که اجواین دیسی اگر موسم سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد
شش ماشه در آب سه پاو جوش دهند تا یک و نیم پاو بماند پس یک پاو شکر سفید انداخته
باز بجوشانند تا قدری آب بسوزد بعده بروغن زرد یک پاو گرفته قرنقل دو عدد دران انداخته
بر آتش گذارند وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سر دار نموده بنوشانند و تا سه روز بهمین نمط بعمل آرند
و بجای آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و غذا هیچ ندهند و روز چهارم
از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه کشمش نبات روغن زرد حلوا ساخته
بخورانند و اگر دختر بود صمغ عربی در حلوا افزایند و بروز ششم شوربای مرغ
با شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرهیز دارند و تال مکهانه که در روغن زرد
بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند و درمیان
چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهل غسل داده باشند و فرزجه را بروغن کنجد
تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن زنند
کثرت طمث و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتی که قوت ماسکه را ضعیف ساز دمی باشد علاج بعد تنقیه بوقت حدوث

ضعف مفرط قرص کہربا اول بخورند بالائش شیرہ تارلیشمہ بیخ انجبار شیرہ حب الآس در عرق
گاؤزبان برآوردہ رب بہی یا شیرین حل کردہ تخم بارتنگ پاشیدہ بنوشند سفوف معمولے
استعمال فرمایند صفت سفوف معمولی سنگ جراحت دو درم گوند ڈھاک یک درم
مائین خرد نیمدام نبات سفید دو دام ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک یک کفدست
یا یک پاؤ شیر مادہ گاؤ تازہ فرزجہ از مجربات جناب حکیم محمد واصل خانصاحب مرحوم
برای حبس دم طمثی صفت گلنار مازو ہر یک چہار ماشہ کندر ستہ ماشہ سرمہ اصفہانی
ستہ ماشہ اقاقیا ستہ ماشہ شب یمانی یک نیم ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ سرشتہ
فرزجہ کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خانصاحب مغفور در مظفری
ارقام فرمودہ اند اگر خبطیا نار اسائیارہ مساوی آن حنا سائیدہ گرفتہ در آب سرشتہ بر لعبۂ
مبتلاے کثرت طمث بر کفدست و پا ضماد کردہ تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند
بفضلہ در تکرار عمل احتباس طمث گردد ہکذا فی علاج الامراض و جبر نیاہ
گرار آمرار آ احتباس و قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاجش
مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف
و زردی بدن و تقدم استفراغ خون مثل فصد و بواسیر و غیرہ علاج ادویہ
مقویہ اعضای رئیسہ استعمال کنند و مدرات ندہند و اگر از غلظت خون
کہ از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود علاج فصد صافن و یا باسلیق زنند
و شیرہ تخم خیارین شیرہ خارخسک شیرہ تخم خربزہ در آب برآوردہ شربت بزوری
حل کردہ بنوشند اگر حاجت افتد برای نضج مادہ گل بنفشہ عنب الثعلب خشک
پرسیاوشان تخم خطمے خارخسک تخم خربزہ اصل السوس مشکطرامشیع در عرق بادیان جوشانیدہ
صاف کردہ شربت بزوری یا عسل خالص حل کردہ بنوشند و بروز مسہل ادویہ مسہلہ
بر منضج افزودہ و ادویہ مدرہ کم نمودہ مسہل دہند بروز تبرید شیرہ تخم کشوث شیرہ
تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند سیلان
رطوبت از رحم باید کہ مریضہ پنبہ سفید وقت شب یک پارہ بردارد و صبح
برآوردہ خشک ساختہ ببینند از رنگ آن غلبہ خلط کہ سیلان رطوبت از وست
دریافتہ میشود مطابق دریافت علاج کنند پس اگر از غلبہ صفرا بود علاج

ادویه سرد منضج داده تنقیه صفرا کنند و اگر از غلبه بلغم و سودا بود تنقیه آن کنند بعده تخم تمر هندی را
در آب یک شبانه روز تر دارند پس برآورده مقشر نموده باز دران آب تر کنند تا آب خشک شود
ربع وزن آن مغز تخم بکائن و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید
بگیرند و همه را کوفته بیخته استعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسی شیره ماده گاؤ
د فرزجه که در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر حار بود علامت آن حمی حاد
و انتفاخ رحم و تشنگی علاج اول فصد باسلیق زنند و برای حمی شربت بزوری
در عرقیات حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر
نیمکوفته تخم خطمی تخم خیارین نیمکوفته تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند
صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور
نضج بروز مسهل گلسرخ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن افزوده مسهل دهند
بروز تبرید شیره عنب الثعلب خشک شیره تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآورده
شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد الفراغ مسهلات آب کاسنی سبز
مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی
عنب الثعلب اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز
سائیده ضماد کنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه
و تخم کتان رحم را حقنه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مریضه را دران نشانند و گل بابونه
تخم حلبه تخم کتان آرد باقلا در آبیکه انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه
ورم نضج یافته منفجر گردد برای تنقیه ریم شیر گاؤ به نبات شیرین کرده در حقنه انداخته
رحم را حقنه کنند یا بماء العسل حقنه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون
در روغن گل آمیخته حمول سازند و اگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند
اختناق الرحم این مرض مشابه بصرع بود و نوبت دوره غش آید بباعث بخارات
که از رحم بطرف دماغ متصاعد گردد و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض
بالکل زائل نگردد و چون صاحبش بهوش آید هرچه در غشی بر و گذشته باشد آنرا بیان کند
علاج در وقت نوبت دست و پا را ببندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند

وچند بید ستر بویانند و وقت هو تشنس اگر حادث این مرض از اجتماع منی در اوعیهٔ آن باشد
تنقیه بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن دهند و مسهل
سودا دهند و انچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود
علامت آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب
اسپغول مسلم شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب
عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرفه در لعاب اسپغول و گلاب تر کرده بر موضع ورم نهند
و در ابتدا اگل خطمی عنب الثعلب خشک حفض یکی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند
و در تزاید تا انتهاء آرد جو آرد نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه اکلیل الملک
در روغن گل سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود بمسهل گرم تنقیه کنند وجع خصیه
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب
کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بران نهند
و اگر درد شدید بود قدرے افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت
آن قلت درد و نبودن سوزش علاج مال کنگنی هلدی مغز بادام مغز بیدانجیر
در شیر میش پخته ضماد کنند بالایش برگ پان بندند و اگر از ضربه و صدمه بود
علاج فصد باسلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب
ضماد کنند و از آرد گندم و هلدی و روغن زرد حلوا پخته بربندند که فائدهٔ عظیم بخشد
فتق و آن مرضی است که بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجریین که بالای انثیین
در کنج ران اند جسمی بکیر انثیین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة المعاء گویند
و اگر ریح بود قیلة الریح خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه
یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد و علاج پذیر نیست الا برای
تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رد کنند و کندر و مصطگی جوز السرو
اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و از جامهٔ خصیه را
بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند بالایش
شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیره سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند
و روغن قسط مالیده باشند و از فواکه رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع قضیب

علامت آن مثل علامت ورم در حجم خصیه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف اعضای رئیسه بود تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود علاج او با شیر سفید سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بارد خورند و طلب خشک ساخته هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کف دست بخورند سفوف دیگر اسپغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یک درم و نیم غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از ضعف ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود علاج تنقیه بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگهاره خشک هر یک پنج ماشه تال مکهانه مازو سبز تودریین هر یک چهار ماشه دانهٔ الایچی کلان مصطگی رومی هر یک سه ماشه نبات هموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند جریان منی پوشیده نماند که منی فضله هضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود علاج جماع کثیر کنند و تقلیل غذا سازند و استعمال این سفوف مقلل منی کنند صفت تخم کاهو تخم خرفه از هر یک ده درم کشنیز خشک اسپغول مسلم از هر یک سی و سه درم گلنار گل نیلوفر از هر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند سفوف برای جریان منی که از رقت آن باشد مجرب مؤلف از بیاض والد ماجد نقل کرده صفت بیج بند تال مکهانه سمندر سوکه بیج گوند ڈهاک متساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات سفید هموزن ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از هفت ماشه تا یک توله نقصان باه اگر از ضعف بدن بود که نحافت آن بر وی گواهی دهد علاج برای تقویهٔ بدن ادویهٔ مقویه و اغذیهٔ لذیذه خورند بر مقویه نیمبرشت مداومت سازند و ترک جماع کنند و معجون لبوب خورند صفت مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز حب القرطم مغز حب البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مغز حب القلقل تخم خشخاش سفید تودریین گنجد مقشر تخم خربزه جرجیر تخم پیاز تخم شلجم تخم زردک بهمنین تخم جبل

دارفلفل کبابہ قرفہ دارچینی شقاقل مصری تخم بلیون خولنجان مساوی وزن گرفتہ
کوفتہ بیختہ بسہ وزن ادویہ عسل قوام کردہ معجون سازند واگر از قلت منی بود کہ سبب آن
سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند بہ تدبیر یکہ بار ہا ذکر یافت واگر سبب
عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچہ کما حقہ موجود بود الا حرکت نکند و لذعہ و دغدغہ
در فرو آتش نماند و ظاہر است کہ تا منی در حرکت نیاید شہوت ظہور نیابد و علامتش آنست
کہ انعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد علاج بلبوب مذکورہ بالا
مداومت سازند و بروغن بابونہ تدہین کنند و اگر از استرخای آلت بود پس اگر استرخای آلت
اگر از ترک جماع بود کہ از مدت کثیر ترکش اتفاق افتادہ باشد علاج بآب گرم تنطیل کنند
و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع وغیرہ بر مجامعت متوجہ کنند
و اگر نقصان باہ از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معدہ یا گردہ بود علاج تقویت
اعضای مذکورہ کنند پس اگر از ضعف دل بود برای تقویت آن خمیرۂ مروارید معمولہ
کہ در بحث خفقان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیرۂ گاؤزبان معمولی بخورند
صفتہ گاؤزبان گیلانی سہ درم گل گاؤزبان کشنیز خشک قشر ابریشم مقرض
بہمن سفید تخم بالنگو صندل سرخ تخم فرنجمشک ہر یک یک تولہ عنبر اشہب نیم درم غیر از عنبر
ادویہ را در دو آثار آب تر کنند صبح بجوشانند ہر گاہ سوم حصہ بماند صاف کردہ بانبات
یک آثار عسل پاؤ آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا ورق نقرہ
شش ماشہ اضافہ کنند و ہر چند حل کنند بہتر باشد شربت از یک درم تا سہ درم و چون
یاقوت و زمرد و زہر مہرہ ہر یک یک مثقال اضافہ کردہ میشود حکم تریاق پیدا میکند
و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفتہ
زعفران دو مثقال یاقوت مروارید لعل بدخشان کہربا مرجان ابریشم مقرض زرشک
انار دانہ بریان زوفا ہر یک یک مثقال گاؤزبان پودینہ خشک یا در نجبویہ رب السوس
نارمشک پوست بیرون پستہ پوست ترنج سافج ہندی عود فرنجمشک حب بلسان
تخم کاشم عود بلسان سعد مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم آملہ ریوند چینی دارچینی انیسون
لک افسنتین رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بہمنین حصیتہ الثعلب اشنہ سنبل الطیب جراینہ کمافیطوس قسط تلخ عصارہ غافث

تفاح اذخر ناردین افتیمون مرزنجوش حاشا مشک طرامشیع ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب
مشک خالص هر یک نیم مثقال یا سه چند قند لبسرشند شربت یک مثقال واگر از ضعف معده
بود معجون سنگدانه مرغ استعمال کنند صفت پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید هر یک
دو مثقال گل سرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد
هر یک یک مثقال بهمنین صندلین صعتر کشنیز خشک بریان حب الآس هر یک دو درم
کوفته بیخته بشراب فواکه معجون سازند شربت دو مثقال واگر از ضعف گرده بود برای
تقویت آن این مکرر به تجربه رسیده صفت مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز حب السمنه
تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب القلقل مغز حبة الخضراء ارخینی خولنجان
سه جگسی از هر یک سه ماشه تودریین بهمنین دانه الایچی خرد وکلان از هر یک چهار ماشه
کشمش مویز منقی هر یک شش ماشه خرماے سلیمانی یک توله اشقاقل مصری تخم کرفس
لسان العصافیر درونج عقربی پودینه مصطگی رومی طباشیر سفید تال مکهانه کبابه چینی
بسباسه زنجبیل دارفلفل پوست اترج خشک خسک مربی قسط فلفل تخم زردک تخم بلیون
تخم شلجم مغز تخم کوانچ زرنباد مغاث بغدادی هر یک دو ماشه سنبل الطیب عنبر اشهب
از هر یک ماشه چوب چینی دو دام مجیٹھ دو ماشه قند سفید چهارده دام ترنجبین سفید
نیم پاؤ عسل سفید چهارده دام زعفران یکماشه بدستور معروف معجون سازند تدبیر
دربے کردن خسک آنست که نخست خسک را کوبیده به پزند و در آب خسک سبز سه
شبانه روز در آفتاب بپرورند و هر روز آب خسک سبز تازه کنند چنانچه آب خسک سبز
سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند واگر نقصان باه بسبب
جلق باشد علاج از نسخه های مسطوره فیل هر نسخه که مناسب وقت حال مریض بود
استعمال نمایند کماد دیگر اسگند ناگوری مصطگی برادهٔ دندان فیل مساوی الوزن گرفته
باریک ساخته در پوٹلی بندند و با شیر تپش تا چهار گھڑی تکمید کنند و بروز چهارم
این ضماد بعمل آرند صفت بیربہوٹے بسباسه سمر اتیلن خشک مصطگی رومی اسگند رومی
اسگند ناگوری تخم دھتوره سیاه گھونگچی سفید هر یک شش ماشه روغن گاؤ ده توله
ادویه را کوفته بیخته در روغن گاؤ آمیخته خوب گرم ساخته قدری ازان گرفته ضماد کنند
وبالایش برگ پان بندند و همچنین تا یازده روز بعمل آرند کماد دیگر که فائده

عجیب بخشد **صفت** برادہ رعاج آنبہ ہلدی سے گھوپرہ کہنہ گلو بچے کنجد سیاہ مال کنگنی عاقرقرحا
کوفتہ بیختہ دو پوٹلی بندند و باشیر میش از زیرناف تابیخ قضیب تکمید کنند حتی کہ بیخ تو کہ
شیر جذب شود پس پوٹلے کشادہ دوا در شیر حل نمودہ بر قضیب بندند بوقت صبح وا سازند
طلا ہرتال ورقی زرنیخ موصلے سیاہ بیربہٹی ہر یک یک دام ہیٹھہ تیلیہ گھونگچی سفید قرنفل
دارچینی تخم کونیچ تیج بل پوست انار خراطین پپیہ شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید
سرمار سیاہ کہ تازہ باشد کژدم سیاہ ہر یک یک عدد کیکڑا ایمنڈک سانڈہ ریگ ماسے
ہر یک دو عدد دوا ماسے کوفتنی کوفتہ جانوران را ریزہ ریزہ کردہ ہمہ را در شراب دو آتشہ
۱۲ آثار سہ شبانہ روز ترکردہ نگاہدارند پس مثل چوبہ با آتش یا چلپد شتی روغن کشند **طلا**
اخرہی مغز خر سنبل سنکھیا ہر یک پنج تولہ دارچینی عاقرقرحا دانہ الائچی گلان ہر یک
ہفت ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ حب بستہ در شیشہ آتشی اندختہ روغن کشند
سپیٹے معمولہ پارچہ سفید شش گرہ را در شیرہ آنبہ ہلدی ہفت بار ترکردہ خشک کنند
و ہمین نمط در شیرہ آک و شیر تد بارہ ہفت ہفت مرتبہ ترکردہ خشک سازند پس روغن گاؤ
گرفتہ بیربہٹی مال کنگنی را دران سوختہ و پارچہ مذکور را دران بریان کردہ بدارند عند الحاجت
بقدر مطلوب ازان گرفتہ دوخت و حشفہ را گذاشتہ بر قضیب بندند **طلا** از بیاض
حکیم اجمل خانصاحب مرحوم مغفور **صفت** شحم کدوی تلخ دو دام زہر بچہناگ یکدام
گھونگچی سفید مقشر نیمدام عاقرقرحا نیمدام تیج بل پاؤ دام فلفلمویہ فلفل دراز ہر یک پاؤ دام
کوفتہ بیختہ بروغن گاؤ تا ہفتہ روز سحق بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بین
خواہند شد پس بمقدار دو سرخ ازان گرفتہ بر قضیب طلا کنند بالایش برگ پان
بندند **نطول** کہ برای خشک کردن زخم قضیب کہ از طلا و ضماد وغیرہ افتادہ باشد
مفید است **صفت** پوست بیخ کنار دشتی را در آب جوشانیدہ صاف کردہ نطول سازند
آتشک و آن مرضی ست کہ در کتب متقدمین یافتہ نمیشود الا متاخرین تحریرش
پرداختہ اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی مے باشد لیکن اکثر از سوداء لاحق گردد معلوم است
کہ سوداوی دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع مادہ
ملحوظ خاطر دارند و مادہ این مرض و اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق گردد **علاج**
گل بنفشہ گل نیلوفر عنب الثعلب تخم خیارین گاؤزبان افتیمون افسنتین شاہترہ چرائتہ

تخم کاسنی عناب ولایتی منڈی برم ڈنڈی مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ یا گلقند آفتابی
داخل کردہ بنوشند و قلت و کثرت اجزای باردہ و حارہ حسب مادہ و حاجت برراے
طبیب است و بعد نضیج بروز مسہل ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی
روغن بادام داخل کردہ مسہل دہند و اگر مسہل قوی خواہند تربد سفید حب النیل
غاریقون صبر وغیرہ ادویہ مسہلہ حسب حاجت افزایند و بروز تبرید لعاب بہدانہ
شیرہ گاؤزبان شیرۂ عناب در آب برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند و بعد مسہلات
پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند و اگر حاجت بود استعمال مارالجبن کنند نسخہ
مسہل معمولی کہ در تنقیہ سوداوی عجیب است و بارہا بہ تجربہ رسیدہ و مادۂ آتشک را
مستاصل سازد صفتہ سیماب و گندھک مساوی الوزن را کجلی نمایند و ہر چند سحق بلیغ کنند
ابلغ خواہد بود اما قے کمتر خواہد آورد و اگر کم سحق کنند قی البتہ می آرد وقتیکہ از کجلی فارغ شوند
برابر ہر دو جز و حب السلاطین گرفتہ ہر سہ را سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از ان
سنگ بصری مساوی ہر واحد سیماب و گندھک گرفتہ باز سحق کنند وقتیکہ باریک شود
ہمہ را بر داشتہ در ظرف گلی آب نارسیدہ بیندازند و کھرل را بآب شستہ در ظرف اندازند
و قدری آب دیگر اندازند کہ مقدار دو انگشت آب بالای دوا ایستد پس بر آتش نہند
تا آب خشک شود و ہنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد کہ از آتش فرود آوردہ در سایہ
نہ و بالا کردہ نگاہدارند تا آب جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال ای
دو سرخ است و باید کہ دوا را در دہن انداختہ ہمراہ لسی شیر بادہ گاؤ فرو برند و احتیاط
کنند کہ بدندان دوا نرسد و بعد خوردنش ہرگاہ قی آید یکی در اسہال نخواہد شد
بلکہ اسہال بے اذیت و کثیر خواہد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر ہیچ نخورند و چونکہ مسہل قویست
بجز اقویا نباید داد حب مسہل کہ تنقیہ سودا نماید و با آتشک نافع و بیک بار در تجربہ
مولف ہم آمدہ صفت حب السلاطین کتیرا گل سرخ کتھہ سفید ہر یک یک تولہ دوای
دل را مقشر نمودہ ہمراہ سرگین گاؤ کہ در آب حل کردہ باشند در سبوچہ گلی انداختہ
بر آتش نہند و تا دو ساعت آتش دہند پس سرد کردہ برآوردہ سہ چہار بار در آب
شستہ و دو پارہ نمودہ پردۂ اندرونی کہ مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کردہ جملہ ادویہ را
کوفتہ بیختہ با جز و اول آمیختہ بقدر باجرہ حب بندند و طریق استعمال چنان است کہ حسب مادہ

منضج داده روز اول مسهل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه تولہ که قدری گلاب باو ممزوج کرده باشند بدهند و اگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه خواهند که انسداد اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین نمط حسب حاجت دو سه مسهل بعمل آرند و در هر مسهل سه قی و ده دوازده اسهال خواهند شد و اگر معده قوی بود بعد مسهل دوم از چهار سرخ قدری بیفزایند حب آتشک که بارها به تجربه رسیده صفت اجوائن دیسی اجوائن خراسانی اجمود هر یک یک تولہ قند سیاه دو تولہ هر سه دوا را خوب باریک کرده و رقست مذکور آمیخته در عرق سیکھیڑه که لال شاخ داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیده پس پشت خود اندازد و شش حب باقی ماند یک حب از ان گرفته خرد خرد ساخته همراه پیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپانند و هر دو وقت برنج بے نمک روغن انداخته بخورند پس تا همه شش روز حب بخورند و روز هفتم کله پایه با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد از ان هر چه خواهند بخورند و کسی را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم مرغن تا سه روز بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد دوای آتشک که به تجربه رسیده عجیب و غریب است صفت شنگرف سیماب انبه هلدی تخم هلیون از هر یک سه ماشه جمله ادویه را کوفته سه پڑی بندند یک پڑی صباح بر تماکو نهاده آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن باز نه مانند و یک پڑی بوقت دوپهر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد پخته بخورند دیگر هیچ نخورند و بروز سوم هر چه خواهند بخورند شفای کلی ان شاء الله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم خوردن اشیای بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغنی که در بحث وجع مفاصل ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت آن سرخی موضع و درد تمام پشت و کشیدگی علاج فصد باسلیق زنند و شربت انارین

درعرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند وجع مفاصل آن
دردے بود که در مفاصل بدن عارض شود پس اگر قدمین باشد مثل کعب واصابع خصوص
بابہام نقرس نامند واگر در مفصل ورگ بود وتجاوز از ان نه نماید وجع الورک خوانند
واگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت وکثرت ماده ممتد شود دران بارگی
سازد واعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند وسبب این اوجاع ضعف مفاصل
وانصباب موادست بجانب آن وعام ستکه مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا
ووجع مذکور اکثر از خون وبلغم می باشد واز سودا بندرت واگر مفاصل صلب وبسته شوند
تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شدت ضربان سرخی رنگ وسرخی
قاروره وعظم نبض علاج فصد باسلیق از طرف موافق زنند واگر ہر دو جانب بود
از ہر دو جانب زنند بعد از ان عنب الثعلب گاؤزبان تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان
شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده گلقند آفتابی داخل کرده زنجبیل
سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج بروز مسہل پوست ہلیله زرد
ہلیله سیاه مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل کرده مسہل دہند بروز تبرید
سورنجان شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شیره مغز تخم خربزه
شیره خارخسک در عرقیات برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند وگل سرخ کمند کلین
فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند واگر درد شدید بود افیون ضهافه
کنند ودر انتہا تخم خطمی بنفشه ودر انحطاط بابونه اکلیل الملک افزایند وضماد بعد از تنقیه
بعمل آرند واگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک ہم نیست واگر ماده بارد بود علامت آن
سفیدی رنگ وانتفاع بسخنات ودرد در عمق مفاصل وغلظ وسفیدی قاروره علاج
گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیمکوفته اصل السوس مقشر مویز منقی بیخ کاسنی
اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده زنجبیل سورنجان شیرین
سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست ہلیله کابلی سنا ومکی انجیر زرد مغز فلوس
شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسہل دہند غذا قلیه وخشکه ودر مسہل
سوم حب ایارج یکپاس شب باقیمانده بعرق گاؤزبان بلع نموده بخورند صباح از نسخه مذکور
مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کرده بدرقه دہند وبعد تنقیه روغن معمولی مالند

صفت روغن تماکو مقرض سے دو درم گل بابونہ یک نیم تولہ زنجبیل یک تولہ شب در یک رطل
آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار برند
و علاج وجع الورک و عرق النسا و نقرس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ
معمولی تدہین نمایند کہ برای این اوجاع بہتر ازین روغن دوا دیگر نیست صفتہ مجیٹھہ
یاؤ آثار تج کا پھل چھیر چھر یا ہر یک چہار تولہ سنبل الطیب ناگر موتھہ ہر یک دو تولہ تیز پات
قرنفل دارچینی ہر یک یک تولہ نرکچور ہشت تولہ کچلہ دو تولہ الائچی خرد سہ تولہ جوتری مشک
خالص ہر یک شش ماشہ پوست درخت چوب میدہ برادہ صندل سفید ہر یک دو تولہ
زعفران چار ماشہ زرد چوب دارہلدی عود غرقی ہر یک یک تولہ گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد
دو سیر ہمہ ادویہ را جوکوب نمودہ در گلاب تر کردہ بدارند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملائم
دہند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد ممزوج ساختہ آتش بطور معہود دہند تا تمام آب
خشک شود پس روغن کنجد را از پارچہ گذرانیدہ در شیشہ چینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین
دفن کنند بعد ازان برآوردہ وقت حاجت ہنگام شب یکتولہ بمالند و بوقت سحر
از آب سرد بشویند خاتمہ در اسباب و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند
بلکہ بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات و اورام وغیرہ و نسخہ ہای مرکبات مستعملہ ضروریہ
و این خاتمہ منقسم است بر سہ قسم **قسم اول در حمیات** بدانکہ حمی حرارتیست غریبہ
کہ در قلب مشتعل شود و بواسطہ خون و روح و شرایین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش
بافعال طبعیہ لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ
و نیز عام است کہ ضررش بجمیع افعال بود یا ببعض و اجناس عالیہ حمی سہ اند یکی حمے
یوم دوم حمے دق سوم حمے خلطے اما **حمے یوم** و آن تپی است کہ اول حرارتش بروح
عارض گردد بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر مے شود و تعلق حرارتش بروحے
کہ بود آن را بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمی یوم حیوانے
خوانند و اگر بنفسانے بود حمی یوم نفسانی و اگر بطبیعے بود حمے یوم طبیعے و نیز این تب
بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچہ از غم بود حمی یوم غمے
و اگر از ہم بود حمی یوم ہمے و اگر از تخمہ و نزلہ بود تخمی و نزلے خوانند و قس علی ہذا اما مخفے
و پوشیدہ نماند کہ این تب از فزع و فکر و غضب و فرح و سہر و استفراغ و

و جع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره میباشد
و حمی یوم بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند
و جالینوس گفته که حمی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تپ آنست که یکسان
غیر سوزان مثل حرارت که بریاضت لاحق میشود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عفنی
معرا بود و از اسباب مذکوره از هر سبب که بود تقدمش بران گواهی دهد علاج از هر سببی
که باشد در دفع آن کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سده بود تفتیح سده
نمایند و اگر از تخمه بود تقلیل غذا کنند و هر چه در تخمه گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود ازالهٔ
آن کنند و خمیرهٔ مروارید و مفرحات بارده خورند و قس علی هذا ما بقی و پوشیده نماند که چونکه
تعلق حمی یوم بروح میباشد پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما
قال البقراط یکفی لها مجالسة الاحباب و سیما الاغانی والنظر فی المبهجات حمی دق
و آن تپی است که حرارت غریبه در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبعث گردد بعد ازان
بارواح و اخلاط ساری شود و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر
انتقالی بود و گاه از اسباب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی
حادث گردد و این گاه تنها بود و گاهی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض
و دقت و خفت و تواتر آن و هرگاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود
و هرگاه دست دیرتر بر بدن باند حرارت زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت
کم محسوس شود و حرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع شرائین
گرمتر از سائر بدن باشد و در بول دهنیت دریافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد
و هرگاه از ابتدا تجاوز کند و بدرجه دوم رسد در نبض صغر و صلابت پدید آید و غور عینین
بظهور انجامد و صدغین در ته نشیند و پوست پیشانی کشیده شود و رونق و تازگی
از چهره زائل گردد و سر بینی و گردن باریک باشد و موهای دراز شوند و سببش بسیار
پیدا آید و خشکی جلد و جفاف پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و دهنیت
در بول زیاده پدید آید و هرگاه بادل درجه سوم رسد موهای بریزد و ناخن های
کج گردد و سوای پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کند
پس در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود علاج در درجهٔ اول

برای تبرید و ترطیب شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم تربز در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجهٔ دوم علاج قوی باید کرد پس شیرهٔ تخم خرفه
شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده
سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش
تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز شعیر مقشر
در آب جوشانیده در آب نیمگرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چنان
که احداث حرارت کند و نه سرد بود که باعصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه برون آرند
در روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در ان مرغ فربه و اسفاناخ
پخته باشند بحسب قوت و هاضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات
و شیره جات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدری سکنجبین بماء الشعیر
بیامیزند که تجوید بماء الشعیر مینماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول
کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را بماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر
سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد و نه از مقدار قلیل
سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان نخواهد شد
و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودی شیخ رئیس بامتزاجش امر نفرمودی
چنانچه در حمی بلغمی فرموده که هر دو را ممزوج نموده بدهند و اگر بجهت دق از حمیات عفنه کدام
سبب دیگر پیدا نبود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین های شیر آدم است
پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت دوشیده باشند در شیر خر
شرائط آن است که خر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند
و علف آن جو و کاهو و اسفاناخ باشد و طریق استعمال شیر خر ماده و بز ماده چنین است
که روز اول نیم سکرچه و روز دوم یک سکرچه که وزنش سه اوقیه بود بدهند و نیز
مبرهن باد که سکرچه کبیر بوزن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج شیر را
اضافه کنند که روز هفتم بسه سکرچه رسد بعد ازان هر روز نیم سکرچه
کم کنند و روزی که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و صغیر
معلوم نمایند دانند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بر یاحین بارده معطر سازند
و مسکنے باید که متصل آب بسیار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع
مریض را برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف
و سینه گذارند و هر گاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه
کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف
پدید آید خمیرهٔ مروارید خورانند اما حمی خلطی و آن تپے بود که اول حرارت غریبه در ان
لاحق اخلاط گردد پس از ان بقلب و روح و بسائر اعضا رسد و این حرارت از دو شق
خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان اخلاط باشد
و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنے نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت
خلطے واحد پیدا شود و یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل
عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر
داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده
بزودے به تحلیل نرود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور اوست و بسبب مواصلت
قلب از او نیز بسبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح و دم
و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی مے نماید لیکن اشتداد حمے
بنوبتے که مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه
طبیعت تمامه تعفن بخارج عروق بود و حمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده بخارج بطلیس
محال گردد و اگر تعفن در جاے واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
حرارت متعفنه در مدت نوبت برد حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت باو قائم باشد
فنا سازد و آنرا از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید پس ارضیت آن ماده بماند
که نه مادهٔ عفونت است و نه مرکب حمی پس بالضرور حمی باطل شود پس بار بمرتبهٔ دیگر
در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتے که از تعفن سابق من وجه موجود بود
بر و گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمی بلغمی هر روز بود
زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع و التعفن است و نوبت حمی سوداوی
بروز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و یبوست خود عسر التجمع و التعفن است و نوبت

حمی صفراوی بروز سوم بود زیرا که صفرا در قلت و کثرت متوسط بینهما است و بدانکه اقسام
عالیه حمی خلطے موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا
علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
که آن را غب لازم گویند یا خارج عروق بود و آن را غب دائره خوانند و مادهٔ غب
لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر مادهٔ غب صفراوی رقیق
و صرف باشد آن را غب خالص گویند و اگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه
از تعفن بلغم عارض شود پس اگر مادهٔ آن داخل عروق بود آن را لثقه گویند و اگر خارج
عروق باشد مواظبه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود
آنرا ربع لازمه گویند و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند
و بدانکه ترکیب حمیات یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطے یا از
اجناس متقاربه باشد مثل ترکیب حمی صفراوی بدموی و مثل آن و چون از بیان مجمل
حمی خلطے الفراغ شد بیان هر یک بالتفصیل نگاشته میشود سونوخس و آن تپی است
که از جوشش خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد
عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت ملمس و عدم قشعریره
علاج اول فصد زنند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برآرند
و اگر بعد از فصد قدری تپ باقی ماند اشربه مصفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر
لیکن قبل از فصد نباید داد کما قال صاحب التذکرة لا یسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد
و جالینوس گوید که هرگاه مریض عرق نکند و از رعاف نیاید پس اگر تاخیر کند
طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد
و او سه قسم است یکی متزایده که هر ساعت قوت و حدت و گرمی در ان زیاده محسوس گردد
و عفونت در آن زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقصه
یعنی در ان تحلیل زیاده از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم
متشابه یعنی تعفن و تحلیل در ان هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی
روی و چشم و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره و عظم و سرعت
و امتلاء در نبض و صداع و ثقل بدن و درین تپ قشعریره نمایان باشد و حرارت

مثل حرارت حمام بود و عرق نمے آید مگر در روز بحران و این تپ صبیان را و کسانی را
که پر گوشت باشند و در ایام بہار بیشتر عارض شود علاج فصد باسلیق یا
اکحل زنند بعدہ شیرۂ عناب شیرۂ تخم کاہو در عرق شاہترہ برآوردہ شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند یا عناب انجار اشاہترہ در عرق عنب الثعلب خیسانیدہ صاف کردہ
شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند غذا آشجو و شلہ بے روغن و اگر ضعف قوے بود
قلیہ بی روغن غنب خالص دائرہ علامت آن تشنگی و صداع و بیخوابے
و کرب و خشکی لبہا و خشکے زبان و تلخے دہن و سرعت نبض و غثیان و ناریت بول
و نرمی شکم و قشعریرہ و لرزہ و فرود آمدن تپ با عرق بسیار و سبب لرزہ آنست
که چون صفرا از مستوقر عفونت متحرک شدہ بر اعصاب و عضلات و لحوم حساسہ میگذرد
بسبب حدت و لذع آن ایذا پدید می آید و برای دفع آن قوت دافعہ ہر جزو بدن
حرکت میکند و بالضرور لرزہ پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزہ حمی بلغمے بسبب لزوجت
بلغم شدید است زیرا که قوت دافعہ بے حرکت قوی آنرا دفع کردن نمے تواند و جالینوس
بخلاف آن گوید که لرزہ حمی صفراوی بسبب لذع و حدتش غالب است و باعث
احساس سردی در حمی آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن بدن
میگریزد و لیس بر ظاہر بدن برد قلیل غلبہ میکند و در وجود مواد بارد برد کثیر غلبہ می سازد
بسبب گریختن حرارت غریزی سوی باطن و تاثر برودت مادہ علاج در ابتدا
ادویہ مدرہ مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری نہ دہند زیرا که در و تحریک است
و نیز چون از استعمالش مادہ رقیقہ اخراج یابد مادۂ باقیہ غلیظ القوام بدیر نضج پذیرد
و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد و لیس باید که تا روز چہارم شیرۂ مغز تخم تربز
شیرہ مغز کدوی شیرین در آب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند بعدہ گل نیلوفر
عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح مالیدہ صاف کردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و بروز مسہل گل بنفشہ گلسرخ آلو بخارا تمر ہندی
شیرخشت گلقند آفتابے روغن بادام شیرین اضافہ نمودہ مسہل دہند
و اگر سرفہ باشد زرشک و تمر ہندی داخل نکنند و بروز تبرید آملہ مربے شستہ
بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بہیدانہ

شیرۂ مغز تخم کدو و شیرین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند
و پوشیدہ نماند کہ استعمال لعابیات بعد مسہل ازین باعث نمودہ می آید کہ بقیہ
بازلاق دفع شود و تسکین حرارت ہم متصور است و روز دہم کہ روز راحت افتد
باز مسہل دہند و بروز تبرید تبرید مذکور بعمل آرند باز بروز دوازدہم کہ یوم راحت است
بدستور دو مسہل دہند و بدل حل کردن سنا مکی بروغن بادام چرب کردہ ہلیلہ و تربد غاریقون
اگر ضرورت بود و در مسہل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیہ حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز
مروق با شربت نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواہند قرص
طباشیر ملین شربت نیلوفر آمیختہ اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز
مروق حل کردہ بنوشند غذا آش جو یا شلہ یا دال خشکہ و پوشیدہ نماند کہ استعمال ماء الفواکہ
تا روز ہفتم نیز جائز نیست غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائرہ باشد
حمی محرقہ علامت آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و ہذیان و سرخی
چشم نبع با قے علامات غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از قوی تر باید
و خیار کہ بہ پیسند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کردہ بلیسند غب غیر خالص
در اکثر اوقات تا شش ماہ کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دوازدہ ساعت
علاج تا سہ روز شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ عناب در عرق گاؤزبان برآوردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند بعدہ گل نیلوفر گاؤزبان اصل السوس مقشر نیم کوفتہ
عناب زرشک در عرق گاؤزبان خیسانیدہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند بروز مسہل گل بنفشہ
تخم خیارین نیم کوفتہ پرسیاوشان مویز منقے مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام
شیرین اضافہ کردہ مسہل دہند و بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم لعاب ریشہ خطمی
در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا خشکہ بے روغن
با دال مونگ حمی بلغمی دائرہ علامت آن شروع بناقص صادق البرد نماید و تا دیر برد
او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تہیج و سفیدی روی و کثرت
بزاق و سفیدی و رقت قارورہ علاج سہ روز شیرۂ گل گاؤزبان شیرۂ عناب
در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند تا تنقیہ عفونت شود
کہ باعث حمی است و استعمال اشیاء حادثہ نمایند کہ موجب مضرت است بلکہ در نسخہ منضج نیز قدری

ادویهٔ بارده استعمال کنند و بعد نضج ماده بروز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص
غافث در شربت گاؤزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی
سبز مروق حل کرده بنوشند یا استعمال خاکسی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست
که خاکسی یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند
در روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و همین طریق تا یک هفته
یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده باشند
و اگر سرفه باشد بالعوق سپستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکسی جائز نیست و اگر
بضرورت کنند اول کتیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند و بالایش مطبوخ خاکسی بنوشند
حمی لثقه علامات آن موافق علامات دائره است مگر آنکه باین تپ نافض نبود و عرق
نمی باشد مگر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه می باشد بدق و فرق آنست که لثقه
بعد از تناول غذا قوی نمی شود علاج آن مثل علاج نائبه کنند حمی ربع
دائره علامت آن ابتدا نافض و برد قوی و صلابت و صغر نبض و بطور آن و چون گرم بود
حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر از غب و نیز دلالت میکند برین تپ
مزاج بارد و یابس و تدبیر مقادم از تناول عدس و بادنجان و اسپای مولد سودا
و این علامت وقتی بود که سوداکی سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامت
آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه و کمی در سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق
خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غب حادث گردد
علاج اگر از سوداوی دموی بود فصد باسلیق از جانب راست زنند
و اگر از سوداوی بلغمی بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداوی صفراوی بود
تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی سوداوی بود تنقیه سودا سازند بطریقیکه بارها
ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند ربع لازم علاجش
مثل علاج ربع دائره کنند حمیات مرکبه و ترکیب یا بر سبیل مداخلت بود
یعنی یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگرے آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی یکے برود
و دیگرے شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اخذ هر دو یکی باشد
و ترکیب بیشمار است انچه نام معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص شطر الغب

تپے باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط باهم متمیز باشند و ترکیب این بچهار قسم است یکی آنکه هر دو دائره باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفراوی دائر و بلغمے لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ اعتقاد بر دو نوبت نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض سریع و قلق و اضطراب و تشنگی و تلخے دهن و نافض و برد کمتر بود و در نوبت بلغم نافض شدید باشد و باقے علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و غب خالص آنست که در غب خالص فرق درمیان نوبت صفرا و بلغم نبود و بسبب شدت امتزاج هر دو این تپ تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا مستفرغ شود و بلغم لزج بماند علاج هرچه در غب غیر خالص گذشت بعمل آرند **فائده** در بیان بقیه اقسام حمی حمے خمس و سدس و سبع از مواد غلیظه متولد شود علاجش مثل ربع کنند حمیات مختلفه تپے باشد که بود دوران محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوء تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکنند ازین باعث حمیات مختلفه از وظهور مے یابند زیرا که حمے موافق هر خلط دور خواهد نمود پس بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود تطفیه و استفراغ آن کنند بطریقے که بارها ذکر یافت **حمے الفیالوس** تپے باشد که دران ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه ماده این بلغم زجاجے است پس وقتیکه بعضے اجزاء بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی مانند پس هرگاه از اجزاے متعفنه بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چونکه حرارت عفونت اجزاء غیر متعفنه بلغم را در باطن بدن از اعضاء مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت ماده اعضاء غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت و بالضرور علیل در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد علاج مثل علاج حمی بلغمے کنند **حمی لیفوریا** تپے باشد که دران ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود پس اگر از صفراوی غلیظه بود سبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت در روح

بتمامه برای دفع موذی بباطن میل خواهد کرد وظاهر بدن سرد خواهد ماند ودر باطن
بدن ظاهر است که حرارت صورت خواهد بست واگر از بلغم غلیظ بود بسبب برودت
وحرارت چنین خواهد بود که طبیعت وروح بسبب آنکه موذی قوی نیست من وجه میل
بباطن خواهد بود پس بالضرور برودت قلیل برظاهر بدن ظاهر خواهد شد وهرگاه بخارات
ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن خواهد رسید پس بباعث
برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت برظاهر بدن خواهد کرد وبرودت غلبه
خواهد نمود وبسبب عفونت ماده ومیل طبیعت وروح درباطن حرارت جمع خواهد آمد
علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند واگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی
حمی حصبه وجدری بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض اطفال گذشت
حمی غشی یعنی تپی که بیهوشی آرد واو دو نوع است یکی آنکه از بلغم خام افتد واین چنان باشد
که بلغم خام در بدن افزون شود وعفن گردد وتپ آرد وچون تپ آید ماده حرکت کند
وقدری ازان بقلب وحوالی آن ریزد پس بالضرورت قوت مقهور شود وغشی افتد
وباشد که بسبب ضعف فم معده غشی رو نماید وتپهای بلغمی از ضعف معده کمتر
خالی باشد علامت آن تهیج روی ودورهٔ تپ موافق دورهٔ تپ بلغمی ودوم آنکه
از صفرا بود وآنچنان باشد که صفرا رقیق شود وعفن گردد ومیل بسمیت نماید وعند حرکت
ماده از حرارت تپ قدری ازان بدل ریزد وغشی آرد علامت آن آنست که بدن زرد
شود وتپ موافق غب دائره دوره کند علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت
بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود آنچه در حمی بلغمی گذشت علاج آن بروارند واگر از صفرا بود
علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه کنند حمی وبائی که بسبب تعفن وفساد هوا عارض شود
وکسیکه کثیر الجماع وضعیف القوی وواسع المسام وممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی
بسیار دارد علامت آن تپ حاده ظاهر گردد وغشی وخروج مواد ردیه درقی وکرب وتشنگی
وتواتر نفس علاج اگر بدن ممتلی بود تنقیه بدن کنند وخانه را از عطریات بارده مانند
گلاب وکافور وغیره معطر سازند وتعدیل هوا نمایند ونوشیدن سرکه استعمال مبردات
مفید بود قسم دوم در علامات ومعالجات اورام وبثور ولدغ حیوانات وغیره
بدانکه اورام وبثور زیادتی غیر طبعی است که بسبب انصباب ماده فضله متمدده در اعضا

ظاہر شود بوجہے کہ در فعل ضرر رساند والم پیدا کند واورام بزرگ میباشد وبثورات خرد
فلغمونی ورمی ہست کہ از مادۂ خون عارض شود علاج فصد زنند وحضض سکے
صندل سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیدہ ضماد سازند واگر مادۂ او از دفع
اعضا رئیسہ باشد ودر وہم لبشدت باشد آنوقت ضماد بر نفس ورم نمایند تاکہ مادہ را سوی
اعضای رئیسہ رجوع نمایند بلکہ چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا مادہ کہ از شدت
دجع جذب میشود آنرا مدن ندہد ورجوع نمودہ باشد وپوشیدہ نماند کہ در زبان ابتدار
ادویہ رادع مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند تاکہ
مادہ دیگر را آمدن ندہد وتیز مادہ مستحصلہ را ردع نماید ودر تنزاید بادویہ رادع ادویہ
محللہ مرخیہ چون آرد باقلا وخطمی وخبازی وبنفشہ وبابونہ آمیزند تاکہ مادہ مستحصلہ تحلیل
پذیرد ومادۂ دیگر جمع نیاید ودر زمانہ انتہا بادویہ رادع ادویہ محللہ بالمناصفہ آمیزند
برائے آنکہ درین وقت بادویہ رادعہ بسبب نبودن وجوع مادہ بسوی محل ورم چندان
ضرورت نیست ودر انحطاط فقط ادویہ محللہ مثل اکلیل الملک بابونہ تخم کتان حضض سکے
استعمال کنند تا مادہ را تحلیل کند واگر مادہ تحلیل نہ پذیرد چیزہای پزندہ چون تخم کنوچہ
وتخم کتان وانجیر ضماد نمایند تا پختہ شود پس اگر از خود بشگافد فبہا وگرنہ ادویہ منفجرہ یعنے
شگافندہ چون سرگین کبوتر وغیرہ بران نہند یا باہن شگافند وباید کہ در زمانہ ابتدا
برائے تسکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیدہ شیرۂ عناب در عرق شاہترہ
برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند واگر حاجت افتد گل بنفشہ گل نیلوفر اصل السوس مقشر
نیم کوفتہ عناب در عرق شاہترہ خیسانیدہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند بروز مسہل
اجزا مسہلہ بیفزایند وبروز تبرید لعاب بہیدانہ شیرۂ تخم خیارین در عرق گاؤزبان
برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ اسپغول مسلم پاشیدہ بنوشند وچسپانیدن زلو بر نفس ورم
یا قریب آن بسیار نافع اگرچہ زمانہ ابتدا بود طاعون ورمی ہست کہ اکثر در ایام
وبا پدید آید وبا سوزش شدید باشد ورنگش سرخ یا زرد یا سیاہ یا سبز باشد
علاج تقویت دل ودماغ کنند وگرداگرد ورم صندل سرخ حضض سکے
در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند وبر نفس ورم شرط زنند
وبآب گرم بسویند وبعدہ اگر حاجت فصد بود فصد زنند سرطان ورم سوداویست

کہ از احتراق صفرا یا بلغم کہ با و قدری صفرا آمیختہ باشد حاصل شود علامتش آنست کہ چون
ظاہر شود مانند بادام بود یا کردار و بعدہ زیادہ شود و مانند پامیای سرطان رگہاسے
سرخ و سبز گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسہل سودا دہند
و در ابتدا ابرادعات ضماد کنند و وقتیکہ متقرح شود کمیلا در روغن کنجد سوختہ استعمال کنند
عرق مدنی بفارسے رشتہ گویند **علاج** فصد زنند و تنقیہ سودا کنند و صبر در آب کشنیز سبز
سائیدہ ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنے خیسانیدہ قند سفید
آمیختہ بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشتہ سر برآرد
بر قطع اسرب بپیچند تا تمامہ بیرون آید و احتیاط نمایند کہ گسستہ نشود اگر بگسلد ڈھول
بشگافند تا مادہ فاسد بتمامہ برآید و اگر در ابتدا از ظہور رشتہ برسپ قدری گرفتہ
بقند سیاہ آمیختہ بخورند ظہور رشتہ نشود انشاء اللہ العزیز **جذام** علتے است
کہ ہیئت اعضا را فاسد سازد ہمین شدن بینی و گرفتن آواز از خاصہ اوست
علاج فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بکشایند و خون وافر گیرند و در خریف
و ربیع مسہل قوی بدہند و در ہر ماہ بطرف تلیین طبیعت و اخراج مواد متوجہ باشند
بمسہل معتدل و ہر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات و رطوبت غریزیہ
احتراز ورزند و باید کہ چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند
و دماغ را بہ غرغرہ و سعوط مناسبہ پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو
و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند و بعد از تنقیہ مار الجبن و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیہ بغایت نافع است و علامت این مرض آنست کہ سبوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی احتمال کنند
دادن شوربای افعی و گوشت او بسیار مفید است و باید کہ چہار انگشت یا یک وجب
از طرف سر و ہمین قدر از طرف پایین دور نمایند بعد از ان ہمراہ شبت و ملح پختہ بکار برند
و اقسے زنارہ را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوچہ گلی اندازند و در سبوچہ سوراخ کنند
و بطریق معروف عرق از ان گیرند بعدہ در عرق مذکور نخود تر کنند و وقتیکہ عرق
خشک شود آن نخود ہا را نیز دہند باین طریقہ کہ روز اول سہ ماشہ و دیگر یک ماشہ
افزودہ باشند و شیر بز ہر روزہ بگیرند و تازہ بتازہ بہ ہیچ دم دہند لیکن شیر

سه روز و نار دهند بعد سه روز از دادن نخود و شیر را استعمال نمایند جرب عبارت است
از بثور خرد که با خارشش باشند و آن دو نوع است یکی جرب یابس دوم جرب رطب
علاج اگر از زیادتی خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسہل
حسب ماده دهند و این دوا بر بدن بمالند صفت توتیای سبز شش ماشه رال پنج ماشه
گندهک هفت ماشه سیماب شش ماشه شنگرف پنج ماشه همه را سائیده در روغن زرد که آنرا
یکصد و یک مرتبه در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن بمالند حکه یعنی خارش علاج
سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بر روغن چنبیلی آمیخته بمالند
قوبا که بهندی آنرا داد گویند و آن خشونتی است که با خارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کرده
سیر یعنی لهسن را در سرکه سائیده بر وضماد کنند و بعد سه ساعت عضو را پاک کنند و اگر
سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول بمسهل و فصد تنقیه سودا کنند بعده
بر نفس قوبا زلو چسپانند و پس ازان گل سرخ حضض یکے در آب عنب الثعلب سبز
سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود نکند برص سفیدی است غلیظ که بر ظاهر بدن
ظهور یابد علاج تنقیه بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی خوفل شیطرج
و در ور و شراب سائیده طلا کنند بهق ابیض سفیدی رقیق است که بر ظاهر بدان
پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکه سائیده
طلا کردن بغایت مفید است بهق اسود و آن سیاهی رقیق است که بر جلد پیدا شود
علاج اول تنقیه سودا کنند بعده خربق سیاه در سرکه سائیده طلا سازند
کلف فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت
علاج پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سرکه انگوری سائیده
طلا کنند علاج کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آرد صفت آن اندر جو برنج خام
حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مرداریدپوست انار ترش
پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نگاهدارند بوقت [illegible]
در سرکه انگوری آمیخته طلا کنند و وقت صبح از آب که دران برگ نیب جوشانده باشند [illegible]
[illegible]

وزعفران در گلاب سوده کنند وبعد یک ساعت بشویند لذع عقرب چونا و نوشادر
هر یک یک توله بآب تر نموده در دست بوجه احسن بمالند و ببویند که فی الفور
نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچٹه نیز مفید است گزیدن افعی چرک نیچه حقه بخورند
و تریاق فاروقی بدهند گزیدن سگ دیوانه بر زخم شرط زنند و ماده را
مستفرغ سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندهند تا که استفراغ ماده بما حقه شود
و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته
بخوردن دهند و چهل در شیر آک تر کرده خشک سازند و هر روز از ان بقدر یک برنج گرفته
در برگ تنبول داشته خورده باشند سقطه و ضربه اگر بی ورم و تب بود گل ارمنی
در سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تپ بود فصد زنند و حجامت مع الشرط
بکار برند بعده گل سرخ گل ارمنی زرد چوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند
و بر عضو رئیس که فصد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی
صبر آردجو در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوبک زده
چنین کنند که آنبه هلدی میده چوب ساجی کهار در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده
ضماد کنند فائده در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر
و روغن گاو قی کنانیده معده را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورند
علاج افیون خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده
قی کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سه تا سه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز پنبه دانه
نیمکوفته و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و جند بیدستر در شهد سفید سوده هم مفید

قسم سوم در نسخه های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها در آنجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب نیامده الا باستعمال آنها حاجت می افتد اطریفل معمولی

از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع **صفت**
هلیله کابلی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم کشنیز مقشر
ده درم ترنجبین خراسانی شبت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن
[illegible]

تا شش مثقال اطریفل کشنیزی درد سر و چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ببرد
و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته
بروغن بادام چرب نموده بسه چند عسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع ادویه کشنیز
میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخهٔ اطریفل صغیر است شربت از دو مثقال تا شش مثقال
و بعد دو ماه استعمال کنند اطریفل زمانی جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی
نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت
برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک مثقال تا دو مثقال
و بجمیع امزجه موافق صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه محموده
هر یک ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک هر یک بیست مثقال
پوست هلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا
هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب
نموده عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش داده صاف کرده
با یک و نیم وزن شیرهٔ هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آرند انوشدارو
ساده تقویت معده و باه و اعضای رئیسه کند شربت از یک مثقال تا سه مثقال
صفت گلسرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب
از هر یک سه درم قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار کبابه جوز بوا خرفه زعفران زرنب
هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال
آمله را در شیر حلیب اندازه یک شبانه روز دارند پس شسته در سه رطل آب
بجوشانند تا مهرا شود از غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام آرند و ادویه را
کوفته بیخته با آن بسرشند انوشدارو لولوی مروارید ناسفته
بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض
شیرهٔ سافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب
شیرهٔ آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند مجوز جهت ساقط کردن
دانه های بواسیر صفت گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر تکرار بالعمل آرند

ایضاً تربد زرنیخ سرخ بالادر اجزاے مساوی گرفته اقراص کنند و تبخیر سازند
بنادق البزور براے قرحه مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین دو درم
تخم مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین چهار درم بزرالبنج سفید خرفه مقشر هر یک
دو درم تخم خطمی کتیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
هر یک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند جوارش شهریاران برودت جگر و معده
و قولنج و عسر البول را نافع صفت قرنفل خرفه دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا
دانه الائچی خرد مصطگی دانه الائچی کلان حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم
سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزن ادویه
کوفته بیخته بعسل لبرشند شربت چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم و تنها جوارش اترج
معده را قوت دهد و اشتهای طعام آرد صفت پوست اترج خشک شش درم قرنفل
جوزبوا دار فلفل خرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هر یک یکدرم مشک دو دانگ کوفته بیخته
بعسل لبرشند جوارش عود ساده عود هندی پنج درم پوست اترج مصطگی از هر یک
یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه بآن لبرشند جوارش
عود شیرین عود هندی دارچینی جوزبوا خرفه قاقله صغار قرنفل خولنجان
دار فلفل از هر یک پنج درم اسارون زعفران از هر یک دو درم نبات
نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات سه وزن ادویه بدستور معروف
جوارش سازند جوارش عود حامض نافع برودت معده که هر گاه دهن تلخ
و تشنگی بود بکار آید صفت عود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقله صغار
زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویه مصطگی طباشیر سفید از هر یک یک درم
آب سیب ترش پنجاه مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید
عسل خالص از هر یک هفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال جوارش انارین تقویت معده کند و اشتها آرد صفت
آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک یک آثار آب نعناع سبز گلاب
هر یک هفت درم سنبل الطیب مصطگی هر یک دو درم دانه الائچی کلان پوست ترنج
هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدرم الائچی خرد سه ماشه بدستور تیار سازند

جوارشش جالینوس مقوی معده و ہاضم طعام و دافع نفخ و مقوی امعا و جگر
و سیاہی مو نگاہدارد و سودا را نافع و گردہ را گرم کند و خلط خام را از مفاصل
دور سازد و در روشنی چشم و عقل و باہ بیفزاید در ریاح بواسیر را نافع و رنگ صاف کند
و فربہی بدن آرد و محتاج بہ پرہیز نیست صفت سنبل الطیب قرنفل قاقلہ
دار چینی خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سفید دار فلفل قسط بحری سعد عود بلسان
حب بلسان حب الآس اسارون قصب الزریرہ ہر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر ہموزن
ادویہ عسل دو چند ادویہ معجون سازند و ہشت روز بعمل آرند و ہر قدر کہنہ شود بہتر
جوارشش کمونی کمون کرمانی مدبر بریان بست درم فلفل سیاہ شش درم بورہ ارمنی
یک درم باشد چہار ان عسل مصفی مقوم بسرشتہ شربت از چہار درم تا شش درم
بعد یک ہفتہ استعمال کنند و بعضی ہفت درم پودینہ باغی درین جوارش زیادہ کنند
جوارش مصطگی سردی معدہ و جگر را نافع و آب رفتن از باز دارد صفت
مصطگی سہ مثقال کوفتہ در یک من قند سفید و سی درم گلاب بقوام آرند
و بر روی سنگ کہ از روغن بادام چرب نمودہ باشند بریزند جوارش ملکی
مقوی باہ صفت مشک یک و نیم دانگ قاقلہ کبار ہر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب
بسباسہ لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عود ہندی زعفران از ہر یک
سہ درم اشنہ سہ مثقال قند و گلاب ہر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل
بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نہند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویہ
کوفتہ بیختہ بران افشانند و بکفچہ زنند تا نیک سرشتہ شود شربت یک مثقال گلنجبین
گل سرخ از سبزی و غیرہ پاک کردہ خوب بمالند و یک روز بگذارند کہ رطوبت
جذب شود پس برای ہر یک من دو من قند یا شکر سفید انداز ند و بمالند تا سہ روز
و ہر روز صبح و شام بر ہم زدہ باشند پس در آفتاب گذارند تا چہل روز و اگر عسل خواہند
بجای شکر عسل اندازند گلنجبین سیوتی برائے خفقان حار و تقویت قلب مفید
صفت گل سیوتی صد عدد قند سفید صد درم بدستور معروف طیار ساختہ گلاب
پاشیدہ در سایہ نگاہدارند گلنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد قند سفید
صد درم بدستور طیار ساختہ گلاب پاشیدہ در مہتاب دارند حب بواسیر سوختہ

مغز تخم بکائن مساوی ور آب ترب سائیده حب بندند بمقدار نخود شربت یک حب صبح
و یک شام حب هلیله هلیله سیاه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی پوست هلیله گلسرخ از هر یک چهار ماشه
سیار نکی هشت ماشه بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم حب شبیار مسهل
اخلاط ثلثه و جهه نقل و جمیع امراض اذن و حمیات کهنه و ادرام طحال و کبد و معده نافع
صفت صفت ایارج فیقرا بست و چهار درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش درم
گل سرخ چهار درم مصطگی انیسون عصارهٔ غافث هر یک دو درم کوفته بیخته در آب حب بندند
و در سایه خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب حب برای قبض دائمی
و کسی که از مسهل کراهت کند صفت قرنفل دو ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه
گل بنفشه شش ماشه پوست هلیلهٔ زرد کشمش هر یک یک توله سنار نکی ترنجبین گلقند آفتابی
هر یک دو توله بدستور حب بندند جهت اسهال دو توله و برای قبض دائمی دو
ماشه حب سرخ برای رمد و تحلیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر رمد
استعمال کنند و در ابتدا نیز فائده عظیم می بخشد صفت گیرو چهار دام افیون
یکدام زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد بآب گشنیز سبز
و برای مواد که نازل بطرف چشم شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت
بر چشم طلا کنند حب ڈبه توتیای سبز بریان سهاگه نیم بریان هر یک یک جزو
هر دو را در آب شیر بز حل کرده بقدر دانهٔ باجره یا بیشتر ازان حب بندند
وقت حاجت یک حب یا دو سه حب در شیر مادر ش بدهند حب جدوار
تالیف حکیم علویخان مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون
گاذر و نی پنج توله عشر وزن آن زعفران و خمس وزن آن جدوار کوفته در میان
نارجیل یا در آثار پر کرده در خمیر گرفته در پانزده آثار شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر
بجد سوخت رسد بعد ازان بهمین دستور در روغن گاو پزند که روغن بالای آن
برسد تا که خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آورده خمیر را دور ساخته پوست سیاه
دور کنند و نارجیل را مع اجزا اندرونی خوب بسایند تا چون مرهم شود
و اگر نارجیل علیحده اول در هاون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد ازان
ازین مرهم برای هر بست مثقال بسباسه بهمن با درنجبویه از هر یک یک مثقال

مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید
صمغ عربی کتیرا بذر البنج بیخ تفاح جوز بوا از هر یک چار دانگ روغن بلسان نبات
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب یکجا
خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود و بقدر نخود حبها بندند و در ورق نقره پیچیده نگاه دارند
شربت از یک حب تا دو حب حب الشفا زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو جوز ماثل
سه جزو جمله را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت
مقدار موٹھ حبها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
وجوانی وعلل بارده نیکو دوا ست حب که آنرا پنڈی گویند برای زنان
بسیار مفید ست صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکھانه خرما هر یک نیم آثار
مغز چلغوزه مغز اخروٹ صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاؤ آثار گل پسته گل دھاوه
گل سپاری موصلی سفید تخم جوز بوا البسباسه تال مکھانه دارچینی مائیں خرد سمندر سوکھ
خولنجان ثعلب مصری قرنفل هر کدام نیم پاؤ میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هر ایک پنج آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف پنڈی سازند حب برای ازاله اقسام تپ
صفت دار فلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هر یک
۶ ماشه ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح
و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر دهند حب برای تپ ربع از تجربه جناب حکیم
احسن الله خان صاحب صفت برگ دھتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه
پنج عدد کوفته بیخته حبها برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند ایضاً افیون خالص
تخم دھتوره هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یکدرم زنجبیل گل ارمنی
هر یک ربع کم دو ماشه زعفران یک نیم آثار شیرخشت هفت ماشه ادویه را بکوبند و بیزند
و شیرخشت را در آب حل کرده ادویه دران بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت تا سه حب
همراه آب نیم گرم قبل از نوبت حلوا تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال
نبات را در عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد ازان زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون ترحلوا شود پس جوز بوا البسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال پستان واز هر پره بادام ده دانه تخم خشخاش چهه ماشه
مسکه و نبات هر یک دو توله بدستور مرتب سازند واگر خواهند یکماشه زعفران اضافه کنند
خمیره ابریشم برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است صفت پیله ابریشم صد مثقال
در عرق بید مشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چار آثار
بخیسانند و گاؤزبان گیلانی گل گاؤزبان هر یک ۲۰ مثقال گل بنفشه سنبل الطیب اشنه
گل نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه هر یک ده مثقال در عرق گاؤزبان عرق بید مشک هر یک چار آثار
علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و پس هر دو نقوع را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند
و آب سیب و آب بهی و آب ناسپاتی و آب انار هر یک دو آثار مروارید سوده هفت مثقال
ورق طلا یک نیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشمش خرما
هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب یکتوله بنسلوچن ۴ مثقال اضافه کرده
بدستور خمیره سازند خمیره گاؤزبان ساده آب برگ گاؤزبان گیلانی قند سفید
هر یک یکمن گلاب بست مثقال همه را بجوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند واگر آب
گاؤزبان تازه بهم نرسد گل گاؤزبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند
خمیره گاؤزبان عنبری برگ گاؤزبان گل گاؤزبان هر واحد چهار توله بادرنجبویه
نیم پاؤ گلاب عرق بیدمشک هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک شش ماشه
قند سفید یک آثار بطریق معروف تیار سازند خمیره بنفشه گل بنفشه مصفی یک رطل
و سه رطل قند سفید کوفته هر دو را باهم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب
بران پاشند تا نیکو مخلوط شود پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند
پس نگاهدارند شربت تا ده درم خمیره صندل برادهٔ صندل ۴۰ مثقال در نیم آثار گلاب
تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند پس ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یکمن قند
خمیره سازند خمیره خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند و با دو من
آب باران بپزند و بپالایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند واگر قوام قریب دارند
شربت گفته شود دوای که برای ریم بند کردن گوش بعد ازانکه اخراج با دویه دیگر
کرده باشند مفید است صفت پوست بیضهٔ مرغ خرمهرهٔ زرد مساوی گرفته
هر دو را سوخته در گوش دمند دوای که رعاف بند کند صفت پوست هلیلهٔ زرد

گل معصفر انار خام برابر سوده با آب سعوط کنند دوائیکه برای سرفه معمول و مجرب مولف
صفت رب السوس سہاگہ حب الآس کاکراسنگی مساوی الوزن گرفته در کوزه گلی
انداخته سر شش محکم بسته شب در تنور نگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت
قدری ازان در برگ تنبول داشته بخورند دیا قوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را مفید
صفت خشخاش سفید با پوست بست عدد و تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بہیدانہ شیرین
از هر یک پنج درم اصل السوس بیست درم بزرقطونا ده درم مجموع را در شش رطل آب باران
تا دو شبانه روز بخیسانند پس باتش نرم بپزند تا مهرا شود چون آب به نیمه آید صاف کرده
یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دوار المسک حلو حار نافع ست از برای
خفقان و فالج ولقوه و کزاز مقوی قلب ست و معده را از رطوبت پاک سازد صفت
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج قرنفل قاقله از هر یک پنج درم اشنه
دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل یکمن همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند دستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوار المسک حامض
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاؤزبان گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی بسد محرق از هر یک یک درم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوار مائل به برودت در درجه دوم خشک ست و ترکیب احراق بسد آنست
که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده
بردارند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برین منوال ست دوار المسک معتدل
کافور نیم دانگ عنبر اشهب ربع دام مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم
دارچینی یکمثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته
گل گاؤزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آمله
زرشک با گلاب شیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا از نبات سفید دو چند
عسل بید مشک گلاب عرق گاؤزبان هر یک ده مثقال بطریق معروف تیار سازند
دوار الکرکم صغیر امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقائی را که سبب

ورم جگر و سپرز بود نفع دہد صفت زعفران ہلیلہ سنبل الطیب ہر یک دو درم تفاح اذخر
قسط دارچینی ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ یک شبانہ روز در شراب انگوری تر کردہ
روز دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال دبید الورد برای استسقا لبیا
نافع ست صفت سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین غافث تخم کشوث خوۃ لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب البلسان
عود قرنفل ہیل از ہر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویہ عسل سہ وزن ادویہ بدستور
تیار کنند شربت از یکدرم تا دو درم دوا ر جہت اسہال وپیچش کہ بہیچ دوا رفتہ باشد
سود ندہد صفت ہلیلہ اجوائن زیرہ سفید ہر یک ہشت درم جدا جدا بریان کنند
و کوفتہ بیختہ ہر روز پنج درم با ماست بخورند دوا ر جہت پیچش کہ با خون بود صفت
ہلیلہ سیاہ زنگی بروغن چرب کردہ در ظرف آہنی بریان کنند تا منتفخ شود پس
کوفتہ بیختہ با ہم چندان شکر سفید آمیزند ۶ ماشہ ازان بآب سرد بدہند
غذا برنج و ماست سازند دوا ر کرم شکم صفت برگ نیب باؤبڑنگ کمیلہ ہر یک
دو درم کوفتہ بیختہ بعسل آمیختہ بلیسند دوا ر برای بواسیر خونی پوست بیضہ مرغ سوختہ
سندروس شبطلچ ہندی از ہر یک پنج ماشہ نوسادر پیچ سرخ کوفتہ بیختہ مثل بندق
حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا ر کہ تقویت باہ کند صفت پارچہ بافتہ را
کہ باریک باشد ہفت مرتبہ در شیر آک تر ساختہ خشک کنند و ہفت مرتبہ در شیر تھوہڑ
کنارہ دار تر کردہ خشک کنند بعد چہل روز در درخت جامن کاواک کردہ پارچہ مذکورہ را
دران دفن کنند پس بر آوردہ بقدر حاجت پارہ کردہ در روغن گاؤ تر نمودہ
حشفہ را گذاشتہ بر قضیب بندند دوا سے برای قوت باہ کہ اکثر تجربہ رسیدہ
صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا قرنفل تخم کنوچ مصطگی
عاقرقرحا شونیز تال مکھانہ بذر البنج بسباسہ مغز پستہ مغز بادام ہر یک چہار دہ ماشہ
شیر گاؤ دو و نیم آثار پس در شیر گاؤ خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیدہ خستہ خرما
دور کردہ ادویہ کوفتہ بیختہ اندرون خرما پر کنند و بالای آنہا رشتہ خام بندند
باز در رشتہ دوم خرما ہا را مثل ہار منسلک ساختہ ہار را در دیگچی کہ دران شیر
انداختہ باشند بیاویزند و بجوشانند کہ بخار شیر ہا بار خرما رسیدہ باشد

پس چون شیر خشک شود خرما را برآورده در روغن زرد چہل تولہ بریان کردہ ز شہد خالص
دہ تولہ اندازند و ہر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاؤ بنوشند دوا ازہمی دیگر بیضۂ مرغ سیاہ
یک عدد در روغن زرد یک بیضہ پر آب پیاز سرخ یک بیضہ پر شہد خالص یک بیضہ پر آب
زردک یک بیضہ پر ہر پنج جز و را آمیختہ نیم گرم کردہ خوردہ باشند تا چہل روز از جماع
و ترشی و جغرات پرہیز ند غذا قلیہ نخود و باقلا دوای جہت امساک زعفران
یک ماشہ مشک خالص یک سرخ جوز بوا دو ماشہ جاوتری دو ماشہ عاقرقرحا یک ماشہ
تخم دہتورہ سہ ماشہ طباشیر سفید سہ ماشہ قرنفل دو ماشہ افیون مقطر ۱۰ ماشہ ہمہ ادویہ را
کوفتہ بیختہ افیون مقطر داخل کردہ حبہا مقدار نخود بندند و چہار گھڑی قبل از مباشرت
بخورند دوای کہ استحاضہ را مفید است صفت تال مکھانہ خرما رسوت مساوی الوزن
گرفتہ کوفتہ بیختہ نبات ہموزن آمیختہ ہر سحر چہار ماشہ تا شش ماشہ با آب برنج بخورند
دوای برای تپ ربع صفت برگ دہتورہ سیاہ برگ پان فلفل سیاہ ہر یک دو نیم عدد
باریک ساختہ بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک شام با آب گرم بدہند
دوای برای خارش گندھک آنولہ سار شش ماشہ پارہ سہ ماشہ
نیلا تھوتھہ یک نیم ماشہ فلفل سیاہ یک ماشہ روغن کنجد چہار دام ہمہ ادویہ را در ظرف آہن
از دستۂ آہن بخوب مخلوط کردہ بکار برند ایضاً دیگر رال مردار سنگ کمیلہ
نیلا تھوتھہ روغن تلخ ہمہ را آمیختہ در آبی کہ برگ نیب جوشانیدہ باشند یازدہ بار
شستہ بکار برند روغن بادام تلخ گرم و خشک در دوم است جہت صداع بارد
و درد گوش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کردہ بکوبند و اندکی نبات آمیختہ
در طبق مسی کردہ بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیدہ گرم کردہ بدست بیفشارند
و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شدہ ظرف پائین جمع شود و ہمین طریق استخراج
روغن بادام ولیتہ است و طریق دیگر آنکہ مغز بادام مقشر کنند و آبی کہ دران سبوس گندم
تر کردہ باشند بر و پاشند و آن را بقوت تمام بیفشارند تا روغن جمع آید پس
بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی کہ در و مخلوط شدہ بسوزد و روغن خوب اصل
حاصل از پروا معا پاک کردہ یک عدد در روغن کنجد با آتش ملائم بجوشانند
تا خوب بریان شود روغن را صاف کردہ در شیشہ نگاہدارند و اولے آنست

که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته بیندازند و اگر خواهند باین طریق
طیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا
زرآوند طویل بیخ نے زیرۂ عود صلیب دارچینی از هریک دو ماشه قسط بحری قرنفل
از هریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را
مع خفاش و حب الاصل در دیگ مسی قلعی دار کرده روغن زیتون بران اندازند
و گلاب نیم من آب دو من بر سرش بریزند و آتش زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند
روغن برای سبل نافع صفت صابون گجراتی کهنه چهار دام نمک لاهوری یکدام
پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر حل کرده در چشم کشند روغن بید انجیر
مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت بید انجیر پاک و بریان کرده را
در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کف را بجوشانند
که روغن صاف برآید روغن برای سعفه و دیگر قروح مفید صفت کمیلا نیم پاؤ در روغن کنجد
نیم آثار بسوزند تا کمیلا سوخته شود روغن را صاف کرده بکار برند روغن معموله برای
اوجاع مفاصل صفت برگ تمباکو هفت توله زنجبیل گل بابونه هریک یک توله
برگ کنیر سفید بست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنجد یک پاؤ اضافه کرده
طیار کنند و نسخه روغن تمباکو معموله که در معالجات تحریر یافت دران نسخه و درین نسخه فرق است
روغن زرد برای فربه و سقطه صفت دیوار زردچوب اصل السوس دو دو مطبخ هریک دو توله
در آب شیرین یک صد و بست توله تر دارند صباح روغن کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند
تا روغن بماند پس دم الاخوین دو ماشه سائیده پاشیده نگاهدارند سنون برای تقویت
اسنان صفت مصطگی مازو مائین خرد و کلان هیر اکسیس پوست هلیله کلان پهٹکری بریان
نیلا تهوتهه بریان پوست مولسری خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند
که آب از دهن برود سنون مسکن وجع دندان و مقوی آن صفت مصطگی کسیس تخم میپهل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان سرمه هریک یکدام فلفل کشنیز بریان کتهه
سفید زیره بریان هریک دو دام ناگرموتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان مالند و باب
غرغره نمایند بالائیش بیره پان خورند ایضاً سنون اصل السوس عاقرقرحا
هریک یک جزو شب گلنار مازو هریک دو جزو کوفته بیخته سنون سازند ایضاً سنون

جہت درد دندان صفت مرچ سیاہ بریان یکتولہ پھٹکری بریان یک تولہ نیلا تھوتھہ بریان
سہ ماشہ مغز تخم کرنجوہ بریان چہار عدد گل تمباکو یک عدد کوفتہ بیختہ سنون سازند
سفوف کہ کرام شتہا حکم اکسیر دارد صفت کھار نجھکنی کھار مولی کھار برگ پودینہ
کھار برگ کتائی حجا کھار اجیا اجید نمک برآوردہ در عطر نانخواہ کہ برابر مجموع باشد
بسایند تا یک پاس پس نگہدارند شربت از نیم ماشہ تا دو ماشہ و ترکیب برآوردن کھار است
کہ ادویہ مذکورہ را سوختہ خاکستر کنند پس در آب مخلوط کردہ مثل رینی بچکانند بعد چکیدہ را
جوشانیدہ آب خشک کنند و نمک کہ حاصل شود بکار برند ایضاً سفوف ہاضم
نوشادر نیم آثار فلفل سیاہ یک پاؤ دانہ الایچی کلان سہ دام کوفتہ بیختہ در عرق لیموی کاغذی یا
بپزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاہ پاؤ آثار سائیدہ آمیختہ سفوف سازند سفوف
برائے جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول پھلی ببول برگ ببول ہمہ را
خشک کردہ کوفتہ بیختہ ہموزن قند آمیختہ سفوف سازند و بکار برند خوراک شش ماشہ
سفوف قلعی کشتہ برای جریان و سوزاک مفید صفت ست گلو ست سا بیت
دانہ الایچی خرد پاکھان بید اصل السوس تال مکھانہ قلعی کشتہ طباشیر ہر یک یک دام
نبات سفید برابر ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت از نہ ماشہ تا یک تولہ سفوف
کہ ہمراہ شیر شتر برائے استسقا بروز ہشتم استعمال کردہ میشود صفت عصارہ غافث
گل سرخ غاریقون تربد سفید ہر یک یک ماشہ ریوند چینی سنا مکی ہلیلہ کابلی ہر یک
دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند حاجۂ یک شربت است سکنجبین سادہ مدر بول
دافع تشنگی تپہائے حارہ را نافع صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک
چہار یک آن سرکہ صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آوردہ یک اوقیہ گلاب
بران ریختہ فرو گیرند شربت افسنتین برای مالیخولیا مراقی و ضعف معدہ بارد
و سوار القنیہ صفت سنبل الطیب دو درم تربد سفید غاریقون از ہر یک چہار درم
افسنتین رومی دہ درم گل سرخ بست درم با قند بقوام آرند شربت
اسطوخودوس اسطوخودوس دہ درم بسفائج فستقی گاؤزبان بادرنجبویہ ہر یک
پنج درم ہمہ را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بشکر طبرزد بقوام آرند
شربت تا یک اوقیہ شربت حب الآس بکوبند و بجوشانند

تا مهرا شود و بالا ببندند و هر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند
و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زوفا فتیق شهد بزر را
نافع صفت زوفا سه یا بس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم یکشبانه روز
تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل عسل یک رطل آمیخته
بقوام آرند شربت عناب برای سرفه و درد سینه و حلق و غلبه خون صفت
عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام آرند شربت
انجبار مقوی قوت ماسکه و حابس خون صفت چوب انجبار یک رطل پوست بیخ آن
دو اوقیه بکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس جوشانیده صاف کرده
بیک رطل شکر سفید بقوام آرند شربت فریادرس برای سرفه و نزله نافع
صفت گاوزبان صندل سفید پر سیاوشان عود صلیب هر یک دو توله
اصل السوس رازیانه تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک توله مویز منقی بیست و پنج عدد
خشخاش دو توله پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور تیار سازند
شربت انار شیرین منع سرفه و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد
صفت انار ترش و شیرین مع شحم با هم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس
در آب مذکور دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده
بقوام آرند شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی بنشاند صفت
آب انار شیرین مروق بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید پس برابر یکسیر آن یکسیر قند
اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت انار ترش سازند طریقش همین نمط است
لیکن قند از آب دوچند باید شربت توت آب توت سیاه دو رطل بجوشانند
تا بنصف رسد با سه رطل شکر سفید بقوام آرند شربت انگور بگیرند انگور شیرین در آب شسته
شیره آن بگیرند و بجوشانند تا که ثلث بماند برابر شیره خام قند سفید آمیخته کف بر داشته
بقوام آرند شربت انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده
شب در شبنم نگاه دارند صباح مالیده آب آن بفشارند و صاف کرده با دو چند
یا سه چند قند سفید بقوام آرند شربت گاوزبان مقوی دل و دافع خفقان صفت
آب گاوزبان تازه یکمن گرفته با یکمن قند بجوشانند و کف بر داشته بقوام آرند

پس بست مثقال گلاب بران ریزند وفرو گیرند شربت ورد بگیر برگ گلسرخ دو نیم رطل گرفته
در دوازده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه
دو رطل دیگر دروی افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر
یکم نیم رطل دران افگنند و بجوشانند که باز یک نیم رطل آب بسوزد پس بپالایند
و باز گل تازه یک رطل آمیزند و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد بار بپالایند و نیم رطل
گل تازه دران انداخته مطبوخ نمایند که یک نیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند
پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام آرند شربت چار اوقیه یا سی درم آب سرد برفی
و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت ورد آنست
که هر چند بعد او آب سرد بنوشند خوب عمل میکند تا که در معده باشند و اگر طبیعت بعارضی بود
برای آن قدری سقمونیا مشوی نیز داخل نمایند و بجهت مبرد دین بجای قند عسل کنند
و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محموده انطاکی را در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته
بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته گردد پس برآورده بکار برند شربت دینار جهت تاشده جگر
و ماساریقا نافع و دافع یرقان و حصبه و جدری و مادر بول ملین طبع صفت ریوند چینی
چهار مثقال تخم کشوث پنج درم گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته بست مثقال
پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند را نیمکوب کرده در خریطه البسته همراه دیگر ادویه در آب
بخیسانند و قند سفید دو رطل آمیخته بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک
ساخته بران پاشنده و حل کرده فرود آرند شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم
شربت بزوری معتدل تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر یک یکمثقال و ربع آن
بیخ کاسنی دو نیم مثقال بیخ بادیان یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق
معروف سازند شربت بزوری حار پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان
از هر یک بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم قند سفید
یکمن و نیم بطور معروف تیار سازند شربت بزوری بارد تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین از هر یک
پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیمکوب کرده جوش دهند در چهار صد مثقال
آب تا بنیمه آید صاف کنند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آرند شربت کاکنج
جهت قرحه مثانه و سوزاک صفت انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پرسیاوشان

بنفشہ گاؤزبان ہریک پنجدرم خارخسک ہفت درم کاکنج دہ درم تخم خیار ششدرم
قند نیم سیر بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیہ آب بجوشانند
وقند سفید سہ چند اضافہ کردہ بقوام آرند شربت سنا مسہل اخلاط ثلثہ صفت
تخم کاسنی نیمکوفتہ چہار درم گلسرخ گل گاؤزبان گل بنفشہ گل نیلوفر ہریک پنج درم
تخم خیارین نیمکوفتہ شش درم سنا مکی مصفے بست درم آلو بخارا پانزدہ عدد عناب سی دانہ
سپستان شش دانہ ترنجبین خراسانی مصفے یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند
واگر عوض ترنجبین قند کنند روا ست وکسی کہ مبتلا بہ نفث الدم باشد آنرا ترنجبین نیم ہند
زیراکہ ترنجبین بالخاصیت مدر دم است ضماد برای قرحہ وسقوط از کیمیای جناب حکیم
محمد وصل خانصاحب مرحوم صفت ہالون ہلدی پھوکر مول تیج خراسانی لودھ پٹھانی
مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ در قند سیاہ دوچند آمیختہ در آب پختہ ضماد کنند
ضماد قرحہ آتشک خرمہرہ زرد سوختہ چہار عدد نیلاتھوتھہ بریان بوزن خرمہرہ
کتھہ پاپڑیہ مردارسنگ پارچہ حیض سوختہ ہریک چہار ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد
کہ آنرا البتہ دیکم تبہ در آب شیرین شستہ باشند مخلوط نمودہ ضماد نمایند طلا برای
قوت باہ خراطین خشک بیربہوٹی بسباسہ ہریک یکدام کیکڑا ایک عدد پوست بیخ
کنیر سفید پاؤ آثار شیر مادہ گاؤ ہفت آثار ادویہ را جوکوب نمودہ سرطان را پارچہ پرکردہ
در شیر انداختہ شیر را خوب جوشانیدہ جغرات بندند و روغن برآوردہ نگاہدارند عند الضرورت
بکار برند طلا دیگر سنکھیا دو تولہ شورہ قلمی چھٹانک روغن کنجد پاؤ آثار در ظرف آہنی
نہادہ بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را برآوردہ در پیالہ چینی در شبنم نگاہدارند کہ روغن شود
پس بکار برند طلا دیگر سنبل سفید سنبل سیاہ سنبل سرخ سنبل زرد بیر بہوٹی ہریک یکتولہ
خس سہ دام عاقرقرحا ریحی شش ماشہ جوکوب کردہ روغن کشند عرق پان جہت
درد معدہ و قولنج وغیرہ اوجاع کہ از باد باشند صفت گلسرخ گاؤزبان پودینہ برگ تنبول
از ہریک پاؤ آثار نانخواہ سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی خرد ہریک نیم پاؤ
وگلاب چہار شیشہ بیدمشک دو شیشہ آب باران دو شیشہ شب ادویہ را تر کردہ
صباح ہفت ہشت آثار عرق بکشند عرق پان دیگر مقوی باہ و رنگ رخسار را
سرخ کند صفت پان یکصد و بست درم دارچینی قسم اول سی درم بہمن سفید بست درم

دانۂ هیل جوز بوا تودری هریک دو دوازده درم آب باران بست آثار ده آثار عرق کشند
قرص کاکنج برای قرحه مجاری بول صفت مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام
مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس هر یک ده درم
افیون یک درم باب اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال قرص غافث
برای حمیات مرکبه و ثقل نافع و در مزاج کبد را سود مند صفت عصارۂ غافث سی درم
گل سرخ شصت درم طباشیر سفید چهل درم کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربت دو درم
قرص طباشیر جهت حمیات حاده و محرقه و تسکین عطش صفت زرشک طباشیر سفید گل سرخ
از هر یک یک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید از هر یک نصف درم
کافور نصف دانگ جمیع را کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری
تپ دق را نافع صفت طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه
از هر یک یکمثقال کافور یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند فائده پوشیده نماند
که قبل از سه هفته استعمال اقراص در حمیات نسازند چنانچه صاحب شفاء الاسقام نوشته و لا
تقرب الاقراص فی شیء من الحمیات العفنیة حتی یبلغ المرض عشرین یوما و بر آنند که حمی محرقه
و غب خالص و مطبقه ازین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و امثال آنها در چنین تپها که
بقلیل المدت زائل میشوند میدهند پس تشرب آنها در ابتدای غب و غیره مجوز است لیکن
اگر اینجا انتظار نضج ماده کنند و بعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره گوید
و نهی که در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شده نه باعتبار آنست که صور نوعیه را
اثر نیست بلکه باعتبار اجزا او ست که کار ش ادرار و تحلیل قوی نیست یا تبرید شدید و استعمال
چنین چیزها تا که نضج در ماده راه نیابد و تنقیه کرده نشود و نفع نمیدهد بلکه ضرر دارد و پس سفوف
و جز آن هر چه مرکب ازین اجزا باشد وی نیز منهی عنه است تا مضی مدت مذکور فافهم
کحل الجواهر بصر را تقویت دهد و تیز گرداند صفت سرمۂ اصفهانی هفت درم مارقشیشا
چهار درم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم
صلایه کرده در چشم کشند کحل برای حول معمول این دو دوا ن صفت دخان سندروس
با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم کشند طریق گرفتن دخان سندروس آنست که سندروس را
سائیده بر خرقه پراگنده نموده فتیله ساخته با روغن گل یا روغن کنجد در چشم کشند و بالای آن

ظرفے نحاسی بدارند تا دخان جمع آید بکار برند و دخان کندر جهت ابتدار نزول
نیز معمول این دود ما انست کحل برای دفع ظلمت بصر و خیالات و ابتدار نزول الماء
معمول مؤلف صفت سرمه شش درم خسته خرما سوخته یک درم سافج نیم درم نشاسته
دو درم صلایه کرده در چشم کشند کحل برائے دفع گل چشم صفت گل کنجد چهار صد عدد
گلی گل چنبیلے چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام بخته خوب
باریک کهرل نموده در چشم کشند گهره پهٹکرے رسوت هر یک دو ماشه افیون یک سرخ در ظرف گلی
در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را بر هم زده باشند که آب برود
لخلخه عطر صندل گلاب سرکه انگوری روغن گل آب کشنیز سبز آب کاهو سبز و اگر تبرید
زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدستور معروف تعمل آرند معجون برائے صرع
صفت زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا وج ترکے قسط شونیز از هر یک ده درم جنطیانا زراوند
ورق سداب جند بیدستر شیطرج خردل عسل بلادر از هر یک پنج درم روغن جوز البست درم
عسل مصفے دو چند ادویه بدستور تیار سازند شربت از یکمثقال تا دو مثقال و طریق
استخراج عسل بلادر آنست که سر بلادر را قطع نمایند و با دست پناه بسیار گره بیفشارند که عسل از
جدا شود معجون کلکلانج بارد مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم
عصاره افستین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم
ترنجبین فلوس خیار شنبر فانیذ سنجری از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر را
صاف کرده با فانیذ بقوام آورده دارو هاے دیگر کوفته بیخته بسرشند شربت از دو درم
تا چهار درم معجون کلکلانج حار مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک
پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم و طریق مدبر کردن مازریون
مثل کون است که در سرکه تند یک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده
بکار برند معجون فلاسفه اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت
و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت نماید
و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر
پوست هلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بادیان بال چهڑ

از هریک دو درم تخم بالونه پنجدرم مویز منقی تخم درم عسل مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه
بطریق متعارف معجون سازند **معجون سپاری پاک** سپاری پاؤ آثار خرما نیم پاؤ مجیٹھ
نیم پاؤ در ده آثار شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده
نگاهدارند و گوند برشته پاؤ آثار آرد مونگ نیم پاؤ نشاسته برشته پاؤ آثار مغز بادام برشته
نیم آثار علیحده نگاهدارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته
و آرد مونگ را دران بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند و بعد ازان این ادویه
گوکهرو نیم آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خرد زنجبیل از هریک چهار درم جوز بوا بسباسه
هریک بلیتوله چنیا گوند پاؤ آثار گل لپه گل سپاری یک یک دام ناجیل پاؤ آثار چهال کچنال چهال
کیار چهال سنگهاهولی چهال مولسری از هریک شش ماشه کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند
و زعفران چهار توله مشک شش ماشه سائیده تیار سازند خوراک دو دام صبح و دو دام شام
مربے هلیله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربا تمام سال بخورند
واز حموضات پرهیز نمایند موی سفید نشود و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند نفعش از آنکه از هلیله خشک سازند
اغلب بود و طریق ساختن آنست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند
و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز بگذارند و در هر سه روز
آب و خاکستر تغیر دهند پس هلیله را بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا شود و بعده در دیگ نهند
و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف چوب مقشر نیز ضم نمایند و بپزند تا که جوشیده پخته میشوند پس
بیرون آرند و دیگر باره بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه پوسته بحال ماند و جدا نگردد پس
هر هلیله را بالکه تخلل در بکنند چه بپزند پس در ظرف نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد
و بیست روز بگذارند و بهر هفته عسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند هلیله را چنان جوش خفیف باید داد
بعده نشف کرده عسل بقدر مذکور اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل
قند کنند قلیل الحرارت باشد و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع
عفوصت و بعده طبخ میدهند و ترتیب مربی آمله همبرین نمط است **مرهم زرد** بیروزه پاؤ دام زرد چوب
نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند **مرهم آهک** برای سوختگی از آتش صفت
آهک آب نادیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه ازان باد و اوقیه
موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند **مرهم سیاه** هر نوع دمل را پخته گرداند و چرک

دور کرده بسازد وصفت روغن کنجد دو نیم دام سفیده یکدام اول سفیده را خوب باریک صلایه کرده
در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب نرخت خیب
بجنبانند وقتیکه بقوام آید از روی آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یکقطره از و
بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد یاقوتی مقوی اعضای رئیسه و باه و مزیل توحش و ملال
و دافع مالیخولیای مراقی صفت یاقوت رمانی پنج مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کهربا هر یک
هفت مثقال لاجورد مغسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم مثقال صندل سفید
بگلاب سوده ده مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشهب مشک هر یک دو نیم مثقال گاوزبان گیلانی
مقشر خرفه تخم فرنجمشک هر یک هفت مثقال ریوند چینی چهار مثقال تخم بادرنجبویه خرفه طباشیر
ابریشم مقرض تا تاملہ سنبل الطیب سادج هر یک سه و نیم مثقال تخم خیار کاهو مغز تخم کدو شیرین هر یک
هفت مثقال تخم کاسنی دو مثقال شربت سیب یک آثار آب انار نیم آثار عرق بید مشک گلاب
هر یک یک شیشه نبات یک آثار شهد سفید پنج آثار بدستور معجون بسازند یاقوتی معتدل
یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته عنبر اشهب صندلین مقشر پوست بیرون پسته
دارچینی کشنیز خرفه از هر یک یکتوله مشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق نقره
بسباسه خرفه هر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده درم عسل خالص
بست دام بدستور معروف تیار سازند فائده در ترکیب ماء الهندبا و غیره که استعمال آنها اکثر حاجت می افتد
ماء الهندبا بتفتیح سدہ نماید و تپهای دموی و صفراوی نافع و هرگاه بشربت بزوری و شربت بنار دانه
در تفتیح قوی گردد طریق اخذ ماء الهندبا برگ کاسنی سبز بگیرند و بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار
صاف گردد چرا که شستن آنها روا نیست که کاسنی مرکبست از جوهر لطیف قلیل الحرارت و از شستن
زائل میشود پس باید که بعد پاک کردن از جامه در صلایه بکوبند و آب آن بفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداخته
بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرود آرند و در کرباس دو ته انداخته بپالا
و باشیره مناسبه بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب از کاسنی افشرده در پیاله چینی انداخته شب نگاه دارند که اجزای رقیقه
از اجزای غلیظه تمیز گردد پس رقیق آنرا صاف کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند تا بیک رطل یک یک توله افزایند و اگر
طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بیفزاید بعده یک یک توله بکاهد ماء الهندبا یابس که عبارت
از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد
و طریقش آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعده

در صافی که چهار طرف آن بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل رینی بچکانند بعده ازان
صاف کرده با شربت و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر است
لیکن گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو سه توله ابتدا میکنند و دادن چکیده
تخم کاسنی تا بست دیگر و از لغایت چهل روز بر رای طبیب است. ماء عنب الثعلب جهت حمیات مرکبه
و اورام نافع و طریقش همانست که در هندبا سبز گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود
که آن مورث جنون است ماء شاهتره مروق جهت تپهای دموی با شربت عناب وغیره و جهت
حمیات سوداوی و جرب یا سفوف لاجورد وغیره و جهت تفتیح سدد و تصفیهٔ خون با سکنجبین و شربت بزوری
بدهند و هر گاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیر خشت و فلوس خیار شنبر باو ممزوج کنند ماء رمانین مروق
جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بیفشارند اسهال صفرا کند و پوشیده نماند که انار شیرین
مستحیل بصفرا نمی شود ماء البطیخ الهندی جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که
در ابتدا شروع بمقدار قلیل کنند و هر روز بیفزایند و اگر حاجت فتد شربت و قرص مناسب باو استعمال کنند
و بدانکه بعضی گفته اند که مستحیل بصفرا مثل آب کدو می شود ماء الگلوی برای حمیات مرکبه و مزمنه
کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف گلی انداخته
آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افسرده آب زلال آن گرفته
با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی است والله اعلم بالصواب

تمت

قطعهٔ تاریخ از مؤلف به تخرجه لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول بے بها آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعهٔ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدهٔ رؤسای روزگار سلالهٔ عقلای دهر ناپایدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتھ صاحب متخلص باکبر خلف الصدق دیوان دینا ناتھ صاحب سرگباشی مدار المهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگه بهادر سرگباشی والی لاهور

تابے بہتر از قانون بجے پور کرد چون تصنیف — سلیم عالم طب با شفا گردید تمثالش
و سال ابتدا پرسیدم از شیخ الرئیس مشب — ارسطو حاذی از طب نسخہ کرد ایجاد شاہ سالش

یضاً قطعۂ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لاہور

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود — برائے فرحت دل نسخۂ شفا آمد
سوال سال چو عطار کرد از من زار — دوائے درد مریض از مطب ندا آمد

قطعۂ تاریخ اختتام از نتائج افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسۂ جے پور متخلص بہ چراغ

چون برائے صحت اقسام سقام انام — کرد تالیف کتاب طب طبیبے باوفا
ز پے سالش صدائے راحت افزائے چراغ — دافع جملہ مرضہا آمد از دار الشفا

قطعۂ تاریخ از نتائج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل باکمال مولوی سلیم الدین صاحب متخلص بہ تسلیم ملازم سررشتۂ فوجداری راج سوائی جے پور

چون پر خرد حکیم محمد سلیم خان — تالیف کرد تازہ کتابے درین زمان
در فن طب کہ خود گل خودروی خاک اوست — مانند آن گیاہ کہ روید بہر کران
حاوی است این کتاب بہر جزو و کل طب — ہم علمے ست وہم عملے مندرج دران
تکلیف داد بندۂ تسلیم خستہ را — از بہر آنکہ سال تمامش کنم بیان
من دیدمش بہ نسخۂ افکار کاملش — زین راہ سر بجیب فرو بردہ ناگہان
گفتم بدیہہ مصرع تاریخ ختم او — افکار باکمال محمد سلیم خان

قطعۂ تاریخ آغاز کتاب از نتیجۂ فکر رسائے عالم متورع وقف فقہ و اصول ماہر علم معقول مولوی یار محمد خان صاحب ساکن رام پور متخلص بہ نامی

چون محمد سلیم خان سلیم — شیخ وقت و رئیس کل حکما
نام جوئے حکیم و اکمل خان — اجمل عصر و اکمل الکملا
کرد تالیف نسخۂ در طب — ہوش افزائے جملہ عقلا
پے تاریخ آن چو یک لحظہ — فکر خویش کرد خادم طلبا
ملہم غیب گفت کاے امی — حسن انشا حذا قت حکما

Page 188.

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار سرآمد فارسی دانان ایران سلطان الشعراء ہندوستان اعنے نجم الدولہ دبیر الملک اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ المشہور مرزا نوشہ دہلوی متخلص باسد و غالب

سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان
تمام دہر مین اوسکے مطب کا چرچا ہے
اوسے فضائل علم و ہنر کی افزایش
کہ بحث علم مین اطفال ابجدی اوسکے
عجیب نسخۂ نادر لکھا ہے اک اوسنے
نہین کتاب ہے اک منبع نکات بدیع
کل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجھے
کہا یہ جلد کہ تو اسمین سوچتا کیا ہے

حکیم حاذق و دانا ہے وہ لطیف کلام
کسیکو یاد بھی لقمان کا نہین ہے نام
ہوئی ہے مبدع عالم سے ہقدر انعام
ہزار بار فلاطون کو دے چکے الزام
کہ جسمین حکمت و طب ہی کے مسئلے ہین تمام
نہین کتاب ہے اک معدن جواہر کام
کمال فکر مین دیکھا خرد نے سب آرام
لکھا ہے نسخۂ تحفہ یہی ہے سال تمام
سنہ ۱۲۷۹ھ

تمت

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ نسخۂ تکشیف الحکمۃ تالیف شیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی مرضی و علاج امراض و ازالت علل شفا رسان حکم کبریت احمر دارد حکیم صاحب موصوف نسخ مجربہ خاندان عالی خویش دران افزوده داد جودت ذہن و سلامتی طبع و اصابت رائے و تجویز ادویہ و تشخیص امراض دادہ تفوق مرتبت و علای منزلت بر عالمیان و نمودہ بار سوم بماہ نومبر سنہ ۱۸[illegible]ع در مطبع فیض منبع نور حدیقۂ کمال گلدستۂ ریاض کرم و افضال عالی قدر ستودہ خصال مشتری طلعت زہرہ تمثال منشی نولکشور دام اقبالہ واقع شہر کانپور لشکلے طبع مزیل مرض انتظار مشتاقان گشت فقط

Lithographed copy of an old Persian MS.

Presented to the Medical Library
McGill University
by
Dr. Casey Wood